فرهنگ اصطلاحات وقف

چاپ دوم

عبیدالله عتیقی، عزالدین توني، خالد شعیب

ترجمه
دکتر عباس اسماعیلی‌زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ اصطلاحات وقف

نویسنده:

عبیدالله عتیقی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ اصطلاحات وقف

مشخصات کتاب

سرشناسه : عتیقی، محمد کل عبیدالله

Atiqi, Muhammad Kull ubayd Allah

عنوان قراردادی : المصطلحات الوقفیه .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ اصطلاحات وقف/ عبیدالله عتیقی، عز الدین تونی، خالد شعیب؛ ترجمه عباس اسماعیلی زاده.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۸۴ ص.

شابک : ۴۲۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۸۷-۴: ؛ ۴۲۰۰۰ریال (چاپ اول)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

فاپا (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ اول :۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۸۳] - ۳۸۴ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : وقف-- اصطلاحها و تعبیرها

شناسه افزوده : تونی، عزالدین

شناسه افزوده : Tuni, Iez al-Din

شناسه افزوده : شعیب، خالد

شناسه افزوده : Shuayb, Khalid

شناسه افزوده : اسماعیلی زاده، عباس، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۹۳/۲/ع۲۳م۱ ۶۰۴۱ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۵۶۴۱۴

ص:۱

اشاره

فهرست

ص:۳

منابع تحقیق مترجم ... ۳۸۳

ص:۴

پیشگفتار مترجم

سابقه هفت ساله تحصیل دروس حوزوی در دو حوزه مبارکه مشهد و قم این اجازه را به من می داد تا، علی رغم اشتغال به تحصیل در دوره دکتری علوم قرآن و حدیث که تخصص اصلی من است، ترجمه کتابی در زمینه فقه را برعهده گرفته، با مراجعه به کتابهای عمده و معتبر فقه شیعه اضافاتی بر آن داشته باشم.

آنچه پیش روست ترجمه کتاب المصطلحات الوقفیه، تألیف دکتر محمّدکل عبید اللّه عتیقی و شیخ عزالدین تونی و استاد خالد شعیب می باشد که به خاطر بسنده نمودن نویسندگان کتاب به ذکر آرای فقهی مذاهب اربعه اهل سنت، جهت تکمیل کار ایشان و اتمام فایده کتاب آرای فقهای شیعه را نیز مترجم به آن اضافه نموده است.

نویسندگان کتاب سعی نموده اند ذیل ۱۰۶ مدخل که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده اند تمام مباحث مربوط به وقف را از دیدگاه فقهای مذاهب اربعه اهل سنت گردآوری نمایند.

روش کار به این صورت است که ابتدا تحت عنوان «تعریف» معنای لغوی و اصطلاحی ذکر شده است و پس از آن تحت عنوان «خلاصه حکم فقهی» به طور مجزا آرای فقهای مذاهب اربعه اهل سنت با تیترهای شافعیّه، مالکیّه، حنابله، حنفیّه آمده است.

البته چنین نبوده است که نویسندگان کتاب در همه جا این ترتیب و تبویب را رعایت کرده باشند و هر چه از مطلب پیش می رود غالبا تفکیک نظر مذاهب

اربعه و بعضا تعریف و عنوان خلاصه حکم فقهی فراموش می شود، که مترجم در حد امکان سعی کرده است این نقیصه را، با مراجعه به کتابهای فقهی اهل سنت و نقل نظرات آنان، جبران نماید؛ لذا هر جا تعریف نیامده است با مراجعه به کتب معتبر لغت که مورد استفاده نویسندگان نیز بوده است - نظیر، لسان العرب و معجم مقاییس اللغه - این بخش را کامل کرده که به همراه بقیه اضافات مترجم در متن اصلی، داخل [ ] آمده است.

همانطور که اشاره شد جهت تکمیل کتاب، آرای فقهای امامیه نیز به آن اضافه شده است؛ به این صورت که به همان سبک نویسندگان کتاب در پایان هر مدخل پس از ترجمه دیدگاه فقهای اهل سنت، دیدگاه فقهای شیعه تحت عنوان «امامیه» بر وزان، «شافعیه»، «مالکیه»، «حنابله» و «حنفیه» به تفصیل آمده است.

در این بخش با مراجعه به بیش از بیست کتاب معتبر فقهی شیعه و برخی کتب متفرقه دیگر که فهرست کامل آنها در آخر کتاب آمده است، دیدگاه فقهای متقدم و متأخر شیعه را جمع بندی و ارائه کرده ایم.

دو نکته:

یکم: پس از شروع ترجمه کتاب هر چه جلو می رفتیم مشکلات متعددی رخ می نمود. یکسری از این مشکلات مربوط به بخش ترجمه بود که غلطهای چاپی متعدد و بعضا فاحش، فهم مطلب را دشوار می نمود و ناچار به مراجعه به منابع دست اول فقه اهل سنت بودیم.

دسته دیگر مشکلات مربوط به بخش تألیف (اضافه نمودن آرای فقهای شیعه) بود که عدم انتخاب عنوان مناسب برای مدخلها و عدم تناسب عنوان برخی مدخل ها با مباحث ارائه شده ذیل آن ها یا تکرار مطالب مدخلهای مختلف، به دست دادن نظر فقهای امامیه را دشوار می نمود.

به عنوان مثال در این کتاب مدخلی به نام قبض نیامده است، حال آن که قبض

ص:۶

موقوفه از مسائل مهم وقف می باشد. و این بحث در دو مدخل «تخلیه» و «حیازت» مطرح شده است. ما نیز بحث قبض در دیدگاه اصحاب امامیه را در مدخل «تخلیه» آورده ایم و در ذیل «حیازت» پس از اشاره به نظر فقهای شیعه در باب مسأله مطرح شده در آن به مدخل «تخلیه» نیز ارجاع داده ایم.

موارد دیگر مثل طرح بحث شرط واقف در مدخل «استحقاق» یا آوردن اصل بحث شرط تأبید در مدخل «ارث» و اشاره به برخی فروعات آن در دو مدخل «تأبید» و «توقیف».

همچنین است بیان احکام وقف منقطع در مدخل «انقراض» یا بحث قصد قربت در مدخل «برّ» و موارد متعدد دیگر.

این مشکل زمانی بیشتر رخ می نمود که توجه داشته باشیم استفاده از این کتاب برای خوانندگان به گونه ای است که تنها به ذیل مدخل مورد نیاز مراجعه می کنند و چنین نیست که به دیگر مدخلها به ویژه آنهایی که اندک ارتباطی با مطلب مورد نیاز دارند مراجعه کنند یا کتاب را از ابتدا تا انتهای آن مطالعه نمایند.

برای جبران این نقیصه بزرگ بهتر آن دیدیم که جهت فراهم آوردن امکان مطالعه و مقایسه آرای مذاهب خمسه با یکدیگر از یک سو و از سوی دیگر همخوانی و هماهنگ بودن مطالب مطرح در هر مدخل، دیدگاه فقهای امامیه را متناسب با هر موضوعی که نویسندگان ذیل مدخلها آورده اند، ارائه نماییم و با ارجاع دادن به مدخلهای دیگری که این بحث در آن جا نیز مطرح شده است تا حدودی نیاز خوانندگان را مرتفع سازیم هر چند که باز هم نیاز است که خواننده محترم بحث و مطلب مورد نظر خود را در هر مدخلی که مظان آن را می یابد، دنبال کند.

دوم: به نظر می رسد که این نوع کار؛ یعنی تدوین کتابی مشتمل بر تمام اصطلاحات یک موضوع فقهی و سرد اقوال و نظرات پنج مذهب مهم فقهی اسلامی: امامیه، شافعیه، مالکیه، حنفیه و حنابله درباره آن، کاری بدیع و در خور

تقدیر باشد؛ چه از جهات متعدد برای طلاب حوزه های علمیه به ویژه مأدبه نشینان دروس خارج فقه و دانشجویان رشته فقه و حقوق و دیگر محققان علوم دینی سودمندی بیشتری نسبت به کتابهایی که تمام ابواب فقهی را در یک مجموعه گرد هم آورده اند، دارد.

و چه نیکوست گروه فقه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی انجام چنین کاری را نسبت به دیگر ابواب فقهی در دستور کار خود قرار دهد.

در خاتمه بر خود فرض می دانم از حضرت حجّه الاسلام والمسلمین حاج آقای الهی خراسانی مدیر عامل محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی به جهت اعتمادی که به این حقیر نموده، ترجمه این کتاب را به بنده پیشنهاد نمودند، قدردانی نمایم.

همچنین از آقای دکتر حسین صابری که پاسخگوی سؤالات من در مواجهه با مشکلات ترجمه این کتاب بودند و آقایان حمیدرضا شیخی و حجّه الاسلام حاجی آبادی که به ترتیب زحمت ویراستاری بخش ترجمه و تألیف آن را متقبل شدند بسیار تشکر می نمایم.

امید که این کار مورد قبول درگاه ایزدی واقع شده، از رحمت واسعه اش آن را کاری مبارک قرار دهد. ان شاءاللّه.

و ما توفیقی إلّا باللّه

عباس اسماعیلی زاده

اسفند ۱۳۸۴

مقدّمه

صندوق وقفی فرهنگ و اندیشه مفتخر است که این فرهنگ پیشرو در حوزه اصطلاحات وقف را در روند نهضت نوین وقف و تلاش برای احیاء این سنت که به همّت دبیرخانه اوقاف کشور کویت به راه افتاده است، به جهان اسلام تقدیم کند. هدف از انتشار این فرهنگ تعمیق و نهادینه کردن وقف و گردآوری اصطلاحات پراکنده آن از لابه لای کتابها و فرهنگها می باشد.

اهمیت این فرهنگ در این است که برای اولین بار اصطلاحات وقف را در یک کتاب، همراه با شرح علمی و کامل آنها، فراهم آورده است. در این کار، گروهی از دانشمندان و محققان شرکت داشته اند و شرحهای ارائه شده را از معتبرترین منابع گردآوری کرده و برای اکمال فایده و غنی سازی هر چه بیشتر این اصطلاحات، نام این منابع را در پانوشتها آورده اند.

این کتاب تلاشی است علمی و منظم برای جمع آوری اصطلاحات وقفی در یک جا و مرتب شده بر اساس ترتیب حروف الفبا جهت ایجاد یک پایگاه اطلاعاتی وقفی که به برانگیختن نقش وقف در جامعه کنونی کمک می کند. نظر به نقش فعّالی که وقف در دوران شکوفایی اش داشته است، به گونه ای متناسب با دگرگونیها و پدیده های نوین استمرار بخشد. و از همین جا مسأله اصطلاحات بروز کرد و ضرورت آن بر عموم محققان و خوانندگان معلوم شد و به همین جهت لازم بود شرحی برای این اصطلاحات وقفی در اختیار خوانندگان قرار داشته باشد که خواندنشان را آسان کرده، غوامضش را شرح دهد تا مشکلات و

سختیهایی را که در برابر خوانندگان قرار دارد و مانع پیشرفت آنها در نشر فرهنگ عمومی وقف در بین مسلمانان می شود، برطرف سازد.

در عصر انفجار اطلاعات و کم بودن فرصت برای انجام کارهای واجب و ضروری، ایجاد چنین پایگاه اطلاعاتی وقفی یک نیاز مبرم و وسیله ای است برای طرح این اندیشه و اشاعه آن. چه در میان عامه مردم و چه در میان نخبگان جامعه؛ چرا که همگان موظّف به مشارکت در طرح احیای وقف و تجدید بنای آن هستند؛ نخبگان با آغاز کردن از جایی که پیشینیان به پایان رساندند و از فکر و تلاششان هر آنچه را که منجر می شود به موظّف ساختن وقف برای خدمت به جامعه؛ غنی سازی جنبه های سازنده وقف؛ به حرکت درآوردن وقف برای خدمت به مردم سرزمینهای اسلامی و از سرگیری فعالیتش در ساختن تمدن اسلامی، مایه گذارند.

و عموم خوانندگان با خریداری این کتابهای نوین مشتمل بر اصطلاحاتی روشن و شرحهایی سهل و آسان؛ چرا که این خود، نشانگر مشارکت سخاوتمندانه و سهیم شدنی نیکوکارانه در پیگیری نهضت وقف است. به ویژه بعد از آن که تحقیقات دبیرخانه اوقاف به ایجاد این شکل نوین مشارکت عمومی انجامید، یعنی ایجاد صندوقهای وقفی با اهداف و اغراض مختلف در راستای فراخوان وقف و اقدام به فعالیتهای بالنده در زمینه های مشخص شده در آیین نامه تأسیس هر صندوق - و این امر از طریق طرح کاملی محقق می شود.

با وجود این صندوقهای وقفی، هر مسلمانی می تواند با هر مقدار دارایی که دارد، کم یا زیاد، به میزانی که برایش میسر است دست یاری به این صندوقها دراز کند. از همین جا باید گفت که گسترش شناخت مسأله وقف و تعمیم آن، آسان سازی و شرح اصطلاحات آن را می طلبد؛ چه وجود اصطلاحات پیچیده نیازمند شرح و توضیح در لابه لای صفحات کتابهایی که در موضوع وقف نوشته می شوند، خود، یکی از موانع فهم آنها از سوی خواننده است.

ص:۱۰

دعوت به وقف و آگاهی دادن درباره آن حرکتی است به حق که بسیج وسایل مختلف را می طلبد و شاید سرآمد این وسایل و مهمترین آنها کتاب آسان با اصطلاحات قابل فهم و واضح باشد.

این فرهنگ بیگمان اثرش را در جمع کتابهای حقوقی اسلامی خواهد گذاشت و هر محقق و خواننده ای در زمینه وقف و مسائل آن می تواند از آن کمک بگیرد؛ چه اصطلاحات وقف را بسیار آسان کرده است.

از وظایف صندوق وقفی فرهنگ و اندیشه این بود که در چارچوب نهضت رو به رشد وقف که حرکت موفق آن را دبیرخانه اوقاف کشور کویت رهبری می کند این مسؤولیت را برعهده گیرد و بدین وسیله در راه ایجاد پایگاه اطلاعاتی وقفی که اساس ابداع و ابتکار و نوآوری و نهضت فراگیر باشد گام بردارد. از خدا می خواهیم این فرهنگ را سودمند قرار دهد و ثمرات مورد انتظار آن را محقق سازد. توفیق از اوست و اوست کمک کار.

صندوق وقفی فرهنگ و اندیشه

۱۴۱۷ه . - ۱۹۹۶م

ابدال و استبدال

تعریف

فقیهان ابدال را غالبا به معنای فروختن عین موقوفه برای خریدن عین دیگری که به جای آن وقف شود، به کار می برند، استبدال نیز عبارت است از گرفتن عین دوم به جای عین اول. بر این اساس هر یک از ابدال و استبدال در حقیقت مستلزم معنای دیگری می باشد که اگر به فروختن عین موقوفه توجه کنیم به آن ابدال می گویند و چنانچه بر خریدن یا گرفتن بدل و عوض عین موقوفه نگاه کنیم به آن استبدال می گویند و هر دو صورت از نظر فقها حکم یکسانی دارند.

خلاصه حکم فقهی

اکثر فقیهان به جواز ابدال و استبدال اعیان و اموال وقفی حکم کرده اند و برای این کار شروطی در نظر گرفته اند که تفصیل آن مطابق نظر فقهای هر یک از مذاهب اسلامی به شرح ذیل است:

حنفیه

الف: اگر واقف شرط کند که هرگاه بخواهد می تواند زمین وقفی را با زمین دیگری عوض نماید، این کار برای او جایز است؛ زیرا جایز دانستن این کار موجب توسعه دامنه وقف می شود. ولی در صورتی که چنین شرطی نکرده باشد

تنها با اجازه قاضی می تواند مال موقوفه را تبدیل کند.

اگر واقف این شرط را برای متولّی، و ناظر نیز در نظر بگیرد آنها نیز می توانند این کار را انجام دهند.

همچنین گفته اند که واقف یا ناظر پس از شرط کردن تنها یک بار می توانند ابدال و استبدال کنند؛ چه با یک بار انجام این کار شرط به پایان می رسد؛ مگر در صورتی که واقف عبارتی ذکر کرده باشد که اجازه انجام مداوم این کار را به او بدهد(۱).

اگر واقف استبدال را برای متولّی شرط کرده باشد ولی برای خودش شرط نکرده باشد، خودش نیز می تواند استبدال کند.

ب: اگر واقف استبدال را شرط نکرده باشد ولی موقوفه به طور کامل غیر قابل استفاده شود، مثلاً هیچ عوایدی نداشته باشد یا عوایدش به قدری کم باشد که کفاف هزینه های آن را ندهد، در این صورت، بنابر صحیح ترین اقوال، با اجازه قاضی و رعایت مصلحت و منفعت وقف، تبدیل آن جایز است.

شروطی را که برای جواز استبدال از سوی قاضی در نظر گرفته اند، عبارت است از:

الف – موقوفه به طور کامل غیر قابل استفاده شده باشد.

ب – موقوفه درآمدی برای آباد ساختنش نداشته باشد.

ج – موقوفه را با ضرر فاحش نفروشد.

د – قاضی اهل علم و عمل باشد تا راه برای تلف کردن موقوفات مسلمانان باز نشود.

ه – مال موقوفه را به اموال غیر منقول تبدیل کند نه به درهم و دینار [وجه نقد(۲)].

۱– فتح القدیر مع الهدایه، ج ۵، ص ۵۸؛ حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۸۷.
۲– رد المختار، ص ۳۸۷–۳۸۸.

مالکیه

مالکی ها میان اموال منقول و غیر منقول تفاوت گذاشته انـد و گفته اند در اموال منقول، چه در وقف معین و چه در وقف غیر معین و عام، چنانچه موقوفه به گونه ای شود که نتوان آن را در جهتی که وقف شـده به کار گرفت - مانند پیراهنی که کهنه و منـدرس شود یا اسبی که مریض شود وماننـد اینها - می توان آن را فروخت و با پول حاصل از آن مثلش را خرید و در جهتی که وقف شـده است مورد استفاده قرار داد. و چنانچه با پول حاصل از فروش موقوفه نتوان مثل آن را خریـد، می بایست آن را در خرید جزئی از مثل آن به کار گرفت(۱). (به صورت مشاع)

امّا در اموال غیر منقول فروش و استبدال مـال وقفی را جایز نمی داننـد هر چنـد که خراب شود. البته برای توسعه، این کار را جایز نمی دانند، مثل توسعه مسجد(۲) که می توان زمین وقف شده را برای مسجد فروخت، هر چند این کار به اجبار صورت بگیرد ولی فروش مسجد به هیچ وجه جایز نیست.

ابن رشد فروش زمین وقفی را در حالاتی خاص و طبق شرایطی مجاز دانسته است(۳).

شافعیه

شافعی ها فروش مال وقفی را در هیـچ حالتی جایز نمی داننـد، هر چنـد که خراب شود یا هیـچ گونه منفعتی نداشـته باشد. اگر درخت وقفی خشک شود یا باد، سیل و ماننـد اینها آن را ریشه کن سازد به گونه ای که نتوان آن را پیش از خشک شـدن به محل اولیه اش بازگرداند باز هم وقفیت آن باقی است و باید به

ص:۱۵

۱- الخرشی علی مختصر خلیل، ج ۷، ص ۹۴-۹۵.

۲- برخی از فقهای مالکیه راه عمومی را در این حکم ملحق به مسجد کرده اند. التاج والإکلیل، ج ۶، ص ۴۲.

۳- الخرشی علی مختصر خلیل؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۹۲.

همین صورت از آن استفاده کرد.

یا اگر مسجدی خراب شود و نتوان آن را دوباره ساخت نمی توان به هیچ صورت آن را فروخت. البته در یک مورد گفته اند که می توان حصیر کهنه مسجد و شاخه های شکسته درخت مسجد را که تنها به کار سوزاندن می آید، فروخت تا هم اینها از بین نروند و هم مکانی که در آن قرار دارند در اثر اینها خراب نشود؛ زیرا به دست آوردن مقدار کمی از ثمن که به کار وقف بیاید بهتر از ضایع شدن آن است(۱).

حنابله

حنبلی ها فروش مال وقفی و استبدال آن را در صورتی جایز می دانند که منافع حاصل از آن از بین رفته باشد و تعمیر و اصلاح آن و بازگرداندن منافعش امکان نداشته باشد. هر چند که این موقوفه خراب شده مسجد باشد، که در صورت عدم امکان بازسازی می توان آن را فروخت و با پول حاصل از آن مثلش را خریداری کرد. به دو دلیل: یکی نهی از ضایع کردن مال و دیگر این که هدفِ وقف بهره بردن موقوف علیه از ثمره موقوفه می باشد نه عین آن و ممنوع ساختن فروش چنین موقوفه ای مبطل این معنای مورد نظر در وقف می باشد؛ و این خلاف اصل است(۲).

امامیه

حکم جواز یا عدم جواز فروش مال وقف و صورتهای مختلف آن ذیل اصطلاح «بیع» آمده است. آنچه که بایسته است ذیل اصطلاح «ابدال و استبدال»

ص:۱۶

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۱۹۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۴؛ مطالب أولی النهی، ج ۴، ص ۳۶۶.

به آن پرداخته شود، حکم چگونگی استبدال مال وقفِ فروخته شده می باشد؛ به عبارت دیگر در صورت فروش مالِ وقف حکم ثمن آن چیست؟

بعضی از فقیهان شیعه تنها گفته اند که با ثمن حاصل از بیع بهتر است در صورت امکان موقوفه دیگری که از جهت صفات نزدیک به مال موقوفه باشد خریده شود(۱) که برخی حکم به وجوب خرید اقرب به صفت موقوف کرده اند(۲).

برخی در صورت امکان خرید مثل را اولی دانسته اند(۳)، و بعضی حکم به وجوب خرید مماثلی که به غرض واقف نزدیک باشد کرده اند(۴).

اصحاب امامیه همچنین تصریح کرده اند که به خاطر جلوگیری از تضییع حق واقف و بقیه بطون، در صورت امکان باید «قاعده أقرب فالأقرب» را رعایت کرد که البته برخی این نزدیکتر بودن را نزدیکی به صفت موقوفه اول(۵) و بعضی نزدیکی به غرض واقف(۶) ذکر کرده اند.

در این میان امام خمینی(ره)، قائل به تفصیل شده اند و آن این که در وقف منفعت مطلق، مثل وقف ملک برای منفعت موقوف علیهم به هر نحوی که باشد، مماثله لازم نیست؛ چون هدف، منفعت موقوف علیهم است بدون تعیین نوعی خاص؛ ولی در وقف انتفاع مثل وقف مدرسه برای طلاب یا مسافرخانه برای مسافران و اوقاف خاصه یا وقف منفعت خاصه مثل وقف خانه، تنها برای اجاره و اخذ کرایه برای مثلاً صرف بر عالمان مماثله لازم است(۷).

ایشان همچنین گفته اند: در وقف منفعت می توان در صورت صلاح دید حاکم

۱- تحریر الأحکام الشرعیّه، ج ۳، ص ۳۱۶، مسأله ۴۷۰۳؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- مسالک الافهام، ج ۳، ص ۱۷۰؛ رساله اجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۷، سؤال ۲۰۸۲ و ص ۵۲۰، سؤال ۲۰۹۲.

۳- مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۴۵۲ (به نقل از التنقیح الرائع، فاضل مقداد، ج ۲، ص ۳۳۰).

۴- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷۱.

۵- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۴۰۰؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۶- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷۱؛ مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۴۵۲.

۷- کتاب البیع، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۸.

بـا ثمن بیع تجـارت کرد و بـا آن یا منافعش چیزی را وقف بر موقوف علیهم کرد. ولی اگر وقف انتفاع باشـد یا منفعت خاصه، نمی توان با آن تجارت کرد، مگر در صورتی که حفظ ثمن و خریـد مماثل ممکن نباشد که با ثمن چیزی خریده می شود که بتوان آن را برای این غرض حفظ نمود؛ و این دیگر تجارت نیست؛ بلکه حفظ مالیت است(۱).

مرحوم محقق ثـانی برخی موجبـات فروش مـال وقف را اسـتثنا کرده و گفته است: چنـانچه مجوز فروش احتیاج موقوف علیهم باشد، واجب است در صورت امکان چیزی خریداری شود که عوایدش برای رفع احتیاجات آنها کافی باشد(۲).

آنچه تا بدین جا گفته شد مربوط به ثمن حاصل از فروش تمام موقوفه می باشد. ولی در صورتی که بعضـی از موقوفه به علّت خرابی یا به علل دیگری فروخته شود، مرحوم صاحب عروه احتیاط را در خرید بدل مماثل دانسته است(۳).

امام خمینی(ره) با توجه به تفصیل قبل در وقف منفعت مطلقه معتقدند خرید مماثل واجب نیست بلکه اگر مصـلحت در خرید بدلی بود، خریداری می شود؛ یا اگر مصـلحت در تعمیر بقیه موقوفه بود به آن عمل می شود؛ و چنانچه مصلحت مقتضی هزینه کردن ثمن در موقوفه دیگری باشد، این کار نیز مجاز می باشد. امّا در وقف انتفاع حتما باید ثمن در خرید مماثل مصرف شود یا در تعمیر باقی یا اگر باقی احتیاج به تعمیر نـدارد ثمن در نزد امینی بماند تا وقتی مابقی احتیاج به تعمیر پیدا کند در آن بکار رود(۴).

همچنین «بیع»، «تعطیل وقف»، «خیرات مسجد».

ص:۱۸

۱- کتاب البیع، ج ۳، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷۱.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۲، مسأله ۴۳.

۴- کتاب البیع، ج ۳، ص ۱۵۸. البته گفته اند در صورتی که وقف منفعت مطلق باشد.

ابن

تعریف

«ابن» در لغت به معنای فرزند مذکّر یا پسر است، و بر پسرِ پسر [نوه پسری] هم «ابن» اطلاق می شود در نسلهای آینده به هر میزان که پایین رود [پسرِ پسرِ پسر و همین طور به پایین].

همچنین عربها تعبیر کنایی «ابن کذا» را برای ملازم آن به کار می برند، مانندِ «ابن الحرب» برای شجاع؛ «ابن الطریق» برای دزد، و «ابن السبیل» به معنای کسی که همیشه در سفر است.

جمع «ابن»، «ابناء» و «بنون» است(۱).

خلاصه حکم فقهی

آنچه که لفظ «ابن» شامل می شود:

حنفیه

تصریح کرده اند: چنانچه واقف بر فرزندانش وقف کند مانند این که بگوید: «وقفت علی بنیّ» بر فرزندانم وقف کردم، اگر هم فرزند پسر و هم فرزند دختر داشته باشد، دختران را هم دربر می گیرد؛ زیرا دختران هرگاه همراه با پسرها باشند با لفظ جمع مذکر از آنها یاد می شود. و اگر تنها فرزند دختر داشته باشد باز

۱- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «بنو»، ص ۷۲.

هم لفظ «بَنِی» آنان را شامل خواهد شد. ولی چنانچه واقف بگوید «وقفتُ علی بناتی» [وقف دخترانم کردم] و تنها فرزند پسر داشته باشد، عواید وقف صرف مساکین می شود و چیزی به پسرها نمی رسد؛ زیرا لفظ «بنات» شامل آنها نمی شود(۱).

حنابله

اگر وقف بر پسرانش (بنیه) یا پسران فلانی (بنی فلان) نماید اختصاص به فرزندان ذکور خواهد داشت؛ چه، لفظ «بنین» به طور حقیقت در فرزندان ذکور است. همان طور که خداوند در قرآن برای این معنا به کار برده است: «اَصْطَفَی الْبَنَاتِ عَلَی الْبَنینَ»(۲).

همچنین اگر واقف تعبیر «بناتی» را به کار ببرد اختصاص به فرزندان اناث خواهد داشت، مگر این که در مثل وقف بر بنی فلان، آنان قبیله بزرگی مانند بنی هاشم و بنی تمیم باشند(۳) که در این صورت زنان نیز داخل در آن می باشند. به دلیل این سخن خداوند: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنی آدَمَ»(۴) (که مذکر و مؤنث هر دو را شامل می شود) و به دلیل این که اسم قبیله، مذکر و مؤنث هر دو را دربر می گیرد. ولی در همین مورد وقف بر قبیله فرزندان زنانی که از مردانی غیر از اعضای قبیله هستند داخل در این تعبیر نمی باشند؛ زیرا، این فرزندان منتسب به قبیله ای

ص:۲۰

۱- رد المختار علی الدر المختار، ج ۳، ص ۴۳۳ و ۴۳۸.

۲- صافات / ۱۵۳ (آیا خدا دختران را بر پسران برگزید).

۳- همان طور که ملاحظه می شود این جمله ارتباطی با عبارت قبلی ندارد و نمی تواند استثنا از آن باشد. دو دلیل بعد از این عبارت نیز نشان می دهد که می بایست قبل از این استثنا عبارتی سهوا یا به جهت خطای چاپی - که در نسخه عربی زیاد وجود دارد - حذف شده باشد. مراجعه به الکافی ابن قدامه مقدسی بر فقه احمد بن حنبل نشان می دهد که در فقه حنبلی اصل مطلب چنین است: «چنانچه واقف بر بنی فلان وقف کند اختصاص به فرزندان ذکور خواهد داشت مگر این که قبیله ای بزرگ مثل بنی هاشم باشد که مذکر و مؤنث و خنثی داخل در آن می باشند». الکافی، ج ۲، ص ۳۲۷ [مترجم].

۴- اسراء / ۷۰ (به درستی که ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم).

نیستند که بر آنها وقف شده است بلکه به غیر این قبیله منسوب می باشند(۱).

امامیه

از نظر فقیهان امامیه، چنان چه واقف وقف بر اولاد اولاد نماید فرزندان پسر و دختر و حتی خنثی را شامل خواهد شد. امّا اگر بگوید «وقفت علی البنین» خاصه این لفظ تنها شامل پسرها می شود؛ چنان که اگر بگوید «وقفت علی البنات» خاصه تنها دختران را دربر می گیرد. بعضی گفته اند، این دو صورت شامل خنثی نخواهد شد، و تنها در صورتی که بگوید «وقفت علی أولادی» یا «وقفت علی البنین و البنات» مذکر و مؤنث به طور مشترک داخل در آن می باشند. نسبت به خنثی مبنی بر این است که خنثی فردی از دو نوع پسر و دختر است داخل خواهد بود یا این که نوع سومی است داخل نخواهد بود(۲). صاحب جواهر در همین مسأله نسبت به خنثی قائل به قرعه هست.

همچنین چنانچه واقف موقوف علیه را به پدری منسوب سازد، مانند هاشمیه و علویه ذکور و اناثی که از طرف پدر منسوب به او باشند به طور مشترک مشمول وقف می شوند(۳).

سیّد کاظم طباطبایی یزدی، صاحب عروه قاعده کلی در چگونگی فهم مراد از عنوان و وصف و قید در مثل وقف و وصیت را چنین ذکر کرده است: «ابتدا مراد متکلم - واقف یا موصی - از لفظ در نظر گرفته می شود(۴) و اگر فهمیده نشد معنای مستفاد کلمه را از لغت، عرف عام، عرف خاص و قرائن به دست می آوریم، همان طور که در فهم مراد شارع چنین عمل می کنیم. البته در این کار اولویت با قرائن منضمه است؛ پس از آن عرف خاص، سپس عرف عام و در آخر لغت»(۵).

۱- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۸۵.
۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۵.
۳- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۴۲.
۴- برخی گفته اند حتی اگر مراد متکلم خلاف فهم عرف باشد. ر.ک: الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۵۹۹.
۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۵.

اثبات

تعریف

«اثبات»، در لغت، مصدر «أَثبَت» و به معنای پیوسته و پابرجا یا صحیح دانستن چیزی است. گفته می شود «أثبت الشَی ءَ» یعنی آن را پا برجا و استوار ساخت. خداوند فرموده است: «یَمْحُوا اللّه ُمَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ»(۱). «أثبت الأمر» یعنی آن را محقق ساخت، تصحیح نمود و براهینش را بیان نمود(۲).

معنای اصطلاحی «اثبات» خارج از معنای لغوی آن نیست.

خلاصه حکم فقهی

مقصود از اثبات، رسیدن مدعی به حقش یا منع تعرض به او می باشد. اثبات، راههای شناخته شده ای در شریعت اسلامی دارد که این راهها با توجه به موارد اثبات دعاوی متفاوت هستند. مثلاً ـ در حدود و قصاص راههایی برای اثبات وجود دارد که عبارتند از: شهادت، اقرار، سوگند یا نکول یعنی امتناع از سوگند. و همچنین اسناد مکتوب با شرایط خاصّ خود در بعضی از دعاوی هم، برای اثبات، به قرائن، نظر کارشناس یا عرف و عادت و مانند اینها بسنده می شود.

اصل این است که اثبات تنها در جایی است که ادعایی با شرایط صحیح آن و مدعی وجود داشته باشد که در محکمه بر علیه او ادعایی شده باشد.

ص:۲۲

۱- رعد / ۳۹ (یعنی خدا هر چه را بخواهد محو می کند و برجا می دارد).

۲- لسان العرب؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «ثبت».

از آن جا که اصل در وقف قصد قربت و عبادت بودن آن است، بیشتر فقها آن را از حقوق خدا دانسته و بر این اساس گفته اند: شهادت در وقف از باب امور حسبیه وظیفه عمومی مردم بدون طرح دعوا پذیرفته می شود؛ یعنی در وقف، شهادت به قصد ثواب پذیرفته می شوند نه در پاسخ به درخواست مدعی.

دلیل این که در وقف، شهادت بدون اقامه دعوا پذیرفته می شود این است که حکم وقف حکم صدقه دادن از درآمد است و این صدقه حق خداوند متعال است؛ چنان که حصفکی در تعلیل این امر حقیقت وقف را حق اللّه دانسته است یا این که بگوییم وقف شبیه حق اللّه است؛ چنان که حنابله گفته اند.

این مسأله در وقف بر غیر معیّن روشن است؛ مانند وقف بر مساجد، فقرا، کاروانسراها و مانند اینها.

ولی اگر وقف بر معین باشد، مانند وقف بر عبداللّه یا فرزندان او، فقها در این مسأله آرای متفاوتی دارند امّا راجح در نظر فقها این است که شهادت در این مورد تنها با طرح ادعا پذیرفته می شود.

آنچه تا به این جا گفته شده درباره اثبات اصل وقف می باشد. امّا برای اثبات شرایط وقف یا استحقاق موقوف علیه معین چاره ای جز طرح ادعا نیست و در صورت نبود ادعا توجهی به آن نمی شود.

وقف، همان طور که با راههای معروف اثبات ثابت می شود، راههای دیگری نیز برای اثبات دارد، مانند شهادت بر شهادت؛ شهادت زنان همراه مردان و شهادت شهرت مثل این که متولّی ادعا کند که این زمین مدت چند ماه وقف بر فلان چیز است و شهودی نیز بر این امر شهادت دهند. با سماع نیز ثابت می شود؛ به این گونه که شاهد بگوید: به وقفیّت فلان چیز شهادت می دهم؛ چه، این را از مردم شنیده ام(1).

حصفکی گفته است: در این حکم تفاوتی میان وقف بر معین و غیر معین

۱- الدر المختار، حصفکی، ص ۴۰۲-۴۰۳؛ نهایه المحتاج، رملی، ج ۸، ص ۳۰۲.

وجود ندارد و این امر به جهت حفظ موقوفات قدیمی از نابود شدن می باشد(۱).

گذشته از اینها، چنانچه در حالتی اثبات وقف نیاز به اقامه دعوا داشته باشد، فقها گفته اند در این نزاع متولی موقوفه، طرف دعوا می باشد(۲).

امامیه

در فقه شیعه «اثبات» در اصطلاح دارای دو معنا می باشد: یکی اثبات حکم شرعی به معنای اقامه دلیل معتبر بر حکم شرعی یا تحقق موضوع حکم در خارج و دیگری اثبات قضایی به معنای اثبات حق یا مسئولیت برعهده غیر نزد قاضی(۳).

طرق اثبات نیز عبارتند از: علم قاضی، بیّنه، اقرار، کتابت، یمین، قَسامه و قرعه با تفاوت آرائی که در بعضی از اینها وجود دارد(۴).

برای ثبوت وقفیّت، تنها وجود وقفنامه کافی نیست(۵) و حتی برخی گفته اند چنانچه در اموال میّت دست خطی پیدا شود که فلان ملک وقف است و در آن نوشته شده باشد که قبض و اقباض هم شده است به وقفیت این ملک نمی توان به استناد این نوشته حکم نمود(۶). بلکه اطمینان به وقفیت شرط است.

بلکه راههای اثبات وقفیت چیزی، بدین قرار است:

۱. اعتراف ذوالید که وقف در تصرف آنان است.

۲. اعتراف ورثه ذوالید بعد از فوت او.

۳. احراز سابقه رفتار با آن ملک به عنوان وقف.

۴. شهادت دو مرد عادل به وقف بودن آن(۷).

۱- الدر المختار با حاشیه رد المختار، ص ۴۰۳.
۲- جامع الفصولین، ج ۱، ص ۱۲۶؛ تبصره الاحکام، ج ۱، ص ۲۳۹ و الانصاف، ج ۷، ص ۶۷.
۳- موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت، ج ۳، ص ۳۴۲.
۴- موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت، ج ۳، ص ۳۵۴.
۵- أجوبه الاستفتاءات، آیت اللّه حاج سیّد علی خامنه ای، ص ۵۰۸.
۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۶، مسأله ۹۷.
۷- صاحب عروه یک شاهد و یمین مدعی را نیز کافی دانسته است. ر.ک: ج ۲، ص ۲۶۷.

۵. شهرت وقفیت آن به گونه ای که مفید علم یا اطمینان باشد(۱).

نسبت به شهادت بر وقف نیز برخی از فقهای امامیه در کتاب شهادت، ذیل بحث از شرایط شاهد، اشاره ای به آن داشته اند بدین سان که اگر شخصی داوطلبانه نسبت به چیزی بدون درخواست قاضی یا قبل از اقامه دعوا شهادت دهد شهادت او پذیرفته نیست ولی در حق اللّه این شهادت را قابل قبول دانسته اند؛ چنان که مرحوم صاحب جواهر چنین تصریح کرده است: «شهادت متبرع در حق اللّه و در مصالح عامه مثل پلها و مدارس قبول است»(۲) ولی از وقف

نام نبرده است. در حالی که شهید ثانی در روضه گفته است که در وقف عام اقوی قبول شهادت متبرع است به خلاف وقف خاص که اقوی عدم قبول شهادت متبرع است(۳).

همچنین این دو فقیه نامبرده گفته اند که در ثبوت وقف استفاضه کفایت می کند(۴).

نسبت به شهادت بر شهادت نیز فقهای امامیه، بر این نظرند که تنها در حق الناس غیر از حدّ جاری می شود و در حدود جاری نمی شود. چه آن حد در حق اللّه محض باشد مثل زنا یا مشترک باشد مثل سرقت(۵). صاحب جواهر اشاره کرده است که عبارت صاحب شرایع موهم این مطلب است که شهادت بر شهادت در مثل وقف جاری نمی شود و بعد بیان داشته است که اقوی جریان شهادت بر شهادت در مثل زکات، اوقاف مساجد و وقف بر جهات عامه می باشد(۶).

۱- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۸.
۲- جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۰۶.
۳- الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ لمعه، کلانتر، ج ۳، ص ۱۳۴.
۴- جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۴۷؛ الروضه البهیه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ لمعه، کلانتر، ج ۳، ص ۱۳۵.
۵- الروضه البهیه، ج ۱، ص ۳۹۴؛ لمعه، کلانتر، ج ۳، ص ۱۴۹؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۹۱.
۶- جواهر، ج ۴۱، ص ۱۹۱.

اجاره

تعریف

اجاره، در لغت، از «أجْر» گرفته شده است. گفته می شود: اَجَره أجرا و اجارةً، یعنی پاداش داد، کرایه داد. همچنین «أجره» یعنی به او مزد و اُجرت داد. «اُجرت» در اصل به معنای ثواب است، و «اجاره»، در لغت، بر اُجرت نیز اطلاق می شود.

در مصباح المنیر آمده است: «أجرتُ الدار» بر وزن «أفضلتُ» [باب «إفعال»] آمده است اسم فاعل آن «موجِر» می باشد و «مُؤاجر» گفته نمی شود؛ زیرا این وزن از باب مفاعله است. پس از باب افعال خطاست(۱).

در اصطلاح، فقیهان اجاره را چنین تعریف کرده اند: تملیک منافع چیزی مباح برای مدتی معلوم در مقابل عوضی مشخص(۲).

و بعضی دیگر چنین تعریف کرده اند: اجاره عبارت است از فروش منفعت معلوم به عوضی معلوم(۳).

و دیگران آن را چنین معرفی کرده اند: اجاره عقدی است بر منفعتی محدود و معلوم که قابل بخشیدن و مباح کردن استفاده از آن در مقابل عوضی مشخص می باشد(۴).

۱- المصباح المنیر، ص ۵.
۲- مجله الأحکام البدایه المواد، ص ۴۰۹-۴۱۳؛ القاموس الفقهی، ص ۱۳.
۳- برای تفصیل بحث ر.ک: ذیل اصطلاح اجاره در الموسوعه الفقهیه.
۴- به همین دلیل فقها تصریح کرده اند که وظیفه ناظر، آباد ساختن و اجاره دادن موقوفه، تحصیل منفعت و تقسیم آن است. فقه المحتاج، ج ۲، ص ۹۴.

مضمون همه این تعریفها یکی است.

گفتنی است که فقهای مالکی عقد بر منافع انسانی و هر چه که قابل انتقال است مانند لباس و ظروف - غیر از کشتی و حیوان - را اجاره و عقد بر منافع غیر منقول مانند زمین و خانه و نیز منافع کشتی و حیوان را کرایه می نامند و این، استعمال غالب در نظر ایشان می باشد(۱).

به کسی که چیزی را به اجاره می دهد «آجِر»، «مکاری» و «مُوجِر» گفته می شود؛ به کسی که آن چیز یا شخص را اجاره می کند «مستأجر» و به کسی که خودش را به اجاره می دهد «أجیر» گفته می شود.

خلاصه حکم فقهی

اجاره از عقود منفعت و معاوضات مالی است که علما، برای مراعات حال مردم، در جواز آن اتفاق نظر دارند؛ زیرا نیاز مردم به منافع مانند نیازشان به اعیان

است، هر چند بعضی از فقیهان، مانند حنفی ها، آن را، از باب استحسان، جایز دانسته اند؛ چه، اصل در معقود علیه این است که به هنگام عقد وجود داشته باشد در حالی که منافع به هنگام عقد وجود ندارند بلکه به تدریج و مرور زمان ایجاد می شوند. لذا مطابق قیاس باید به عدم جواز آن حکم نمود؛ چنان که حنفیه گفته اند.

تمام فقیهان اجاره موقوفه توسط ناظر را مجاز دانسته اند خواه در وقف خیری و خواه در وقف ذرّی؛ زیرا مقصود و هدف وقف به دست آوردن منفعت و درآمد از موقوفه و دادن آن به مستحق می باشد. [که با اجاره آن نیز محقق می شود] البته این در صورتی است که مخالف شرایط واقف نباشد(۲). (ر.ک:

ص:۲۷

۱- در متن اصلی منبعی و مطلبی در پاورقی نیامده است ولی این مطلب در «موسوعه الفقه الاسلامی» ج ۲، ص ۲۰۰ به نقل از الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۲، آمده است. مترجم

۲- رد المختار، ج ۳، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ تحفه المحتاج، ج ۶، ص ۲۷۳؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۴؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۹۷.

اصطلاح نظارت).

آیا فرد مستحقِ استفاده از منافع موقوفه می تواند آن را اجاره بدهد و از آن استفاده نماید؟ فقیهان در این مسأله آرای متفاوتی دارند:

بیشتر فقیهان معتقدند که هر کس مطابق شرط واقف حق استفاده از موقوفه را داشته باشد حق سکونت و اجاره، هر دو، را دارا می باشد ولی نسبت به کسی که تنها حق استفاده از موقوفه برای سکونت را داراست فقیهان بر دو نظرند:

نظر اول: کسی که حق انتفاع از موقوفه برای سکونت و مانند آن را دارد نمی تواند آن را با اجاره و مانند آن به کار گیرد؛ حنفی ها و بیشتر فقیهان شافعی و عدّه ای از مالکی ها بر این نظر بوده و در بیان علت آن گفته اند: تغییر غرضی که واقف برای موقوفه معین کرده است جایز نمی باشد(۱).

نظر دوم: اجاره موقوفه ای که در آن استفاده با سکونت و مانند آن شرط شده است، جایز می باشد. این نظر حنابله و بقیه مالکی هاست.

امامیه

بهترین تعریف این است که گفته شود اجاره عبارت است از تملیک عمل یا منفعت در مقابل عوض(۲).

از نظر فقهای امامیه اجاره عقدی است که ثمره آن تملیک منفعت است به عوض معلوم(۳). و اجاره دادن موقوفه را نیز از وظایف ناظر دانسته و گفته اند که چنانچه واقف وظایف ناظر را مشخص کرده باشد به همان عمل می شود ولی به

هنگام اطلاق، وظایف متعارف مانند: تعمیر، اجاره، حصول عواید و تقسیم بر

۱- رد المختار، ج ۳، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ تحفه المحتاج، ج ۶، ص ۲۷۳؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۴؛ الدسوقی، ج ۴، ص ۹۷.

۲- مصطلحات الفقه، ص ۳۶؛ فرهنگ فقه، ج ۱، ص ۲۳۴. برای دیگر تعاریف ر.ك: الموسوعه الفقهیه المیسره، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳- جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۲۰۴؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۹.

مستحقین بر عهده ناظر [متولی] می باشد(۱).

البته در این مسأله میان وقف خاص و عام فرق است به این که در اوقاف خاص برای اجاره وقف باید به موقوف علیهم مراجعه کرد، و در وقف به عناوین عمومی که به نحو وقف منفعت وقف شده اند برای تصرف باید از متولی شرعی آن اجازه گرفت(۲).

در مورد اجاره دادن موقوفه همان طور که قبلاً گفته شد بعضی بین وقف منفعت و وقف انتفاع تفصیل دادند، در وقف منفعت یعنی آن جا که غرض واقف منفعت موقوف علیهم است به هر طریق اجاره دادن جایز است. امّا اگر وقف انتفاع است یعنی خانه وقف شده تنها برای سکونت موقوف علیهم، در این صورت اجاره دادن آن جایز نیست(۳).

همچنین «اجر المثل»، «استغلال».

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۴.

۲- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۷.

۳- کتاب البیع، ج ۳، ص ۱۵۸.

اجر المثل

تعریف

«اجر المثل» عبارت است از مقدار مزدی که برای کاری که انسانی برای دیگری انجام می دهد در نظر گرفته می شود، البته در صورتی که بر مزدی معین توافق نشده باشد یا توافق بر مزد معین شده است ولی قرارداد، به خاطر فقدان برخی شروطش، باطل شده است که در این حالت آن فرد عامل، مستحق [دریافت] مزد مثل کاری که انجام داده است می باشد.

خلاصه حکم فقهی

در کتاب الاشباه و النظائر ابن نجیم چنین آمده است:

اجر المثل در مواردی چند واجب می شود، از جمله:

الف - هر کس برای دیگری کاری انجام دهد و آن شخص او را اجیر نکرده باشد و این شخص عامل در کارش نامور باشد: در این حالت اجر المثل واجب می شود.

ب - هرگاه که قرارداد مساقات(۱) باطل شود، اجر المثل برای عامل واجب می شود.

۱- مساقات - عبارت است از این که مالک درختان میوه دار خود را جهت آب دادن و پروش آن در اختیار کسی قرار دهد تا طبق قرارداد در میوه آن شریک باشند. المغنی، ج ۵، ص ۵۵۴. مترجم

ج - هرگاه که قرارداد مزارعه(۱) باطل شود، اجر المثل برای عامل واجب می شود.

د - هرگاه که قرارداد مضاربه(۲) باطل شود، اجر المثل برای عامل واجب می شود(۳).

مسأله اجر المثل در موضوع وقف در دو جا مطرح می شود:

یکم: چنانچه واقف مزد معینی برای ناظر در نظر نگرفته باشد و ناظر هم تبرّعا این کار را برعهده نگرفته باشد، می تواند برای مطالبه مزد، دادخواست به دادگاه بدهد و در این حال برای او اجر المثل تعیین می شود.

همچنین اگر آنچه را که واقف برای ناظر در نظر گرفته است کمتر از اجرالمثل باشد، ناظر می تواند برای مطالبه اجرالمثل دادخواست به دادگاه بدهد.

دوم: چنانچه موقوفه خانه ای قابل سکونت باشد و واقف درآمد آن را برای مساکین در نظر گرفته باشد، و نیز چنانچه موقوفه زمینی قابل کشاورزی باشد بر ناظر واجب است که این اعیان را به آنچه که مصلحت موقوف علیهم در آن است اجاره دهد و بر این اساس نمی تواند آنها را به کمتر از موارد مشابه اجاره دهد و چنانچه به کمتر از اجره المثل اجاره دهد ضامن کسری آن خواهد بود(۴).

امامیه

از نظر فقیهان امامیه چنانچه واقف اجرتی برای متولی در نظر گرفته باشد

۱- مزارعه - آن است که مالک زمینی را برای زراعت به کسی بدهد تا طبق قرارداد در محصول آن شریک باشند. المغنی، ج ۵، ص ۵۸۱. مترجم

۲- مضاربه - تجارت با سرمایه مالک است تا در سود آن عامل و صاحب سرمایه شریک باشند. مغنی، ج ۵، ص ۱۳۴. مترجم.

۳- الاشباه و النظائر، ابن نجیم، ص ۳۶۵؛ الفروق، قرافی، ج ۴، ص ۱۴-۱۵؛ انوار البروق فی أنواء الفروق.

۴- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۱۱؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۳ و ۵۰۶.

همان را می بایست دریافت کند؛ کم باشد یا زیاد حتی اگر کمتر از اجره المثل باشد. ولی اگر چیزی معین نکرده باشد، صاحب جواهر گفته است اگر واقف مطلق گذاشته و اراده تبرّع نکرده باشد متولی اجره المثل می برد(۱)، یعنی چنانچه

واقف خواسته باشد کسی داوطلبانه این کار را انجام دهد همان معین است. صاحب عروه نیز قریب به همین مضمون را افاده کرده است که اگر واقف مقدار اجرت را معین کرده باشد همان مقدار باید ببرد ولی اگر مقدار اجرت را معین نکرده اجره المثل می برد ولی اگر متولی شخص خاصی نباشد، و کسی مجانا آن ملك وقف را اداره کند در این صورت دادن اداره ملك با اجره المثل به غیر متبرّع جایز نیست(۲).

نسبت به اجاره موقوفه نیز بر متولی شرعی و مسؤول اداره امور وقف واجب است در اجاره دادن به کسی که خواهان آن است و در تعیین مبلغ اجاره رعایت مصلحت و منفعت وقف را بنماید در نتیجه اگر در تخفیف مبلغ اجاره به سبب اوضاع و احوالی خاص مستأجر یا اهمیت کاری که وقف برای آن اجاره داده می شود نفع و مصلحت وقف باشد اشکالی ندارد و الاّ جایز نیست(۳).

۱- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴.
۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۱، مسأله ۱۳.
۳- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۳.

اُجرت

تعریف

«اُجرت» در لغت به معنای کرایه و مزد است. «أجر» نیز به معنای «اُجْرت» به کار می رود. اجر اسم است برای عوضی که در مقابل کار داده می شود، از آن جمله است: مال، نام نیک یا فرزندی که خداوند متعال به بندگان به عنوان مزد اعمال صالحشان در دنیا می دهد؛ چنان که [در قرآن پس از ذکر بخشیدن اسحاق و یعقوب به جناب ابراهیم علیه السلام] فرموده است: «وَ اتَیْنَاهُ اَجْرَهُ فِی الدُّنْیا»(۱).

همچنین آن عوضی که بندگان در برابر کارهایشان به یکدیگر می دهند «أجر» نامیده می شود(۲).

«اجر» از نظر فقیهان به معنای عوض کاری است که شخصِ اجیر انجام می دهد. همچنین است عوضی که در مقابل منفعت داده می شود؛ چه این منفعت، منفعت ملک غیر منقول باشد مانند سکونت در خانه و چه منفعت مال منقول، مانند سوار شدن مرکب یا ماشین(۳).

خلاصه حکم فقهی

از شرایط اجرت این است که باید معلوم و مشخص باشد؛ به دلیل این

ص:۳۳

۱- عنکبوت / ۲۷ در دنیا مزد او را دادیم.

۲- لسان العرب؛ مصباح المنیر، ذیل مادّه «أجر».

۳- المغنی، ج ۵، ص ۴۳۳ و ۴۴۳؛ الاختیار، ج ۲، ص ۵۱؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۰۶.

فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که هر کس اجیری بگیرد باید اجرتش را به او اعلام کند(۱). همچنین اجرت باید چیزی پاک و قابل تحویل دادن باشد؛ لذا جایز نیست که اجرت چیز نجسی مثل شراب باشد، یا نتوان آن را تسلیم کرد، مثل شتر فراری. این بدان جهت است که جایگاه اجرت در اجاره مثل قیمت در بیع است و هر چه در قیمت شرط است در اجرت نیز شرط می باشد(۲).

بیشتر فقیهان جایز دانسته اند که اجرت، منفعتی از جنس مال الاجاره از غیر جنس آن باشد، مانند اجاره دادن خانه به عوض سکونت در خانه ای دیگر ولی فقهای حنفی شرط کرده اند که اجرت، باید منفعتی از جنس چیز دیگری باشد مثل اجاره دادن خانه به خدمت کردن(۳).

نسبت به موضوع وقف نیز افرادِ دارای وظایف خاص مثل مدرس، ناظر، امام و مؤذنی که ناظر [متولی] یا حاکم مشخص می کند اجرتشان از منافع موقوفه داده می شود که تعیین مقدار اجرت نیز برعهده ناظر یا حاکم می باشد(۴).

ولی چنانچه یکی از افراد پیشگفته با قید عنوان جزء موقوف علیه باشد؛ یعنی امام یا مؤذن باشد، و موقوف وقف بر آنان نیز باشد، در این حال در مقابل وظیفه ای که انجام می دهد اجرتی به او داده نمی شود بلکه آنچه که استحقاقش را دارد به اعتبار موقوف علیه بودنش می گیرد(۵).

امامیه

از نظر فقیهان امامیه کلیه مصارف و هزینه های موقوفه از درآمد آن کسر

۱- این حدیث را بیهقی از ابو هریره نقل کرده است. [السنن الکبری، ج ۶، ص ۱۲۰].
۲- الاختیار، ج ۲، ص ۵۱؛ المغنی، ج ۵، ص ۴۴۱؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۱۸۴.
۳- المهذب، ج ۱، ص ۴۰۶؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۴۶۵؛ بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۲۱۳؛ الاختیار، ج ۲، ص ۵۱.
۴- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۵؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۳.
۵- پیشین.

می شود و مقدم بر حق موقوف علیهم می باشد(۱).

نسبت به این مسأله که چنانچه موقوف علیه وظیفه ای انجام دهد آیا اجرتی می برد یا همان سهمش از موقوفه فقط به او داده می شود؟ عبارات اصحاب امامیه خالی از اشاره به آن می باشد. و به نظر می رسد از نظر ایشان پرداخت اجرت علاوه بر سهم از موقوفه اشکالی نداشته باشد؛ زیرا تنها فرضی را که برای این مطلب مطرح کرده اند این است که موقوف علیه می تواند به عنوان متولی وقف نیز منصوب گردد و تنها چیزی را که از این مسأله استثنا کرده اند این است که چنین متولّی ای ولایتش مانند متولی منصوب از طرف واقف - از غیر موقوف علیهم - نیست، به خاطر تعلق حق بطون لاحقه، ولی متعرض عدم پرداخت حق التولیه به او نشده اند(۲).

همچنین به نظر می رسد این که فقهای اهل سنت معتقد شده اند که به موقوف علیه اجیر برای موقوفه، غیر از حصه اش از وقف چیزی داده نمی شود بدین جهت است که از شرایط اجاره این دانسته اند که اجیر خودش منتفع از کارش نباشد و به همین دلیل اجرت بر واجبات را جایز ندانسته اند(۳). ولی در میان

فقهای امامیه چنین شرطی برای اجاره ذکر نشده است و در اجاره بر واجبات نیز متعرض این مسأله نشده اند(۴).

ص:۳۵

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳- ر.ك: موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۴- ر.ك: الموسوعه الفقهیه المیسّره، ج ۱، ص ۲۲۷ به بعد؛ جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۲۱۹.

ادخال و اخراج

تعریف

معنای لغوی ادخال و اخراج روشن است: ادخال یعنی داخل کردن و وارد ساختن(۱) و اخراج یعنی: خارج ساختن و بیرون بردن(۲).

ادخال و اخراج یکی از شروط دهگانه معروف در باب وقف است.

مقصود از ادخال عبارت است از قرار دادن کسی که مستحق در وقف نیست در زمره مستحقین آن.

مقصود از اخراج نیز این است که مستحق در وقف را در شمار غیر موقوف علیهم قرار دهیم(۳).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان مجاز دانسته اند که واقف ادخال و اخراج را برای خودش شرط کند. ولی بعضی از فقیهان با تکلف آن را اجازه داده اند و بعضی دیگر با چند قید آن را مجاز شمرده اند.

۱- لسان العرب، ج ۲، ص ۳۶۵.
۲- لسان العرب، ج ۲، ص ۲۳۵.
۳- احکام الوقف فی الشریعه الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۴.

حنفیه

جایز دانسته اند که واقف در وقفش شرط کند که هر کس از اهل وقف را که بخواهد داخل در آن کند یا از آن خارج کند. آن هم به طور مطلق و بدون این که این امر متوقف باشد بر وجود صفتی در موقوف علیه یا زوال آن از وی(۱).

شافعیه

ادخال و اخراج را مجاز شمرده اند. امّا آن را مقید ساخته اند به این که این کار به خاطر صفتی باشد که در فردی که می خواهند او را داخل یا خارج کنند وجود داشته باشد. مثل این که بگوید: بر فرزندانم وقف نمودم به این شرط که چنانچه یکی از دخترانم ازدواج کند حقی در آن نداشته باشد یا به این شرط که هرگاه کسی از فرزندانم بی نیاز شود در آن حقی نداشته باشد(۲).

حنابله

حق ادخال و اخراج را برای واقف به موقوف علیهم تنها مقید می کنند(۳).

امامیه

برخی از فقیهان امامیه، مانند محقق حلّی(۴) و شهید ثانی(۵)، شرط اخراج هر

کس را موجب بطلان وقف دانسته اند که شهید بر آن ادعای اجماع کرده است. ولی شرط ادخال را جایز دانسته اند.

البته در این میان شیخ طوسی ادخال و اخراج، هر دو را موجب بطلان وقف

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۳۹.

۲- النظم المستغرب فی شرح غریب المهذب، ابن بطال، ج ۱، ص ۴۵۰.

۳- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۱؛ الانصاف، ج ۷، ص ۵۷؛ مطالب اولی النهی، ج ۴، ص ۳۱۸.

۴- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

۵- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۸.

دانسته است(۱).

ولی برخی فقیهان شیعه، مثل صاحب جواهر جواز شرط ادخال و اخراج را مبتنی بر اراده واقف دانسته است به این معنی که اگر منظور واقف وجود صفتی است که با آن داخل یا خارج شود در این صورت ادخال و اخراج هر دو صحیح است، و اگر مراد واقف این باشد که قدرت ادخال و اخراج با او باشد در این صورت هر دو باطل است(۲). صاحب عروه نیز گفته است که چه بسا اجماع بر صحت این دو شرط باشد(۳). برخی میان شرط دخول و خروج و شرط ادخال و اخراج فرق گذاشته اند. لازم به ذکر است که حضرت امام خمینی(ره) اخراج کسی را که داخل در موقوف علیهم است و داخل ساختن کسی را که خارج از موقوف علیهم است بعد از تمامیت وقف جایز نمی دانند، البته گفته اند این در صورتی است که واقف در ضمن عقد ادخال و اخراج را شرط نکرده باشد. ولی عدم جواز این کار را به طور مطلق (چه ادخال و چه اخراج)، هر چند که شرط هم کرده باشد، بعید ندانسته اند و می فرمایند: اگر چنین شرطی کند این شرط مسلما باطل است، بلکه می توان گفت وقف هم باطل می شود؛ ولی همراه با اشکال است(۴).

۱- المبسوط، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۷۷-۷۸.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۴.

۴- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۱، مسأله ۵۹.

ارتفاق

تعریف

در لغت آمده است: «ارتفقت بالشی ء» یعنی از آن استفاده کردم و بهره بردم. «مِرفق الدار»؛ جایی در خانه که در آن آب و مانند آن می ریزند، مثل آشپزخانه و دستشویی. جمع آن «مرافق» است(۱).

مالکی ها در تعریف ارتفاق گفته اند: عبارت است از به دست آوردن منافع مِلک. از کلام شافعی ها و حنبلی ها نیز همین معنا فهمیده می شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

ارتفاق، در اصل، مباح است مانند استفاده انسان از خانه ای که در آن سکونت دارد چه این خانه مِلک انسان باشد یا اجاره کرده باشد. امّا گاهی از اوقات به جهتی انتفاع حرام است مانند کسی که خانه ای را غصب می کند و در آن ساکن شده، از آن استفاده می کند(۳).

ارتفاق، اسباب و عللی دارد، از جمله:

الف - مالکیت: هر چه را که انسان مالک آن است حق تصرف در آن و بهره

۱- مصباح المنیر؛ قاموس المحیط، ذیل ماده «رفق».
۲- البهجه فی شرح التحفه، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۱۸۷؛ الأحکام السلطانیه، أبی یعلی، ص ۲۰۸.
۳- المغنی، ج ۵، ص ۲۴۴، ۴۷۵-۴۷۶.

بردن از آن را نیز دارد(۱).

ب - اِذن: اذن، گاه از جانب شارع است؛ مثل اجازه شارع به احیاء زمینهای موات یا اذن او به استفاده از راهها و مکانهای عمومی(۲).

و گاه از جانب مردم نسبت به یکدیگر. خواه این اذن به استفاده در مقابل عوضی باشد، چنان که در اجاره است، خواه بدون عوض باشد مانند عاریه.

همچنین است اذن شخصی به شخص دیگر برای استفاده از راهها و آبراهه ها و مسیرهای خصوصی.

در اذن انسانها به همدیگر دو چیز باید در نظر گرفته شود یکی این که در اذن به استفاده از چیزی معصیتی نباشد و دیگر آن که استفاده و بهره بردن در جهتی باشد که مالک اجازه داده است(۳).

لذا ارتفاق در وقف از دو جهت مورد بحث واقع می شود.

یکم: آیا حق ارتفاق یا بهره برداری از وسائل موجود در عین موقوفه تابع عین موقوفه است و در نتیجه آن نیز وقف می باشد؟

دوم: استحقاق موقوف علیه در استفاده از موقوفه تا چه میزان است؟

توضیح مسأله دوم ذیل اصطلاح «استحقاق» خواهد آمد. امّا نسبت به مسأله یکم بیانش چنین است:

فقیهان معتقدند که اشیاء ثابت در زمین موقوفه و متصل به آن به نحو ثابت و پایدار، مانند درخت و بنا، در زمره اموال موقوفه محسوب می شوند و آثار وقفِ عین بر آنها مترتب می شود.

به همین ترتیب، حقوق بهره برداری مانند آبریز و توالت و راه و آبراه نیز حکم وقف گرفته، قواعد وقف بر آن جاری می شود؛ به این اعتبار که این حقوق

۱- المغنی، ج ۵، ص ۵۸۸.
۲- الاختیار، ج ۳، ص ۶۶؛ منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۵.
۳- الاختیار، ج ۳، ص ۵۵ و بعد از آن؛ الهدایه، ج ۴، ص ۲۵۲؛ الحطاب، ج ۶، ص ۳۵؛ حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۴۳۷ و ج ۴، ص ۴۱، ۷۲ و ۸۸؛ المغنی، ج ۵، ص ۵۸۷.

به طور ثابت متّصل به ملک می باشد. در این جا عباراتی از فقها را در این باره

می آورم:

حنفیه

هر کس زمینی وقف کند، درختان آن نیز داخل در آن می باشند هر چند نام نبَرد؛ چون به طور ثابت متصل به آن می باشد. آب و راه نیز داخل در فروش زمین و خانه می باشد؛ چه عقد بیع به خاطر بهره بردن بسته می شود و بدیهی است بدون اینها انتفاع امکان ندارد(۱).

شافعیه

هر کس زمینی وقف کند، ساختمان و درخت نیز داخل در آن می باشد. همچنین است حقوق متعلق به زمین با راه و مجرای آبی که در آن قرار دارد(۲).

مالکیه

هر کس زمینی وقف کند ساختمان و درختان آن نیز داخل در وقف می باشد. همچنین هر آنچه که در آن زمین ثابت است از وسایل رفاهی آن، مانند درها، پله ها، کلبه های چوبی، ناودان و آسیاب نیز تابع مِلک است(۳).

حنابله

هر کس خانه ای وقف کند این امر زمین، ساختمان، فضای جلو در و هر چه که به نفع خانه متصل به آن است مانند پله ها و ستونهای چوبی میخ شده حائل

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۱۵ و ۲۸۲.

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۸۰-۸۱.

۳- فتح الجلیل، ج ۲، ص ۷۲۲-۷۲۳ و ۷۲۶.

دیوار و درهای نصب شده را نیز شامل می شود. همچنین درختان آن را

دربرمی گیرد(۱).

امامیه

«ارتفـاق» به معنـای حق انتفـاع از مباحـات عمومی می باشـد و عبارت است از حق بهره منـدی از مباحات عمومیماننـد راهها، خیابانها، مساجد و میدانها. استفاده از اماکن عمومی برای همگان جایز است(۲).

نسبت به موضوع وقف، مرحوم صاحب عروه تصـریح کرده است که در وقف خانه، درخت میوه و خرمای آن داخل در وقف نمی باشد مگر این که واقف شـرط کند(۳). و از عبارت شـهید در مسالك برمی آید که آنچه را که عرف جزء متصل و ثابت موقوفه می داند داخل در آن است مثل این که پشم و شـیر گوسـفند موقوفه را داخل در آن دانسـته است(۴). محقق(۵) و شیخ طوسی(۶) نیز چنین حکم کرده اند. هر چند که مرحوم صاحب جواهر(۷) و صاحب عروه(۸) در این حکم مناقشه کرده اند.

این اعتبـار نظر عرف، در فتـاوی فقهای معاصـر شـیعه نیز دیـده می شودماننـد این سـخن که نهرهای بزرگ عمومی و همچنین مسـیل هـای عمومی که در مجـاورت زمین هـای وقفی هسـتند و یـا از داخـل آنهـا عبور می کننـد، جزء وقف نیسـتند مگر آن مقداری از آنها که از نظر عرف، حریم موقوفه محسوب می شوند،

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۷.
۲- فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۴۴.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۰.
۴- مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۱۶.
۵- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۲.
۶- المبسوط، ج ۲، ص ۳۰۱.
۷- ر.ك: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۳.
۸- ر.ك: العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۱.

در نتیجه با آن مقدار همانند وقف رفتار می شود(۱).

همچنین مجاز دانسته اند که واقف بعضی از منافع موقوفه را از آن استثنا کند که در این صورت آن منافع در ملک واقف باقی می ماند. مثل این که باغی را به اعتبار محصول خرما و میوه آن وقف کند که چوب و شاخه و برگ درختان پس از خشک شدن در ملکیت واقف باقی می ماند(۲).

۱- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۵، سؤال ۲۰۷۸. همچنین نگاه کنید: ص ۵۱۱، سؤال ۲۰۶۶. البته در اینجا نظر فرد متخصص را نیز اضافه کرده اند.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱.

ارث

تعریف

«ارث»، در لغت، عبارت است از اصالت و چیزی قدیمی که دیگری از اولی به ارث برده است و اصل آن «ورث» است.

مراد از کلمه ارث انتقال چیزی است از قومی به دیگران. بر موروث و آنچه که به ارث برده می شود نیز ارث اطلاق می شود، و لفظ «ترکه» در معنا نزدیک به آن است(۱).

در اصطلاح، فقیهان ارث را چنین تعریف کرده اند: حقی است قابل تجزیه که بعد از مرگ صاحب آن به مستحق آن به دلیل خویشاوندی که میان آنها وجود دارد می رسد(۲).

خلاصه حکم فقهی

ارث، ارکان، شرایط، موانع و احکامی دارد که فقیهان در ابواب کتابهای فقهی و احیانا در کتابهای مستقل آنها را ذکر کرده اند. ولی آنچه که در این جا به بحث ما مربوط می شود ذکر از احکام ارث مرتبط با وقف است.

از نظر فقیهان این امر مسلّم و ثابت است که شروط واقف معتبر بوده، عمل به

۱- القاموس المحیط، ذیل ماده «ورث» و العذب الفائض، ج ۱، ص ۱۶.

۲- رد المختار، ج ۵، ص ۴۹۹؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۴۵۶؛ نهایه المحتاج، ج ۶، ص ۲؛ العذب الفائض، ج ۱، ص ۱۶.

آنها تا زمانی که مخالف شرع نباشند واجب می باشد. در مراجعه به اسناد وقفی دیده می شود که واقفان در اوقافشان عباراتی نظیر عبارات ذیل را ذکر می کنند: در وقف است برای خداوند؛ فروخته نمی شود؛ هدیه داده نمی شود؛ به ارث برده نمی شود.

این بدین معناست که این نوع وقف، وقف «خیری» می باشد که عوایدش برای فقیران و امور خیریه صرف می شود و تصرفات مالکانه، مانند فروش یا هدیه یا انتقال با ارث در آن جایز نمی باشد.

در مقابل، می بینیم که واقفان گاهی اوقات عبارات دیگری ذکر می کنند، مانند: «وقف است بر فرزندانم سپس فرزندانِ فرزندانم و سپس بر فرزندان آنها» یا: «وقف است بر فرزندان زید و سپس فرزندانِ فرزندانِ او» و مانند اینها.

این نوع وقف را وقف «ذرّی» یا اهلی [خانوادگی] می نامند.

اصل در وقف این است که ابدی باشد، خواه در وقف خیری و یا ذرّی؛ بویژه وقف مساجد و مقابر و آنچه که بر اینها وقف می شود.

امّا بعضی فقها زماندار کردن آن را جایز دانسته اند؛ که بیانش در ذیل اصطلاح «تأقیت» خواهد آمد.

در صورتی که وقف موقّت باشد، چنانچه زمان وقف به پایان برسد یا طبقه موقوف علیهم منقرض شوند یا عین موقوفه خراب شود سرنوشت وقف چه می شود؟

بیشتر فقیهان گفته اند که اگر موقوف علیهم منقرض شوند، موقوفه در صورت زنده بودن واقف، به ملکیت او باز می گردد و در صورتی که واقف در قید حیات نباشد به ورثه او می رسد. و به همین صورت است هنگامی که مدت وقف به پایان برسد. البته نزد کسانی که وقف موقت را جایز می شمارند.

در بازگشت موقوفه به ورثه واقف تفاوتی میان غنی و فقیر آنها نیست و به هر دوی آنها می رسد؛ به دلیل این که هر دو در قرابت با واقف برابرند؛ چنان که

حنابله همین را در علت تساوی گفته اند(۱).

از نظر شافعی ها و دیگر کسانی که مانند ایشان موقّت ساختن وقف را اجازه نمی دهند با گذشت زمان، وقف به پایان نمی رسد. همچنین است در صورت انقراض موقوف علیهم که اظهر در نظر شافعی ها این است که وقف در وقفیتش باقی می ماند. و درآمد آن به نزدیکان واقف می رسد.

لازم به ذکر است که شناخت نزدیکترین افراد به واقف از طریق رحِم است نه ارث(۲).

امامیه

از نظر فقیهان شیعه از جمله شرایط وقف، دائمی و همیشگی بودن آن است(۳)؛ لذا، آن طور که مرحوم صاحب جواهر بیان نموده است، در فقه امامیه اجماع محصل و منقول بر عدم جواز وقف موقت می باشد(۴).

بر این اساس در صورتی که واقف وقف را موقت به زمان کند، مثلاً بگوید برای مدت یک سال وقف نمودم. اصحاب امامیه به سه نظر به شرح ذیل می باشند:

۱. برخی آن را باطل دانسته اند(۵)؛

۲. برخی وقف را باطل، آن را حبس دانسته اند(۶)؛

۱- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۶۵؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۶۵؛ حاشیه الدسوقی همراه با الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۶-۸۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۴؛ تحفه المحتاج، ج ۶، ص ۲۵۳، ۲۶۲؛ همچنین ر.ک: حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۶۵؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۶۵.

۳- برای توضیح بیشتر ر.ک: ذیل اصطلاح «تأبید».

۴- جواهرالکلام، ج ۲۸، ص ۵۱.

۵- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶.

۶- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۲، مسأله ۴۶۴۹؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۴. ایشان قصد وقف را مخلّ این امر نمی داند معتقد است که این فرض حقیقت در حبس است، واقف قصد کرده باشد یا نه.

۳. اگر واقف قصد حبس کرده باشد، حبس است؛ ولی اگر وقف حقیقی را قصد کرده باشد باطل می باشد(۱).

لازم به ذکر است که مرحوم صاحب عروه در اعتبار دوام و تأبید در وقف اشکال کرده و بعد از ردّ دلائل تأبید، وقف موقت به مدت مشخص را صحیح دانسته است(۲).

همچنین

«انقراض»، «انقطاع».

۱- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۳.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۴. همچنین بنگرید به اصطلاح «تأبید».

استحقاق

تعریف

«استحقاق»، در لغت، به معنای ثبوت و وجوب حق می باشد. از این جمله است سخن خداوند متعال که: «فَاِنْ عُثِرَ عَلی اَ نَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا»(۱).

استحقاق به معنای طلب حق هم به کار می رود و فعل آن «استَحَقَّ» است.

گفته می شود: «استحق فلان الأمر» یعنی: مستوجب آن شد(۲).

حنفی ها استحقاق را چنین تعریف کرده اند: روشن شدن این که چیزی حقِ واجب کسی است(۳).

استحقاق در وقف، آن طور که از سخنان فقیهان فهمیده می شود، عبارت است از قرار دادن یا اختصاص دادن مقداری معین یا غیر معین از محصول وقف برای موقوف علیه مشخص یا نامشخص. و موقوف علیه، «مستحق» یا «صاحب استحقاق» است.

خلاصه حکم فقهی

فقیهان در شرایط مورد نظر برای کسی یا چیزی که واقف به عنوان مستحق وقف قرار می دهد، اختلاف نظر دارند، مثلاً بر این اتفاق نظر دارند که وقف بر

۱- مائده / ۱۰۷ (اگر معلوم شد که گواهان خیانتی کرده اند مجازات بر آن دو واجب می گردد).

۲- لسان العرب؛ المصباح المنیر؛ مختار الصحاح ذیل ماده «حقق».

۳- حاشیه ابن عابدین، ج ۴، ص ۱۹۱.

کلیساها جایز نمی باشد. ولی در وقف بر جنین اختلاف نظر دارند: مالکی ها آن را جایز دانسته اند ولی حنابله آن را ممنوع کرده اند و تنها به تبع موجود اجازه داده اند(۱). توضیح بیشتر در این باره ذیل اصطلاح «موقوف علیهم» خواهد آمد.

مستحق گاهی فرد معینی مانند زید و عمرو می باشد و گاهی نامعین می باشد مثل فقرا.

همچنین مستحق گاهی مقدار مشخصی از محصول سهم می برد، مثل این که واقف بگوید برای زید فلان مقدار و برای عمرو فلان مقدار. و گاهی مقدار مشخصی برای مستحق در نظر گرفته نمی شود مانند این که کسی زمینی را بر فرزندانش یا فقرا وقف کند که سهم در این صورت مشخص نیست بلکه بر اساس محصولی که به دست خواهد آمد مشخص می شود(۲).

در موارد ذیل پیروی از شروط واقف لازم است:

الف – تعیین مستحق.

ب – کیفیت توزیع محصول.

ج – کیفیت تصرف در سهم مستحقی که می میرد.

این در صورتی است که واقف شروطی را معین کرده باشد که فقها بر اساس ظاهر متن وارد در سند وقف حکم می کنند. چنانچه بعضی از عبارات مبهم باشد به قواعد لغت و عرف رجوع می کنند.

در این جا بعضی از عبارات فقها که بر این امر دلالت دارد، می آید:

حنفیه

گفته اند اگر کسی سقاخانه و آب انباری برای مسلمانان کاروانسرایی یا

ص:۴۹

مسافرخانه ای برای سکونت در راه ماندگان بسازد یا چاهی حفر کند غنی و فقیر در استفاده از آن برابرند؛ چون نیاز به شرب آب و سکونت در مسافرخانه در هر دوی ایشان وجود دارد. ولی چنانچه محصول زمینش را وقف رزمندگان راه خدا کند برای فقرا استفاده از آن حلال خواهد بود نه بی نیازها(۳). فارق میان این دو مسأله هم عرف است که در مسأله دوم محصول را به فقرا اختصاص می دهد و در مثل شرب آب و سکونت در مسافرخانه فقیر و غنی را مساوی قرار می دهد؛ چون نیاز نوشیدن و سکونت هر دوی اینها را دربر می گیرد(۴).

همچنین گفته اند: چنانچه یکی از مستحقین بمیرد، اگر واقف وضعیت سهم او را مشخص نکرده باشد، بر بقیه تقسیم می شود(۵).

مالکیه

گفته اند اگر کسی بر فرزندان خودش یا فرزندان زید وقف کند، چنانچه در مصرف محصول مؤنث را بر مذکر یا مذکر را بر مؤنث برتری داده باشد، مطابق همان عمل می شود. ولی اگر چیزی بیان نکرده باشد، در مصرف میان مذکر و مؤنث به مساوات رفتار می شود(۶).

همچنین گفته اند: اگر واقف شرط کند که از محصول وقف در هر ماه به فلان شخص داده شود، به این شرط او عمل می شود(۷).

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۵؛ حاشیه الدسوقی همراه با الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۷.
۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱.
۳- مراجعه به فتح القدیر نشان می دهد که مراد از این عبارت این است که در فرض مذکور محصول تنها میان رزمندگان نیازمند توزیع می شود. شرح فتح القدیر، محمّد بن عبدالواحد، ج ۵، ص ۴۴۷-۴۴۹. مترجم
۴- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۸-۲۴۰.
۵- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۴۴.
۶- الشرح الکبیر، همراه با حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷.
۷- الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۹.

شافعیه

اگر کسی بر فرزندانش وقف کند، بنابر صحیح ترین اقوال، فرزندانِ فرزندانِ واقف [یعنی نوه ها] در آن ها داخل نمی باشند؛ چون در حقیقت به آنها فرزند گفته نمی شود. در مقابل این نظر، این است که آنها نیز داخل در فرزندان می شوند به دلیل سخن خداوند متعال در قرآن که فرموده است: «یا بنی آدم» [که نوه نیز مخاطب آن هستند] مطابق نظر سوم تنها نوه های پسری واقف در این وقف داخل می شوند؛ چون به واقف منتسب می شوند ولی نوه های دختری چنین نیستند(۱).

حنابله

گفته اند در تقسیم وقف رجوع به شروط واقف واجب است مثل این که برای فردی نصف، برای کسی یک سوم و برای دیگری یک ششم و مانند اینها قرار دهد(۲).

همچنین گفته اند: در جمع و تسویه نیز به شرط واقف عمل می شود. مثلاً اگر بگوید «وقف همه اولادم»، میان فرزندانش به طور مساوی تقسیم می شود.

و گفته اند: اگر بر نزدیکانش وقف کند مخالفان دین واقف را شامل نمی شود؛ چون ظاهر حال واقف این است که مخالف دینش را اراده نکرده است. مگر این که به دخول آنها تصریح کرده باشد یا قرینه ای دال بر دخول آنها وجود داشته باشد(۳).

فقیهان، همچنین، گفته اند: اگر واقف در وقف مدرسه و کاروانسرا [که وقف عام است] اختصاص آنها را به عده ای معین شرط کند باید به این شرط

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۷.
۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱
۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷، ۵۰۲؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۸-۲۳۹.

او

عمل شود.

همچنین اگر شرط کند که فاسق و شریر در آنها نباید داخل بشود باید به این شرط نیز عمل شود.

و گفته اند: اگر آب برای نوشیدن وقف شده باشد وضو با آن آب جایز نمی باشد.

امامیه

از نظر فقیهان امامیه، بر اساس قاعده «الوقوف حسب ما یوقفها اهلها»، واقف می تواند برای موقوفه شرایطی به دلخواهش در نظر بگیرد. البته در صورتی که این شرط مخالف مقتضای وقف نباشد مثل این که بگوید به شرط این که در ملکیت خودم باقی بماند(۱). برخی عدم مخالفت با احکام شرع را نیز ذکر کرده اند(۲). شروط دیگری نیز ذکر شده است(۳).

بر همین اساس، عمل به شرایط واقف را واجب دانسته اند(۴). هر چند که مثلاً برای دختران بیشتر از پسران سهم قرار دهد(۵). البته در فتاوی برخی از فقیهان معاصر این امر مقید شده است به این که عمل به آن غیر مقدور یا موجب حرج نباشد(۶).

همچنین مجاز دانسته اند که واقف موقوفه را بر فرد یا گروهی خاص اختصاص دهد، مثل اختصاص به فقیران روستای خودش یا اهل یک محله یا

۱- از جمله: جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۲؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۹.
۲- الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۶۰۰؛ ماوراء الفقه، سیّد محمّد صدر، ج ۴، ص ۲۲۴.
۳- ر.ک: وقف در فقه اسلامی، ص ۲۴۴ به بعد.
۴- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۱۴، مسأله ۴۶۹۸.
۵- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۵۱.
۶- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۵، سؤال ۲۰۷۷.

شهر(۱). البته مسجد را از این حکم مستثنی ساخته و اختصاص آن به عده ای مثل

فقها را جایز ندانسته اند(۲).

برخی نیز گفته اند: واقف می تواند منافع موقوفه را برای مدت مثلاً پنجاه سال برای خودش استثنا کند، البته به شرط این که قصدش این نباشد که آن را برای خودش وقف کند(۳).

فقیهان شیعه وقف بر کافر حربی - هر چند که از ارحام باشد - کلیسا و کنشت و فعل حرام را مجاز نمی دانند(۴). ولی وقف بر کافر، اهل ذمه(۵) و مخالف مذهبی

که ملحق به حربی نباشد - مانند خوارج، غلات و نواصب - را جایز دانسته اند(۶).

در وقف بر رزمندگان هم تفاوتی میان غنی و فقیر نگذاشته اند(۷).

نسبت به وقف بر فرزندان هم در صورتی که واقف سهم آنها را مشخص نکرده باشد قائل به تسویه میان مذکر و مؤنث شده اند(۸).(۹)

نسبت به فرض موت برخی از موقوف علیهم اگر وقف بر بطون باشد به ترتیب سهم میت بر بقیه تقسیم می شود چنان که علامه حلی گفته است: اگر حتی

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۲۲۲.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۸۸؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۹، سؤال ۲۰۲۷. البته عبارت ایشان نشانگر استثنا وقف عام می باشد.

۳- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۸۹، سؤال ۱۹۹۵ و نیز ر.ک: العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۹، مسأله ۱۷.

۴- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴.

۵- شیخ طوسی از اقارب واقف بودن ذمّی را شرط کرده است. المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۴. شهید ثانی نیز گفته است در صورتی که برای شرب خمر و خوردن گوشت خوک نباشد.

۶- قواعد الاحکام، همراه با جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۷. ر.ک: مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۳۴.

۷- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۰۲.

۸- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۷، سؤال ۲۰۸۳.

۹- نسبت به شمول لفظ ولد و اولاد. در اصطلاح «ولد» چگونگی آن بیان خواهد شد. ضمن این که قاعده کلی در مراد الفاظ واقف را در اصطلاح «ابن» بازگو نمودیم.

یک نفر از نسل بطن قبل بماند تمام محصول به او می رسد(۱). و شارح نظر ایشان آن را واضح و مورد تصریح جمعی از فقیهان دانسته است(۲).

۱- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۸.
۲- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۹۱.

استدانه

تعریف

«استدانه»، در لغت، به معنای قرض کردن و درخواست دین یا گرفتن آن می باشد. «مداینه» هم یعنی خرید و فروش نسیه و مدت دار(۱).

در اصطلاح، استدانه به معنای درخواست گرفتن مالی است که موجب مشغول شدن ذمه گیرنده شود. خواه این مال عوض در معامله نقدی یا نسیه یا اجاره یا قرض باشد، خواه ضمان شخص تلف کننده یا مانند آن. حصفکی گفته است: استدانه یعنی قرض دادن و فروختن به نسیه(۲). معنای استدانه نزدیک به معنای استقراض، یعنی طلب قرض می باشد؛ چون هر دوی آنها در ذمه فرد ثابت می شوند جز این که استدانه عامتر و فراگیرتر از استقراض می باشد؛ چون دین شامل قرض و غیر آن می شود [ولی قرض شامل دین نمی شود].

خلاصه حکم فقهی

استدانه در اصل مباح است، به دلیل این آیه شریفه «يَاءَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ اِلى اَجَلٍ مُسَمًّى فَاص كْتُبُوهُ»(۳).

ولی حکم قرض گرفتن بر حسب حالات و اسباب که پیش می آید متفاوت

ص:۵۵

۱- لسان العرب ؛ تاج العروس، ذیل ماده «دین».

۲- الدر المختار با حاشیه رد المختار، ج ۳، ص ۴۱۹.

۳- بقره / ۲۸۲ (ای کسانی که ایمان دارید! اگر به همدیگر وامی به مدت معین دادید آن را بنویسید).

است، مثلاً در حالت عسرت، مستحب است؛ در حالت اضطرار، واجب؛ و برای کسی که قصدش تعویق در ادای دین یا انکار دین باشد، حرام است(۱).

حکم استدانه در وقف

فقیهان بر جواز استدانه بر وقف به هنگام نیاز شدید، در صورت شرط کردن واقف یا اجازه حاکم، اتفاق نظر دارند. ولی در صورتی که واقف آن را شرط نکرده باشد یا حکم اجازه ندهد، تفصیل نظر فقها در استدانه چنین است.

حنابله و مالکیه

استدانه ناظر برای وقف را بدون اجازه حاکم در صورتی که به مصلحت وقف باشد جایز دانسته اند. مانند خریدن چیزی که برای مال وقف لازم است به نسیه. در تعلیل این جواز هم گفته اند، چون ناظر وقف در تمام تصرفات در وقف ناظر امین است، زیرا در حقیقت با تعیین او به نظارت اذن امین بودن او نوشته شده است. هر چند در سند وقف نیامده باشد - چنان که خیلی ها گفته اند(۲).

شافعیه

معتقدند که اگر ناظر بدون اذن قاضی و شرط واقف قرض کند جایز نمی باشد و البته آنچه را که خرج کرده است نمی تواند از درآمد وقف برگرداند؛ چون به موقوفه تعدی کرده [و ضامن] است(۳).

۱- الشروانی علی التحفه، ج ۵، ص ۳۵؛ حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۹؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۵.

۳- تحفه المحتاج، ج ۶، ص ۲۸۹؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۴۰۰.

حنفیه

در این موضوع تفصیل داده و گفته اند: استدانه در وقف جایز نمی باشد مگر در صورتی که به خاطر مصلحت وقف به آن نیاز باشد. مانند تعمیر و خرید بذر که به دو شرط جایز می باشد:

اول، اذن قاضی، اگر قاضی دور باشد ناظر خودش قرض می کند.

دوم، اجاره عین موقوفه و مصرف مبلغ اجاره در تعمیر و خرید بذر ممکن نباشد.

ابن عابدین عدم جواز را مقید کرده است به صورتی که بدون امر واقف انجام گرفته باشد. و در تعلیل عدم جواز استدانه در غیر حالت ضرورت گفته است: وقف ذمّه ندارد تا بگوییم ذمه او مشغول شده. فقیران هر چند ذمه دارند ولی به جهت کثرتشان مطالبه دین از آنها متصور نمی باشد؛ لذا دین تنها بر [ذمه] قیم و متولی ثابت می شود و آنچه را که بر او واجب شده است نمی تواند از محصول فقرا بپردازد. همچنین گفته است این مطابق قیاسی است. ولی به هنگام ضرورت ترک می شود و این نظر مختار است(۱).

در کتاب الفتاوی الهندیه نیز مانند این مطلب آمده است(۲).

امامیه

چنان که صاحب عروه گفته است، قرض کردن برای تعمیر موقوفه به قصد ادای آن از درآمدی که برای موقوفه در آینده حاصل می شود، جایز می باشد. مثل پرداخت از درآمد آنچه که بر آن وقف شده است یا از نذورات آن یا از سهم سبیل اللّه یا از آنچه که مصرفش وجوه خیر می باشد. همچنین متولی می تواند موقوفه را با هزینه خودش تعمیر کند به قصد این که بعدا آن را از درآمدهای

۱- رد المختار، ج ۳، ص ۴۱۹.
۲- الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۴۲۴.

پیشگفته بردارد. همچنین قرض کردن برای تعمیر موقوفه در ذمه آن نه شخص متولی جایز می باشد؛ البته باید به قرض دهنده اعلام کند که این قرض مثلاً بر عهده مسجد یا مدرسه می باشد نه بر ذمه شخص قرض گیرنده. و این بر عهده مسجد قرار دادن قرض اعتباری عقلانی و صحیح می باشد.

امّا اگر متولی برای تعمیر یا ساختن، بر ذمه خودش قرض کند نه به قصد بازپرداخت از درآمد موقوفه نمی تواند عوض تعمیر یا ساخت را از زکات و غیر آن بگیرد مگر این که به گونه ای فقیر باشد که نتواند دینش را ادا کند که در این صورت می تواند از سهم مقروضین یا فقرا بردارد(1).

ص:58

1- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ همچنین بنگرید به: تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۸۰، مسأله ۹۱. البته ایشان متعرض قرض کردن بر ذمه موقوفه و پرداخت بدهی از سهم زکات نشده اند. همچنین استثنای آخر مرحوم صاحب عروه که مگر این که به گونه ای فقیر... را ذکر نکرده اند.

استغلال

استغلال(۱)

تعریف

«اسغلال»، در لغت، به معنای طلب «غَلّه» است و غلّه عبارت است از آنچه از رشد و نمای ملک به دست می آید(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان، در بحث وقف، این مسأله را مطرح کرده اند که آیا آنچه را که برای سکونت کسی وقف شده می شود به اجاره داد و از منفعت آن بهره برد و آیا سکونت در آنچه که برای منفعت بردن موقوف علیهم از درآمد آن وقف شده جایز است؟

فقیهان به تفصیل این بحث پرداخته اند که در ادامه می آید:

حنفیه

گفته اند موقوف علیه که حق سکونت دارد مالک استغلال نمی باشد و اختلافی در این حکم نیست. ولی موقوف علیه که مالک استغلال است بنابر نظر

۱- مقصود از استغلال همان انتفاع می باشد ولی از آنجا که در متن عربی استغلال به کار رفته است و اصطلاح انتفاع در جای دیگری بررسی شده است؛ در ترجمه، همین واژه استغلال را به کار برده ایم. مترجم

۲- المصباح المنیر، ذیل ماده «ربیع»؛ حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۷۱؛ ردالمختار، ج ۵، ص ۴۴۴.

راجح حق سکونت هم دارد.

ابن عابدین، به نقل از خصاف، میان دو صورت فرق گذاشته و گفته است: کسی که حق استغلال دارد حق سکونت نیز دارد؛ چون سکونت موقوف علیه مثل سکونت غیر او می باشد به خلاف عکس آن (یعنی اگر تنها حق سکونت دارد نمی تواند به غیر اجاره دهد)، چون با این کار برای غیر خودش نیز در موقوفه حق ایجاد می کند در حالی که سکونت خودش موجب حقی برای دیگری نمی شود(۱).

مالکیه

کسی را که حق سکونت دارد از استغلال منع کرده اند. باجی و عده ای دیگر آن را اجازه داده اند(۲). در الشرح الکبیر آمده است، هر کس که ساکن [در موقوفه] باشد اگر مسافرت کند و بخواهد باز گردد حق سکونتش ساقط نمی شود و می تواند کلید خانه را نگه دارد نه این که خانه را کرایه دهد؛ چون او مالک انتفاع است نه منفعت. همچنین گفته شده است که می تواند تا زمان بازگشت خانه را کرایه دهد؛ این نظر باجی و برخی دیگر است. ولی کسی که حق استغلال دارد، حق سکونت هم دارد؛ چون در این حالت مالک منفعت می باشد(۳).

شافعیه

معتقدند سکونت در موقوفه ای که برای استغلال وقف شده است جایز نمی باشد. همچنین استغلال از موقوفه ای که برای سکونت وقف شده است، جایز نمی باشد؛ چون این امر موجب تغییر غرضی می باشد که واقف برای

۱- ردالمختار علی الدرالمختار، ج ۳، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲- المنتهی، باجی، ج ۶، ص ۱۲۶.

۳- حاشیه الدسوقی همراه الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۹۷.

موقوفه در نظر گرفته است. مگر این که واقف برای ناظر حق انجام دادن آنچه را که به مصلحت وقف می بیند در نظر گرفته باشد به این که اگر سکونت کسی که واقف شرط کرده است دشوار شود مثل این که ضرورت، خروج او را از سرزمین وقف ایجاب کند یا موقوف علیه زنی باشد که شوهرش راضی به سکونت او در محلی که برای او شرط شده است نمی باشد، رواست که مانند وقف منقطع الوسط باشد(۱)؛ لذا تا زمانی که عذر وجود دارد موقوفه صرف نزدیکترین خویشاوند واقف می شود و نمی توان آن را اجاره داد؛ زیرا اجاره دادن نسبت به سکونت دورتر از غرض واقف می باشد(۲).

حنابله

به صحت استغلال موقوفه ای که سکونت در آن شرط شده است و بالعکس حکم کرده اند(۳).

امامیه

تغییر و تبدیل وقف از وقف منفعت به وقف انتفاع جایز نیست(۴). ولی اجاره دادن آنچه که وقف منفعت است جایز می باشد؛ وقف خاص باشد یا عام یا بر

۱- وقف به لحاظ بقای موقوف علیهم یا خروج موقوف علیهم از مورد وقف به سه قسم تقسیم می شود: ۱) منقطع الأوّل: وقف کند بر کسی که وقف بر او صحیح نیست بعد بر کسی که صحیح است مثل این که وقف کند بر بنده بعد بر فقرا بگوید وقف کردم بر بنده خود بعد از او بر فقرا ۲) منقطع الوسط: وقف نسبت به طرفین صحیح باشد و نسبت به گروه وسط باطل باشد بگوید وقف کردم بر اولاد بعد از آنان بر بنده ام بعد بر فقرا. ۳) منقطع الآخر: وقف بر اولاد یا قبیله یا آنچه الآن منقرض شده است. تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۱؛ ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۴؛ حاشیه الحمل، ج ۳، ص ۵۸۸.

۳- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۸؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۴-۴۹۵.

۴- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۳، سؤال ۲۰۴۲.

جهات و مصالح عمومی. برخلاف وقف انتفاع - مثل وقف خانه برای سکونت موقوف علیهم - یا وقف مدرسه و مقبره و پل که اجاره دادن آن در هیچ حالی جایز نمی باشد(۱).

۱- ر.ك: تحرير الوسيله، ج ۲، ص ۷۳، مسأله ۶۴ و ص ۷۷ مسأله ۷۴؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۱، سؤال ۲۰۳۷، ص ۵۰۲، سؤال ۲۰۳۹، ص ۵۰۳، سؤال ۲۰۴۲ و ص ۵۰۶، سؤال ۲۰۵۱ و ۲۰۵۲. البته ایشان اجاره موقوفه به نحو وقف منفعت را در صورت رعایت مصلحت و نفع آن جایز دانسته اند.

اسقاط

تعریف

«اسـقاط»، در لغت، مصدر أسـقط و به معنای برداشـتن و برطرف کردن و برطرف می باشد. سـقوط به معنای افتادن به کار می رود؛ مثلاً گفته می شود «سـقط الشی ء من یده» یعنی آن چیز از دست او به زمین افتاد. همچنین گفته می شود: «اسقط الفارس اسمه من الدیوان» یعنی: نام جنگجو از دیوان حذف شد(۱).

در اصـطلاح: ازاله ملک یا حق است از مالک و مسـتحق نه به مالک و نه به مسـتحق؛ و بعد از اسـقاط دیگر نمی توان آنچه را که ساقط شـده است مطالبه کرد؛ چون آنچه ساقط شـده است به پایان می رسـد، متلاشـی می شود و منتقل نمی شود؛ آن طور که در طلاق، عتق، گذشت از قصاص، ابراء از دِین هم به لحاظ مودّی از جمله اسـقاطات هسـتند؛ زیرا بعد از وقوع عفو و ابراء مطالبه آنها امکان ندارد.

نزدیک به معنای اسقاط، «ابراء» است؛ چون عبارت است از این که شخص حقی را که بر گردن دیگری یا قبل از خودش دارد ساقط کند. امّا ابراء نسـبت به حقی صورت می گیرد که بر ذمه شخص است به خلاف اسقاط که در آن شرط نیست که نسبت به حق در مقابل غیر باشد(۲).

ص:۶۳

۱- الصحاح؛ تاج العروس، ذیل مادّه «سقط».

۲- الاختیار، ج ۳، ص ۱۵۲؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۹؛ شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۱۲۱.

خلاصه حکم فقهی

از نظر بیشتر فقیهان، اگر وقف بر شخص معیّن باشد در آن قبول شرط است لذا با قبول فرد مستحق منعقد می شود و با ردّ وی رد می شود(۱).

در الاسعاف چنین آمده است: هر کس آنچه را که بر او وقف شده است قبول کند بعد از آن نمی تواند رد کند، و چنانچه رد کرد دیگر نمی تواند قبول کند(۲) (چون حقش را در قبول ساقط کرده است).

شبیه این مطلب همان است که شافعی ها ذکر کرده اند که آن کس که عینی بر او وقف شده است اگر موقوفه را به تمام حقوقش رد کند بعد از این رد اگر رجوع کند به او باز گردانده نمی شود(۳).

امّا نسبت به این که مستحق حقش را در محصول و عایدی بعد از قبول رد کند تفصیل نظر فقیهان چنین است:

حنفیه

اگر این حق را برای غیر خودش قرار دهد یا آن را اسقاط کند بدون این که برای کسی قرار دهد صحیح نمی باشد. ولی گفته اند اگر شرط کند که تمام یا بعض محصول و عایدی برای فلان شخص مستحق غیر خودش باشد، صحیح بوده، حقش ساقط می شود هر چند سند وقف بر خلاف آن باشد(۴).

شافعیه

صحیح نیست که یکی از موقوف علیهم، مجانا اجرت حصه خود را به غیر

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ التاج والاکلیل همراه با الحطاب، ج ۶، ص ۳۲-۳۳؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- الاسعاف، ص ۱۷.

۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳.

۴- الدرالمختار با حاشیه رد المختار، ج ۴، ص ۴۷۱.

واگذار کند گر چه آن غیر جزء موقوف علیهم باشد(۱).

حنابله

معتقدند که مستحق وقف، مالک نقل ملکیتش در محصول نمی باشد مگر بعد از آن که به دستش برسد. همچنین قبل از قبض آن مالک اقرار به آن نمی باشد(۲).

امامیه

نظر امامیه نسبت به اشتراط یا عدم اشتراط قبول در وقف، ذیل اصطلاح «قبول» خواهد آمد.

نسبت به رد موقوف علیه مرحوم محقق ثانی گفته است که در شرط بودن عدم رد موقوف علیهم اختلاف نظری وجود ندارد و بر این اساس در صورت رد موقوف علیهم، وقف باطل می شود(۳). علامه حلی نیز رد موقوف علیهم را موجب بطلان وقف دانسته است(۴). البته رد بطن دوم را موجب سقوط حق آنها نمی داند. در مقابل برخی تصریح کرده اند که وقفیت، با صرف نظر کردن موقوف علیهم از حقوق خود زایل نمی شود(۵).

همچنین اگر موقوف علیه پس از رد، رجوع کند، رجوعش فایده ای ندارد(۶).

نسبت به مسأله انتقال حق، توسط موقوف علیه به دیگران در عبارات فقیهان امامیه - منابع مورد استفاده این تحقیق - مطلبی نیافتیم. ولی به نظر می رسد عدم طرح این مسأله به جهت روشن بودن بطلان آن می باشد؛ زیرا همانطور که در

۱- القلیوبی، ج ۳، ص ۱۱۲.
۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۴.
۳- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۱.
۴- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸.
۵- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۷، سؤال ۲۰۸۲.
۶- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۵؛ و ج ۹، ص ۹.

چند جا از جمله ذیل اصطلاح «استحقاق» گفته شده است، از نظر فقیهان شیعه تقسیم وقف بر اساس شرایط مورد نظر واقف می باشد. و ظاهرا انتقال حق توسط موقوف علیه به دیگری خلاف شرط واقف می باشد، مگر در صورتی که واقف در هنگام عقد آن را اجازه داده باشد یا این که بگوییم بعد از آن که سهمش به دستش رسید و مالك شد، هر طور که بخواهد می تواند در آن تصرف کند. نه این که بتواند حق انتفاع را به کس دیگری واگذار کند.

همچنین

«ادخال» و «اخراج».

اشتراک

تعریف

«اشتراک»، در لغت بر وزنِ افتعال است از «شرک» به معنای مخلوط و ممزوج شدن. مانند اجیر مشترک؛ و او کسی است که کارش مختص به فردی نمی باشد، بلکه برای هر کس که کارش را بخواهد کار می کند، مانند خیاط در بازار(۱). اصل شرک به معنای «نصیب» است؛ چنان که در قرآن فرموده است: «اَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّموَاتِ»(۲).

در اصطلاح علمای علم اصول مشترک دو نوع است:

مشترک معنوی: لفظ مقرری است که برای مفهوم عام مشترک بین افراد وضع شده است.

مشترک لفظی: لفظی است که همزمان برای دو معنا وضع شده است که یکی بدل از دیگری می باشد(۳).و(۴)

اشتراک در وقف به این معناست که واقف در وقفش بین وقف اهلی

ص:۶۷

۱- المصباح المنیر؛ لسان العرب، ذیل مادّه «شرک».
۲- فاطر / ۴۰ (آیا نصیبی در آسمانها دارند).
۳- جمع الجوامع، ج ۱، ص ۲۴۷: کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۴، ص ۱۵۴.
۴- تفاوت مشترک لفظی و معنوی آن است که در مشترک لفظی لفظ به تعداد معانی وضع علی حده دارد و معانی جهت مشترکه ندارند - مثل لفظ عین که برای چشم و چشمه و طلا وضع شده است. مشترک معنوی آن است که لفظ یک وضع دارد برای معنای عامی که افراد متعدد دارد - مثل لفظ انسان برای افرادش - مترجم.

=]

خانوادگی] - مثل وقف بر معین - و وقف خیری - مثل وقف بر فقها - جمع

کند. مانند این که بگوید: زمینم را بر زید و عمرو و بعد از آن بر فقرا وقف نمودم.

خلاصه حکم فقهی

اشتراک در وقف از نظر فقیهان جایز بوده، مطابق شرایط مورد نظر واقف می باشد؛ مثلاً اگر بر دو نفر و بعد از آنها بر مساکین وقف کند، سهم آن کس [از آن دو] که بمیرد به دیگری می رسد نه مساکین؛ چون در ابتدا بر او وقف شده است [بعد بر مساکین]و استحقاق مالکین مشروط به وفات آن دو است؛ این نظرِ بیشتر فقیهان می باشد(۱). تفصیل این مطلب در اصطلاح «وقف مشترک» خواهد آمد.

امامیه

صاحب جواهر می گوید: اگر بر دو فرزندش و بعد از آنها بر فقرا وقف کند، پس از موت یکی از فرزندان وقف نسبت به میّت، منقطع الوسط شده، سهم میّت به نزدیکان واقف می رسد(۲). و اگر بر دو نفر و بعد از آنها بر مساکین وقف کند، پس از مرگ یکی از آن دو نفر سهم میت به برادر دیگر می رسد(۳).

البته به نظر می رسد این دو حکم مربوط به یک مسأله می باشند؛ نه دو حکم متفاوت برای دو مسأله متفاوت؛ زیرا گذشته از آن که به نظر می رسد خصوصیتی بر وقف بر دو فرزند وجود ندارد تا موجب جدایی از وقفِ بر دو نفر غیر از اینها باشد. نظر سومی نیز وجود دارد که در صورت موت یکی از دو نفر طبقه اول، سهم او در جهت فقرا مصرف می شود(۴).

۱- بنگرید به: جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۷؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۲.
۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۲.
۳- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۱۱.
۴- ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۲.

اشراف

تعریف

«إشـراف»، در لغت، عبارت است از نگریستن بر چیزی از بالا و اِشراف داشتن چیزی یعنی بالا رفتن آن. گفته می شود «أشرف الشـی ء» یعنی، بلنـدی یـافت، بالاـ رفت. و «أشـرف علیه» یعنی: از بالاـ بر آن نگریست؛ بر آن ولایت یافت، امورش را برعهـده گرفت. اشراف به معنای نزدیک شدن هم به کار می رود. «شُرفه» نیز یعنی بالای هر چیز(۱).

در اصطلاح، «اشراف» به معنای مراقبت همراه با تسلط می باشد(۲).

فقیهان اشراف را در مراقبت ناظر وقف و وصی و قیم و مانند اینها به کار می برند.

ابن عابـدین در بـاب وقف چنین گفته است: «ناظر حق تصـرف (در مال وقف را) نـدارد بلکه وظیفه اش حفظ [موقوفه] است و مراد از حفظ، اشراف ناظر بر متولی به هنگام تصرف وی است تا کاری را که به ضرر وقف است انجام ندهد»(۳).

حکم اشراف، به معنای نگریستن از بالا، در حالتهای مختلف متفاوت است. در مواردی حرام و در مواردی مستحب است، مثلاً اشراف بر خانه دیگران از

ص:۶۹

۱- لسان العرب؛ الصحاح جوهری، ذیل مادّه «شرف».

۲- المرجع، علایلی، مادّه «أشرف».

۳- ردالمختار، ج ۳، ص ۴۳۱.

نظر شرع ممنوع است و به همین دلیل فقیهان گفته اند که همسایه نمی تواند دریچه و سوراخی برای خانه اش قرار دهد به طوری که بر همسایه و خانواده وی مشرف باشد(۱).

امّا اشراف بر کعبه و نگاه کردن به آن از عبادات است و همچنین است کسی که در حج تمتع و عمره بین صفا و مروه سعی کرده، بر آنها بالا می رود تا مشرف به کعبه شده، رو به کعبه خدا را دعا کند.

امّا اشراف به معنای نظارت را فقیهان در ابواب ولایت، وصیت، وقف و مانند اینها ذکر کرده اند، مثلاً ولی امر، به جهت محقق ساختن مصالح شرعی حق اشراف و نظارت بر اعمال مردم و نهی آنها از منکر دارد، می تواند آنها را از منکرات نهی کند؛

ولیّ و سرپرست اطفال صغیر، جهت حفظ آنها و اموالشان، حق اشراف بر کارها و معاملاتشان را دارد؛

حاکم شرع نیز جهت حفظ حقوق و اموال محجور علیهم از تضییع، حق اشراف بر اوصیاء آنها را دارد.

وظیفه ناظر بر وقف

چنانچه واقف مشرفی همراه ناظر و متولی معین کند. مشرف حق مراقبت بر کارهای متولی را دارد تا کاری به ضرر موقوفه انجام ندهد.

بعضی از فقیهان میان مشرف و متولی فرق گذاشته اند، بدین سان که تصرف در مال وقف به متولی واگذار شده است؛ در حالی که مشرف حق تصرف ندارد بلکه وظیفه اش حفظ موقوفه است. ولی ابن عابدین، به نقل از الفتح، گفته است: این امر با توجه به معنای مشرف در عرف، متفاوت است و مقتضای آن این است که اگر در عرف مشرف همراه متولی تصرف می کند، همان معتبر است. سپس

۱- ردالمختار، ج ۴، ص ۳۶۱.

گفته است: احتمال دارد مراد از «حفظ» اشراف و مراقبت بر متولی هنگام تصرف باشد تا کاری به ضرر موقوفه انجام ندهد. لذا متولی نمی تواند در امور موقوفه بدون اجازه و اطلاع مشرف تصرف کند(۱).

گذشته از اینها، فقیهان تأکید کرده اند که حاکم به طور عام حق نظارت بر موقوفه را دارد؛ لذا به جهت عام بودن ولایتش می تواند چنانچه ناظرِ خاص، کار غیر مجازی انجام دهد به او اعتراض کرده، مانع او شود.

همچنین تصریح کرده اند که حاکم می تواند در صورت تفریط ناظر خاص یا متهم شدن وی، امینی به او اضافه کند تا هدف، یعنی حفظ موقوفه، حاصل شود.

مراد از نظارت حاکم نیز اشراف و مراقبت وی است و به همین جهت گفته اند: حاکم، با وجود ناظر خاص، حق نظارت و تصرف ندارد؛ هر چند که او خودش ناظر را تعیین کرده است؛ بلکه نظارت او با وجود ناظر، نظارت احاطه و مراقبت است. پس مشرف حافظ و مراقب است و ناظر متصرف(۲).

مراد فقیهان از ناظر و متولی و قیم در باب وقف یکی است مگر این که قرینه بر غیر آن دلالت کند. اصطلاح «نظارت» را نیز نگاه کنید.

امامیه

واقف می تواند فردی را به عنوان ناظر بر متولی قرار دهد؛ در این صورت اگر ثابت شود که هدف واقف صِرف اطلاع ناظر از کارهای متولی به جهت حصول اطمینان است، متولی در تصرفاتش مستقل می باشد و در صحت و اِعمال این تصرفات اذن ناظر معتبر نمی باشد؛ بلکه تنها باید اطلاع از آنها داشته باشد. ولی اگر هدف واقف از تعیین ناظر اعمال نظر و تأیید او باشد، متولی می بایست تنها با

۱- رد المختار، ج ۳، ص ۴۳۱.

۲- رد المختار، ج ۳، ص ۴۳۱؛ الاسعاف، ص ۵۱-۵۲؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۹۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۷۳.

اذن و تصویب نـاظر کـار کنـد. و اگر مقصود واقف از تعیین نـاظر احراز نشود لازم است هم نظر متولی و هم نظر ناظر رعایت شود(۱).

چنـانچه واقف موقوف علیه ارشـد را نـاظر قرار دهـد در صورت فـاسق شـدن او نیازی به ضم امین عادل نیست و اگر به اطلاق گـذارد و موقوف علیه یـک فرد رشید باشـد، موقوف علیه رشـید اولی در این کـار می باشـد. و اگر فرد عادلی غیر از موقوف علیهم را ناظر قرار دهد در صورت فاسق شدن او حاکم امینی به او ضمیمه می کند و ممکن است خود به خود عزل شود(۲).

به مجرد کوتاهی و سهل انگاری متولی در اداره موقوفه نمی توان او را برکنار کرد و فرد دیگری به جای او قرار داد بلکه باید در ایـن رابطه به حـاکم مراجعه کرد تـا او را وادار نمایـد که کارهـای وقـف را انجـام دهـد و اگر الزام او ممکن نباشـد از وی بخواهـد که وکیـل صـالحی را برای اداره امـور وقـف از طرف خـود انتخـاب کنـد و یـا این که خود حـاکم، فرد امینی را به او ضمیمه نماید(۳).

اگر ضم امین به متولی شرعی به خـاطر توجه اتهـام به او در مورد اداره امور وقف باشـد، صـلاحیت او در نظـارت بر کارهـای متولی متهم، با صـدور حکم به برائت او و رفع اتهام از وی به پایان می رسـد، همان گونه که بعـد از وفات متولی قبلی و انتقال تولیت وقف بعد از او به شخص دیگر، امین مزبور حق دخالت در امور وقف و اعمال متولی جدید را ندارد(۴).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۱، مسأله ۱۲؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۰، مسأله ۸۶؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۱، سؤال ۲۰۰۱.

۲- تحریر الأحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۱۴، مسأله ۴۶۹۸.

۳- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۵، سؤال ۲۰۱۵.

۴- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۷، سؤال ۲۰۲۱.

اضافه

تعریف

از جمله معانی «اضافه» در لغت: ضمیمه کردن یا اسناد دادن یا نسبت دادن چیزی به چیز دیگر می باشد.

اضافه از نظر علمای علم نحو عبارت است از ضـمیمه کردن اسمی به اسم دیگر به گونه ای که مفید تعریف یا تخصیص باشد، مثـل نمـاز، هنگـامی که به چیزی مخصوص به آن اضـافه شود؛ مثلاًـ گفته می شود: «نماز جمعه»؛ گاهی اوقات نیز اضافه برای نشـان دادن ملکیـت می باشـد. مثـلِ «کتـاب محمّـد» و گـاهی اختصـاص چیزی بـه چیز دیگر را نشـان می دهـد. مثـل «حصـیر مسجد»(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان اضافه را به همان معنای لغوی آن به کار می برند.

اضـافه کردن حکم می گوینـد و مقصودشـان اضـافه کردن حکم به زمان آینـده می باشـد، و بر آن مترتب می شود احاله آثار تصرف تا زمانی که متصرف مشخص می سازد.

اضـافه، گاهی اضافه به وقت است، مثل این که شخصـی بگویـد: نـذر کردم که در سال آینـده حـج بگزارم. و گاهی اضافه به شخص است، مثل این که انسانی به دیگری بگوید: تو را برای خریدن ماشین وکیل نمودم. یا این که واقف به کسی

۱- المصباح المنیر؛ لسان العرب، ذیل مادّه «ضیف».

بگوید: تو را ناظر وقف قرار دادم.

در اضـافه ساختن وقت به وقف، گاهی مهلت مشـخص شـده در حیات واقف است و گاهی این مهلت بعـد از وفات واقف می باشد؛ اگر مهلت مشـخص شده در حیات واقف باشد، مثل این که کسی بگوید این زمین را بعد از یک ماه وقف نمودم، بیشتر فقیهان آن را جایز دانسته اند و بدین ترتیب آن زمین بعد از یک ماه وقف می شود.

و اگر مهلت تعیین شده بعد از وفات واقف باشد، مثل این که بگوید: این زمین بعد از مرگ من وقف است، این وقف صـحیح است؛ ولی مثل وصیت تلقی می شود. لذا در ثلث مال او می باشد(۱). [نه اصل ترکه].

امامیه: «تعلیق»، «تنجیز».

۱- تبیین الحقایق [فی] شرح کنز الدقائق، ج ۵، ص ۱۴۸؛ الفتاوی الهندیه، ج ۳، ص ۳۰۵؛ الشرح الکبیر همراه حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۰۳؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۲۸؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۶.

اطلاق

تعریف

از جمله معانی «اطلاق» در لغت: رها و آزاد گذاشتن و مقید نساختن است. گفته می شود «أطلقت القول» یعنی برای آن قید و شرطی مشخص نساخت. و «أطلقت الأسیر» هنگامی گفته می شود که قیودش را باز کرده، آزادش کنی(۱).

معنای اصطلاحی اطلاق نیز خارج از معنای لغوی آن نمی باشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان اصطلاح اطلاق را در بسیاری از ابواب فقه به کار می برند. مانند اطلاق نیت در نماز واجب بدون تعیین نوع آن؛ و اطلاق نیت در فعل مستحب بدون تعیین نوع آن؛ اطلاق نیت احرام در حج بدون مقید ساختن آن به این که اِفراد است یا تمتع یا قِران؛ و دیگر امور، مثل این که موکِل آنچه را که وکیل می بایست انجام دهد مطلق بگذارد، یا در مضاربه، صاحب سرمایه برای طرفی که کار را قبول کرده است جهات مصرف سرمایه را مطلق بگذارد.

اطلاق در وقف دو صورت دارد:

اول: اطلاق نسبت به تنجیز یا تعلیق.

۱- المصباح المنیر، ذیل مادّه «طلق».

۲- النظم المستغرب، ابن بطال در حاشیه المهذب، ج ۱، ص ۱۰-۱۱؛ کشاف اصطلاح الفنون، ج ۴، ص ۹۲۴؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۴۴.

از این جمله است این سخن مالکیه که اگر واقف وقف را مطلق گذاشته و منجز یا معلق بودن آن را مشخص نسازد، در صورت اطلاق، حمل بر تنجیز می شود؛ چون اصل در انشاء [حکم] همزمان بودن لفظ با معنا می باشد.

ابن حاجب گفته است. حکم مطلق التنجیز زمانی است که واقف آن را به زمانی در آینده مقید نسازد(۱).

این مسأله مطابق نظر مالکی ها می باشد که معلق کردن وقف را جایز می شمارند؛ ولی بیشتر فقیهان تعلیق را موجب بطلان وقف می دانند.

گاهی اوقات اطلاق نسبت به موقت یا مؤبد بودن نیز مبطل وقف می باشد. از این جمله است آنچه حنفی ها می گویند و تأبید را در وقف شرط کرده اند که بر این اساس واقف باید به مؤبد بودن تصریح کند و اگر مطلق بگذارد وقف صحیح نمی باشد؛ چون اطلاق منصرف به تأبید نمی باشد؛ پس باید تصریح به آن شود(۲).

دوم: اطلاق نسبت به تقسیم محصول.

این قسم دو صورت دارد:

۱- تقسیم عواید موقوفه را مطلق گذارد؛ مثلاً اگر بگوید: «خانه ام وقف بر فرزندانم است» و رجحان یکی بر دیگری را مشخص نسازد، در تقسیم عواید میان دختر و پسر در مصرف به طور مساوی رفتار می شود. ولی اگر برای تقسیم قیدی ذکر کرده باشد به آن عمل می شود(۳).

۲- اطلاق در بیان مصرف می باشد، به این که بگوید: «فلان چیز را وقف نمودم» و [چگونگی] مصرف آن را ذکر نکند. شافعی ها در این مسأله دو نظر دارند:

۱- وقف باطل است؛ چون وقف مالک ساختن است؛ لذا به صورت مطلق

۱- منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۲.

۲- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳- منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۲؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۶.

صحیح نمی باشد.

۲- وقف صحیح است؛ چون وقف ازاله کردن و برداشتن مالکیت به قصد قربت می باشد؛ لذا به صورت مطلق هم صحیح می باشد(۱).

ولی از نظر مالکی ها، چنانچه واقف مصرف وقف را معین نکند وقف صحیح بوده، در نیاز غالب شهر واقف صرف می شود و در غیر این صورت به فقرا می رسد(۲).

حنابله گفته اند: آنچه را که واقف وقف کرده و مصرف را مسکوت گذاشته است مثل این که گفته باشد: «این خانه وقف است» و اسمی از مصرف نیاورده باشد. در این صورت برای ورثه واقف صرف می شود؛ چون مقتضای وقف ابدی بودن است لذا حمل بر آن می شود و عدم ذکر مصرف ضرری به آن نمی رساند؛ چون اطلاق اگر معنای خاصی در عرف داشته باشد بر آن حمل می شود و عرف مصرف در این مورد نزدیکترین چیز به واقف می باشد که ورثه اش شایسته ترین مردم برای کار خیر واقف می باشند و گویا واقف، آنها را برای مصرف مشخص کرده است(۳).

امامیه

از آن جا که فقیهان امامیه دوام و تنجیز را شرط صحت وقف می دانند و بر این اساس وقف موقت - چنان که ذیل اصطلاح «ارث» گفتیم و ذیل اصطلاح تأبید خواهد آمد - و وقف معلق را - چنان که ذیل اصطلاح «تعلیق» آمده است - جایز نمی دانند، به نظر می رسد جایی برای بحث و اطلاق در دوام یا توقیت و اطلاق در تنجیز یا تعلیق نمی ماند؛ یا این که بگوییم در صورت اطلاق حمل بر دوام و

۱- المهذب، ج ۱، ص ۴۴۹؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۸.

۳- منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۲.

تنجیز می شود؛ چون اقتضای وقف چنین است(۱).

نسبت به اطلاق در تقسیم نیز پیش از این گفته شد که چنانچه واقف ترتیب و ترجیحی ذکر نکرده باشد محصول وقف به طور مساوی میان موقوف علیهم تقسیم می شود(۲).

نسبت به اطلاق در مصرف نیز چنان که ذیل اصطلاح «تعیین» خواهیم گفت فقهای شیعه تعیین موقوف علیه را شرط در جهت وقف دانسته و بر اساس آن به بطلان وقف با عدم ذکر مصرف حکم کرده اند. و برخی از ایشان تصریح کرده اند که با توجه به این حکم اطلاق در مصرف اولی به بطلان است(۳).

۱- ظاهر عبارت مصنف جامع المقاصد نسبت به دوام چنین است: ر.ک: ج ۹، ص ۱۸.

۲- ر.ک: ذیل اصطلاح «استحقاق» و «ترتیب طبقات».

۳- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۰؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۸۶.

اعطاء و حرمان

تعریف

«اِعطـاء»، در لغت، مصـدر فعـل «أعطی» است. گفته می شود: «أعطی فلان مالاً» یعنی: به او مالی داد. به چیزی که بخشـیده می شود نیز «عطیه» گفته می شود و جمع آن «عطایا» است.

«حرمـان»، در لغت، به معنای منع است. گفته می شود: «حرمه الشـی ء، یحرمه حرمانا» یعنی آن چیز را از او منع و دریغ کرد. او را از آن محروم ساخت(۱).

خلاصه حکم فقهی

اصـل این است که تقسـیم محصول وقف بر موقوف علیهم به نحو تسـاوی میـان آنها در سـهم یا مقـدم داشـتن برخی از آنها بر دیگران یا ترتیب در استحقاق و شبیه آن تابع شروط واقف است(۲).

در میان فقیهان اصطلاحی وجود دارد که شروط دهگانه نامیده می شود. این نامگذاری در بعضی از کتابهای حنفیه آمده است که فقیهانی چون خصاف و هلال ذکر کرده انـد. همچنین بعضـی از این شـروط در کتابهای فقهی مالکیه، حنابله و شافعیه ذکر شده است.

این اصطلاح جدید است که در نوشته های واقفان آمده و افراد مورد اعتماد

۱- المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «عطی».

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۲؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۰.

این عنوان را به آنها اختصاص داده اند. این اصطلاح شروط دهگانه در فتاوی بعضی از فقهای متأخر نیز وارد شد و بدین ترتیب مدلول آن معروف شده، از اصطلاحات وقف گردید.

مقصود از این «شروط دهگانه» این است که واقف در سند وقف ذکر می کند که این شرطها حق اوست. این شروط عبارتند از: کم و زیاد کردن؛ ادخال و اخراج؛ اعطاء و حرمان؛ ابدال و استبدال؛ تغییر و تبدیل(۱).

سخن در این جا درباره دو شرط اعطاء و حرمان است؛ معنای اعطاء این است که واقف بعضی از مستحقها را در دادن سهم بر بعضی دیگر ترجیح دهد؛ مثل این که بگوید: این زمین را وقف بر بنی فلان کردم به این شرط که محصول آن را به هر کس از آنها که بخواهند بدهند، به شرط آنکه به کسانی که از غیر بنی فلان هستند ندهند.

معنای حرمان نیز این است که واقف بعضی از مستحقین را از سهم محروم کند؛ لذا اگر واقف بگوید: زمین من بر بنی فلان صدقه موقوفه است به این شرط که هر کس از آنها را بخواهم از آن محروم سازم. می تواند هر کس را که بخواهد از تمام یا بعضی عواید محروم سازد.

البته واقف نمی تواند مطابق مقتضای صِرف این شرط سهم محروم را برای غیر موقوف علیهم قرار دهد بلکه سهم او به بقیه موقوف علیهم می رسد(۲).

۱- حاشیه ابن عابدین، ج ۳؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۲؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۰؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷؛ همچنین نگاه کنید به قانون وقف ضمن مجموعه قوانین مصر، ج ۱، ص ۲۰۸، اثر شیخ محمّد احمد فرج سهنوری.
۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۲؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۰؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷؛ همچنین بنگرید به: محاضرات فی الوقف، محمّد ابو زهره، ص ۱۶۰، چاپ دارالفکر؛ قانون الوقف، ضمن مجموعه قوانین مصر، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱.

امامیه

شیخ طوسی در مبسوط از جمله شروط باطل واقف این دانسته است که بگوید: وقف می کنم به شرط این که اگر بخواهم برخی را بر برخی دیگر برتری دهم یا اگر خواستم میان آنها به طور مساوی تقسیم کنم(۱). شهید در مسالک آن را موضع وفاق فقها دانسته(۲) ولی صاحب عروه در بطلان اشکال کرده گفته است اگر واقف بر جماعتی به طور عام وقف کند و شرط کند که تقسیم عواید موقوفه میان آنها به طور مساوی یا تفاضل به دست خودش یا متولی یا فرد دیگری مطابق مصلحتی که می بینند باشد، درست می باشد.

همچنین گفته است اگر واقف بگوید بر زید و عمرو وقف کردم تا این که مصلحت را در اختصاص وقف به یکی از آن دو ببینم، درست می باشد و تا زمان عدم تعیین، وقف مشترک میان آنها می باشد.

ایشان همچنین وقف به این صورت را که بگوید: وقف می کنم بر کسی که بعدا معین می کنم، صحیح دانسته است(۳).

۱- المبسوط، ج ۳، ص ۳۰۰.
۲- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۸.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۳.

انتفاع

تعریف

«انتفاع»، در لغت، مصدر فعل «انتفع» است. اسم آن «منفعت» است. نفع نیز ضد ضـرر و آن چیزی می باشد که انسان با استفاده آن به مطلوبش می رسد؛ لذا انتفاع رسیدن به منفعت است(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیهـان لفـظ «انتفـاع» را به معنـای حق شـخص نفع برنـده در به کـار گیری عین به کـار می برنـد، هر چنـد که اصل آن عین به ملکیت درنیامده باشد. چنان که فقیهان عبارت «حق الانتفاع» (حق بهره بری) و «مَلَک الانتفاع» (مالک بهره بری) را به کار می برنـد و مراد از آن حقّ تصـرف شخصـی است که خـود ذی حـق از آن اسـتفاده کنـد و مالـک انتقـال این حق به دیگری نمی باشد(۲).

فرق میان «مالک بودن انتفاع» و «مالک بودن منفعت»

فقیهان میان ملک انتفاع و ملک منفعت چنین فرق گذاشـته اند که مالک انتفاع تنها می تواند فقط خودش از ملک بهره ببرد و نمی تواند به غیر خودش امکان انتفاع از ملک بدهد؛ چه آن حقی شخصی و فردی می باشد که به دیگری

۱- المصباح المنیر؛ معجم متن اللغه، ذیل مادّه «نفع».

۲- مرشد الحیوان، مادّه ۱۳ ؛ الفروق، قرافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

نمی رسد؛ ولی مالک منفعت هم مالک این است که خودش نفع ببرد و هم می تواند به غیر خودش امکان انتفاع بدهد.

قرافی چنین می گوید: مالک ساختن منفعت عبارت است از اجازه دادن به کسی در این که خودش به طور مستقیم [از چیزی] استفاده کند یا به غیر خودش امکان استفاده دهد، در مقابل عوض باشد، مانند اجاره یا بدون عوض باشد، مانند عاریه؛ مثل کسی که خانه ای را اجاره کرده و یا آن را به عاریه گرفته است که هم می تواند آن را به غیر خودش اجاره بدهد یا کسی را بدون عوض در آن ساکن کند و هم می تواند خودش در این منفعت تصرف کند، به طور عادی و به صورتی که مالک آن است، مانند تصرف مالکان در املاکشان.

ولی مالک ساختن انتفاع عبارت است از اجازه دادن به کسی که تنها خودش استفاده کند مانند اجازه دادن سکونت در مدارس، کاروانسراها و سراچه بازارها که فرد مأذون تنها خودش می تواند از آن ها استفاده کند و حق ندارد آن را اجاره دهد یا به نحوی از انحای معاوضه با آن عمل کند(۱).

حکم انتفاع

انتفاع گاهی واجب است، مثل استفاده از آب و غذا در صورتی که انسان بترسد هلاک شود؛ گاهی انتفاع، حرام است مانند استفاده از مردار، گوشت خوک و اموال غصبی و دزدی؛ و گاهی انتفاع مباح می باشد مانند استفاده از مباحات عمومی و استفاده از آنچه که دیگری مالک آن است با اجازه او(۲).

اسباب موجبات انتفاع

انتفاع اسباب و موجبات متعددی دارد که از جمله آنهاست:

۱- الفروق، ج ۱، ص ۱۹۳ فرق سی ام؛ مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۲۴۹.

۲- حاشیه ابن عابدین، ج ۵، ص ۲۱۵.

الف – اذن شارع

اذن شـارع گـاهی اذن به انتفـاع و بهره بردن از بـاب تسامـح و آسـان گیری بر بنـدگان می باشـد،ماننـد اذن به برخورداری از طیباتی مثل خوردنیها، نوشـیدنیها، پوشـیدنیها و سرپناهها، چنان که خداوند متعال در قرآن فرموده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»(۱).

گاهی اذن شارع به انتفاع از باب تعبّد و قصد قربت می باشد، مانند استفاده از مساجد، مقابر و کاروانسراها(۲).

گـاهی اوقـات نیز اذن شـارع به انتفـاع به خـاطر رفع حرج و دفع مشـقت می باشـد، ماننـد [اذن به] خوردن مردار برای شـخص مضطر؛ نوشیدن شراب برای رفع مخطور؛ چه مشقت خواهان آسان گیری است(۳).

ب – اذن مالک

مالک گاهی مالک عین و منفعت هر دو می باشد و گاهی تنها مالک منفعت است، مثل مستأجر.

از جمله حقوق مالک عین و منفعت این است که می توانـد اجازه انتفاع به غیر بدهد چه این اجازه در مقابل عوض باشد مانند اجـاره و چه بـدون عوض باشـد ماننـد عـاریه؛ چنـان که مالـک منفعت نیز حق دارد به غیر خودش اجـازه انتفـاع از عینی را که مالک منفعت آن است، بدهد و البته این امر مقید به شروط انتفاع که در عقدنامه آمده می باشد(۴).

۱– اعراف / ۳۲ (بگو، چه کسی زینت خدا را که برای بندگان خویش پدید آورده یا روزیهای پاکیزه را، حرام کرده است).

۲– حاشیه ابن عابدین، ج ۱، ص ۴۴۹؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۷۰؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳– الاختیار، ج ۴، ص ۱۵۴؛ المغنی، ج ۶، ص ۵۵۲؛ منح الجلیل، ج ۱، ص ۵۹۶؛ الأشباه، سیوطی، ص ۷۶.

۴– الاختیار، ج ۳، ص ۵۵؛ الهدایه، ج ۴، ص ۲۵۲؛ حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۴۳۷.

حدود

انتفاع

انتفاع دارای حدودی می باشد که بر شخص منتفع و استفاده کننده واجب است آنها را رعایت کند: مثلاً در استفاده از غذا چنانچه زیادتر از حد سیر شدن باشد حرام است؛ چون موجب ضایع ساختن مال و مریض شدن می باشد.

همچنین اگر انتفاع مشابه عقد باشد واجب است مقید به حد و حدود وارد در عقدنامه باشد و در غیر این صورت مخالفت شرع می باشد. لذا چنانچه در اجاره یا عاریه انتفاع محدود باشد مخالفت با آن جایز نمی باشد(۱).

انتفاع موقوف علیه از موقوفه

موقوف علیه، در اصل کسی است که از موقوفه نفع می برد؛ چون وقف حبس اصل و صدقه دادن منفعت می باشد(۲).

بر این اساس، از نظر بیشتر فقیهان اگر موقوف علیه معین باشد وقف خاص می توانند به طرق مختلف انتفاع از موقوفه استفاده کند؛ لذا هم می تواند خودش استفاده کند و هم می تواند با اجاره یا عاریه دادن به غیر خودش امکان استفاده بدهد. ولی اگر موقوف علیه صرف در جهت مثل فقرا باشد تنها خود آنها می توانند استفاده کنند؛ چون متولی وقف است که محصول را جمع کرده، بر فقرا تقسیم می کند(۳).

این در صورتی است که واقف شرطی نکرده باشد؛ ولی اگر تعیین منتفع یا

کیفیت انتفاع و حدود آن و شبیه اینها را شرط کرده باشد تبعیت از شرایط او

ص:۸۵

۱- الاختیار، ج ۴، ص ۴۶ و ۱۷۳؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۱۲۷ و ۳۳۹؛ حاشیه ابن عابدین، ج ۵، ص ۲۸۲؛ الزیلعی، ج ۵، ص ۸۶؛ الشرح الصغیر، ج ۳، ص ۵۷۵.
۲- الاختیار، ج ۳، ص ۴۰؛ الخرشی، ج ۷، ص ۳۸-۳۹؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۰؛ الاشباه، ابن نجیم، ص ۳۵۳؛ المواق، ج ۶، ص ۴۶.
۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۰؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۳۹؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۹۶؛ الحطاب، ج ۶، ص ۳۵؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۲۳-۲۲۴ و ۲۳۹ چاپ دارالفکر، بیروت؛ الاختیار، ج ۳، ص ۴۷.

واجب است؛ چون، به گفته فقها شرط واقف مثل نص شارع است؛ لذا اگر واقف، موقوفه را به اشخاصی معین اختصاص دهد، انتفـاع غیر از آنهـا از آن جـایز نیست. همچنین است اگر مـدرسه یـا کاروانسـرایی را وقف کرده انتفاع غیر آنها را به طایفه ای خاص اختصاص دهد یا اهل مذهبی خاص را به صرف محصول وقف یا سکونت در آن اختصاص دهد.

همچنین اگر واقف انتفاع را به نوعی خاص محدود کنـد عمل به شـرط وی واجب است. مثلاً کسـی که آب را برای نوشـیدن وقف کرده است، وضو، غسل و مانند اینها با آن آب جایز نیست.

همچنین است کسـی که مـدرسه ای سـاخته، آن را وقف می کنـد و در آن اتاقهـایی برای سـکونت می سازد. و در سـند وقف شرط می کنـد در این اتاقها ساکن نشود مگر کسـی که نمازهای پنجگانه اش را در مسـجد آن مدرسه بخواند البته در صورتی که امام مسجد دیگری نباشد(۱).

انتفاع واقف از موقوفه

فقیهان در جواز انتفاع واقف از وقف آرای متفاوتی دارند:

حنفیه

معتقدنـد که واقف نمی توانـد از موقوفه اسـتفاده بکنـد - ولی ابو یوسف گفته است اگر واقف شـرط کنـد که از درآمد وقف قسـمتی از او باشـد جـایز است - و بر این اساس جایز نیست که واقف از موقوفه اسـتفاده کنـد مگر این که از قبل آن را شـرط کرده باشد ولی اگر شرط نکرده باشد نمی تواند از آن بهره ببرد.

همچنین اگر واقف مسافرخانه یا آب انباری بسازد یا زمینش را برای قبرستان

۱- الحطاب، ج ۶، ص ۳۶؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۸؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۰، ۲۱۹؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۰؛ منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷.

وقف کرده، شرط کند که خودش نیز به مسافرخانه برود، از آب انبار آب بنوشد یا در قبرستان دفن شود، برایش جایز می باشد؛ چون هدف از این کار عبادت است و در استفاده خودش نیز عبادت است. ابو یوسف به این [روایت] استناد کرده است که «پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه که وقف کرده بود می خورد».

محمّد بن حسن شیبانی گفته است: واقف نمی تواند از موقوفه اش استفاده کند؛ چون وقف اقدامی است داوطلبانه در مالک ساختن غلّه یا سکونت؛ لذا این که بعض یا تمام آن را برای خودش شرط کند وقف را باطل می کند(۱).

مالکیه

از نظر فقهای مالکیه اصل بر این است که واقف نمی تواند از موقوفه استفاده کند؛ چون منافع موقوفه برای موقوف علیه می باشد؛ لذا چنانچه بر خودش وقف کند وقف باطل است. همچنین اگر شرط کند که محصول را از متولی بگیرد و مصرف کند این شرط صحیح نمی باشد. ولی ابن قاسم گفته است: هر کس چیزی را در راه خدا حبس کند و مدتی از اجرای آن گذشته باشد می تواند، اگر محتاج باشد، مانند سایر مردم از آن استفاده کند.

ابن رشد گفته است: در آن جهتی که حبس کرده است می تواند از آن استفاده کند نه در دیگر منافعش. همچنین در غیر آن جهتی که وقف کرده است نمی تواند استفاده کند. البته اینها در حبس بر غیر معین می باشد(۲).

شافعیه

از نظر ایشان نیز اصل آن است که واقف از موقوفه منتفع نشود. ولی وقفهای عام را استثنا کرده و گفته اند: اگر شخصی مسجد یا قبرستان یا چاهی وقف کند

۱- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۸۷؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۲۵-۲۲۷، نشر دارالفکر.

۲- جواهر الإکلیل، ج ۲، ص ۲۰۶، ۲۱۱؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۷۸؛ فتح الجلیل، ج ۴، ص ۴۱.

خودش می تواند در مسجد نماز بخواند؛ در قبرستان دفن شود؛ و از چاه آب بنوشد(۱).

حنابله

هر کس چیزی را به طور عام برای مسلمانان وقف کند، خودش نیز داخل در آنها می باشد و مانند دیگران از آن نفع می برد، مثل این که مسجدی وقف کند که خودش نیز می تواند در آن نماز بخواند؛ یا قبرستانی وقف کند که خودش نیز می تواند در آن دفن شود؛ یا چاهی وقف کند که خودش نیز می تواند از آن آب بردارد؛ یا چیزی وقف کند که همه مسلمانان را دربر بگیرد که خودش نیز به مشابه یکی از آنها می باشد، مانند وقف بر فقرا که اگر فقیر شود می تواند از آن بهره ببرد؛ چون صفت فقر در او نیز وجود دارد.

همچنین گفته اند اگر واقف شرط کند که نفقه اش از موقوفه پرداخت شود، وقف و شرط هر دو صحیح است؛ چه در روایت آمده است که در [سند] صدقه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ذکر شده است که اهل آن می توانند از آن به نحو شایسته و مطابق عرف بخورند نه به روشی منکر و ناشایست(۲).

امامیه(۳)

از نظر فقیهان امامیه یکی از شرایط وقف این است که واقف می بایست آنچه را وقف می کند به طور کامل از ملکیت خودش خارج کند(۴) به گونه ای که هیچ

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۰؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸.

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۴-۴۹۵.

۳- نسبت به استفاده موقوف علیهم از موقوفه، اجاره یا فروش آن؛ و شرایط مورد نظر واقف پیش از این ذیل اصطلاحات «ابدال»؛ «ارث»؛ «اجاره» و «استحقاق» سخن گفتیم.

۴- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۵؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۶. البته مرحوم صاحب عروه در ادله این شرط مناقشه کرده است. ر.ک: العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۷.

استحقاقی در آن نداشته باشد(۱). بر این اساس اصحاب امامیه بر بطلان وقف بر خود حکم کرده اند(۲).

البته در مواردی شریک شدن واقف در موقوفه را جایز دانسته اند؛

۱. اگر واقف بر فقرا وقف کند بعد فقیر شود یا بر فقها وقف کند بعد خودش نیز فقیه شود(۳). برخی این شرط را توسعه داده و گفته اند فرقی نمی کند که واقف از همان ابتدا فقیر یا فقیه بوده باشد یا بعدا فقیر یا فقیه شود(۴).

شهید ثانی فتوایی از شهید اول نقل و آن را تأیید کرده است و آن این که واقف در وقفِ بر جهت اگر از مصادیق آن باشد شریک است البته در صورتی که در وقف قصد منع یا ادخال خود را نکرده باشد؛ زیرا اگر قصد ادخال خود را کرده باشد وقف بر نفس است و باطل؛ و اگر قصد منع خود را کرده باشد عمومیت وقف را با نیت تخصیص زده است. البته در این صورت وقف صحیح خواهد بود ولی واقف شریک در آن نمی باشد(۵).

۲. اگر وقف، وقف عام باشد، مثل وقف بر مسلمین واقف نیز می تواند از آن استفاده کند(۶). مرحوم نجفی صاحب جواهر اشکالی از مرحوم سبزواری صاحب کفایه الأحکام، نقل کرده است و در نهایت اظهار نظر کرده اگر موقوفه منتقل به خدا شود مثل مسجد واقف می تواند استفاده کند؛ ولی اگر به خلق منتقل شود مثل وقف بر مسلمین واقف نمی تواند شریک شود(۷). خود مرحوم صاحب

جواهر نیز گویا همین را پذیرفته و فرموده است واقف در هر وقف عامی شریک

۱- این قید را صاحب مسالك ذكر كرده است، ج ۵، ص ۳۶۳.

۲- مرحوم صاحب عروه نیز همین نظر را دارد. ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۷.

۳- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۵۳؛ مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۶۴.

۵- مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۶۴.

۶- المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۹.

۷- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۷۰.

نمی شود، بلکه در آنچه که به طور کلی از مالکیت خارج شده باشد، شریک می شود(۱).

بر اساس همین شرط اخراج نفس برخی از فقیهان امامیه گفته اند چنانچه واقف بر غیر خودش وقف نماید و شرط کند که هزینه های زندگی اش یا دیونی که برعهده دارد از آن پرداخت شود، شرط و وقف هر دو باطل می باشد(۲). البته این امر را در دو صورت جایز دانسته اند:

۱. این که شرط به وقف باز نگردد وقف را مشروط به قضای دیون نکند؛ بلکه بر موقوف علیهم شرط کند که از منافع وقف که ملک آنان شده نفقه و دیونش را بپردازند(۳).

۲. واقف دیون و نفقه اش را از منافع وقف استثنا کند(۴).

برخی از فقهای امامیه منع شرط پیش گفته را تنها مختص به خود واقف دانسته و گفته اند اگر واقف استفاده میهمانان، پیروان، اهل و عیال و هر کس که بر او وارد می شود را از وقف شرط کند، وقف صحیح می باشد(۵). برخی شرط پرداخت مؤونه اهل و عیال و نزدیکان در صورتی که به عنوان نفقه واجب او نباشد(۶).

مرحوم صاحب جواهر ضابطه کلی در این مسأله را عدم منافات با قاعده عدم

وقف بر نفس ذکر کرده است(۷).

ص:۹۰

۱- ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۷۱.
۲- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۳؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۸، مسأله ۱۲.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۸؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۵؛ مسأله ۲۵.
۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۸ و جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۸.
۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۹، مسأله ۱۳؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۶۵، مسأله ۲۶؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۹.
۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۹، مسأله ۱۴؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۵، مسأله ۲۶ ایشان نزدیکان را ذکر نکرده اند.
۷- ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۷۰.

انقراض

تعریف

«انقراض»، در لغت، به معنـای قطع شـدن و مرگ است. گفته می شـود: «قرض الشـی ء» یعنی، قطعش کرد؛ و «انقرض القـوم» یعنی: از میان رفتند و کسی از آنها باقی نماند(۱).

خلاصه حکم فقهی

انقراض در اسـتعمال فقیهان خارج از معنای لغوی آن نمی باشـد(۲)؛ چه بیشتر اوقـات یکی از این دو لفظ را به کار می برنـد؛ گاهی لفظ «انقراض» و گاهی لفظ «انقطاع» را به کار می برند که معنای هر دو در نظرشان یکی است(۳).

فقیهان در مسأله وقف کردن در جهتی که منقرض می شود اختلاف نظر دارند، مثل وقف، تنها بر فرزندان.

به طور خلاـصه، ابو حنیفه و محمّـد و شـافعی هـا معتقدنـد که وقف بر جهتی که منقرض می شود درست نیست، در حالی که مالکی ها و حنبلی ها به صحت آن اعتقاد دارند، جز این که در تفصیل به شرح ذیل با هم اختلاف دارند:

ص:۹۱

۱- لسان العرب؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «قرض».

۲- النظم المستغرب در حاشیه المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸.

۳- المغنی، ج ۵، ص ۶۲۳.

حنفیه

ابو حنیفه و محمّد معتقدند وقف زمانی جایز است که واقف انتهای وقف را بر جهتی قرار دهد که هیچ وقت منقطع نمی شود؛ چون داعی و انگیزه وقف زوال ملك از واقف است بدون تملیك بر شخص خاص و این تنها با ابدی کردن وقف محقق می شود و اگر وقف دائمی نشود این داعی محقق نمی شود.

ابو یوسف گفته است: اگر در وقف جهتی را نام ببرد که منقرض می شود جایز می باشد؛ چون هدف در وقف تقرب به خداست و این در جهت منقطع هم حاصل می شود.

نسبت به سرانجام وقف، بعد از انقراض جهتی که بر آن وقف شده است (موقوف علیه)، دو نظر از ابو یوسف نقل شده است: یکی این که در جهت فقرا صرف می شود و دیگر آن که به ورثه واقف می رسد(۱).

مالکیه

از نظر مالکی ها، حبس (وقف) چه ابدی باشد چه موقت، صحیح است. چنان که هم وقف بر جهتی که منقطع می شود و هم وقف را بر جهتی که قطع نمی شود صحیح می دانند؛ لذا اگر وقف مؤبد باشد و جهت موقوف علیها منقطع شود، وقف همچنان بر وقفیتش باقی مانده، به نزدیکترین فقیران عصبه(۲) واقف می رسد و این عصبه، زنان را نیز شامل می شود؛ لذا محصول وقف به طور مساوی میان آنها تقسیم می شود یعنی در تقسیم، میان مذکر و مؤنث به تساوی رفتار می شود.

ولی چنانچه وقف موقت باشد، مثل وقف بر زید و عمرو تا زمانی که زنده

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۳۱۳؛ الاختیار، ج ۳، ص ۴۲؛ البدایع، ج ۶، ص ۲۲۰.

۲- برای اطلاع از معنای عصبه ر.ك: ذیل همین اصطلاح. عصبه: فرزندان و خویشاوندانی که از طرف پدر به کسی منتسب باشند.

هستند. در صورت مردن یکی از آنها سهمش به دیگری می رسد و اگر دومی هم منقرض شود، اگر واقف زنده باشد وقف به ملکیت او باز می گردد؛ و اگر مرده باشد به ورثه اش می رسد.

شبیه همین صورت است اگر واقف برای وقف، مدتی مثل ده سال تعیین کند که، بعد از سرآمدن این مدت، یا به ملکیت واقف باز می گردد یا به ورثه اش می رسد(۱).

شافعیه

از نظر شافعی ها اگر وقف منقطع الاول و منقطع الآخر باشد، مثل وقف واقف بر فرزندانش در حالی که فرزندی ندارد، این وقف باطل است و اگر وقف بر کسانی باشد که منقرض نمی شوند مثل فقرا این وقف صحیح است.

همچنین چنانچه وقف متصل الاول و منقطع الآخر باشد مثل وقف بر فرزندان و نه بیشتر و همه از بین بروند، اظهر صحت این وقف است. لذا هنگام انقراض موقوف علیهم بهترین نظر این است که وقف بر وقفیتش باقی مانده، عوایدش برای نزدیکترین افراد به واقف، هنگام انقراض موقوف علیهم صرف می شود.

و اگر وقف، منقطع الابتدا و متصل الآخر باشد مثل وقف بر فردی مبهم و بعد از آن بر فقرا، از نظر شافعی ها صحیح است(۲).

حنابله

اگر اول و آخر وقف معلوم و غیر منقطع باشد، مثل وقف بر مساکین یا بر عده ای که عادتا منقرض نمی شوند، صحیح می باشد.

ص:۹۳

۱- الخرشی علی مختصر خلیل، ج ۷، ص ۸۹-۹۱.

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۴؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸.

همچنین، چنانچه وقف منقطع الآخر باشد مثل این که بر کسانی که معمولاً منقرض می شوند وقف کند و آخر وقف را هم بر جهتی غیر منقطع قرار ندهد، این وقف تا زمان وجود موقوف علیهم درست است و در صورت انقراض موقوف علیهم محصول وقف برای نزدیکان واقف صرف می شود. البته از احمد بن حنبل روایت دیگری نقل شده است که محصول برای مساکین هزینه می شود. این نظر را قاضی(۱) و شریف ابوجعفر اختیار کرده اند. روایت سومی نیز از احمد بن حنبل نقل شده است که محصول وقف در بیت المال مسلمانان قرار داده می شود.

و اگر وقف منقطع الاول باشد و واقف سرانجام آن را مشخص نسازد وقف باطل می باشد ولی اگر برای سرانجام آن مثل مساکین را مشخص کند در صحت آن دو وجه است(۲).

امامیه

چنانچه واقف بر افراد یا بطونی وقف کند که غالبا منقرض می شود مثل این که بگوید «وقفت علی اولادی» یا «وقفت علی زید» و به همین مقدار کفایت کند یا وقف بر عقبه اش بکند ولی مشخص نسازد که بعد از انقراض، با موقوفه چه شود. امامیه در دو مورد بحث کرده اند: ۱- در صحت آن و بر فرض صحت وقف است یا حبس. ۲- در مورد حکم موقوف بعد از انقراض. امّا مورد اوّل مشهور امامیه این را صحیح می دانند. جمعی آن را وقف(۳) و برخی حبس دانسته اند(۴).

۱- قاضی: ابو یعلی محمّد بن الحسین بن محمّد بن خلف الفراء متوفای ۳۸۰ه . - الأعلام، ج ۶، ص ۹۹ - شریف ابو جعفر بن موسی شیخ الحنابله متوفای ۴۷۰ه . شذرات الذهب، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲- المغنی، ج ۵، ص ۶۲۲-۶۲۳.

۳- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۵؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۵۴؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۴؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۴، مسأله ۱۶.

۴- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸؛ مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۲.

البته مرحوم شیخ طوسی قول به بطلان را به عده ای از اصحاب امامیه نسبت داده است(۱). ولی در جواهر و مفتاح الکرامه اظهار نظر کرده اند که گوینده این قول معلوم نیست(۲).

امّا در مورد دوم - سه نظر وجود دارد: ۱- به واقف یا ورثه او باز می گردد، همه کسانی که این صورت را حبس دانسته اند این قول را اختیار کرده اند مشخص است که بعد از انقراض در صورت زنده بودن واقف موقوفه به ملکیت او باز می گردد و در صورت موت وی به ورثه اش منتقل می شود(۳).

۲- ملک موقوف بعد از انقراض به ورثه موقوف علیه برمی گردد؛ زیرا ملک آنان بعد از آنان به ورثه آنان منتقل می شود(۴).

۳- صرف در امور خیریّه(۵).

برخی با این که آن را وقف می دانند موقوف را بعد از انقراض متعلّق به واقف یا ورثه واقف می دانند به نظر این بزرگواران وقف منقطع الآخر صحیح است.

در فرض بازگشت موقوفه به ورثه واقف چه در حبس و چه در وقف چنان که علامه حلّی خاطرنشان ساخته است مطابق قانون ارث میان ورثه تقسیم می شود(۶).

همچنین مدار در ارث بردن موقوفه، ورثه واقف هنگام مرگ اوست نه هنگام انقراض موقوف علیهم؛ ثمره این بحث جایی است که کسی بر دو فرزندش وقف کند، بعد بمیرد و پس از مرگ او نیز یکی از این دو با داشتن فرزند قبل از انقراض بمیرد؛ در این حال چنانچه مدار را ورثه هنگام انقراض بدانیم موقوفه به

۱- المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۲.
۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۵۵؛ مفتاح الکرامه، ج ۹، ص ۱۸.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۵.
۴- المقنعه، ص ۶۵۵؛ السرائر، ج ۳، ص ۱۶۵.
۵- غنیه النزوع، ج ۱، ص ۲۹۹.
۶- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۸.

آن فرزنـد باقی مانـده می رسـد ولی اگر مدار را ورثه هنگام موت واقف بدانیم آن فرزند زنده واقف با برادرزاده اش شـریک می شود؛ چون او نیز از پدرش ارث می برد(۱).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۶؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۴، مسأله ۱۸.

انقطاع

تعریف

انقطـاع، مصـدر انقطع الشـی ء به معنای وقتش سـر رسـید، گفته می شود: «انقطع الحر و البرد» یعنی: گرما و سـرما تمام شـد؛ و «انقطع النهر» یعنی: خشـک شـد؛ و «انقطـع الکلاـم» یعنی: از سـخن گفتن بـاز ایسـتاد و ادامه نـداد؛ و «انقطـع إلی فلاـن» یعنی: مصاحب خاصّ او شد(۱).

خلاصه حکم فقهی

اکثر فقیهـان - ابوحنیفه و شافعی ها و حنبلی ها - برای صـحت وقف شـرط کرده انـد جهتی که بر آن وقف می شود بایـد غیر منقطع باشد.

اینک تفصیل نظر این فقها:

شافعی ها، فی الجمله بر عـدم صـحت وقف منقطع تأکید کرده اند؛ لذا از نظر ایشان وقف صـحیح نیست مگر به جهتی که قطع نمی شود.

شیرازی در المهذب گفته است: وقف جایز نیست مگر بر جهتی که قطع نمی شود و این به دو صورت است:

یکم: به کسانی وقف کند که منقرض نمی شوند، مانند فقیران، رزمندگان، طالبان علم و مانند اینها.

دوم: ابتدا بر کسانی که منقرض می شوند و بعد از آنها بر کسانی که منقرض

۱- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «قطع».

نمی شونـد وقف کنـد، مثل این که بر یک فرد معین و بعد از آن بر فقرا وقف کند؛ یا بر یک شـخص معین بعد بر اعقاب او و بعد از آن بر فقرا وقف کند.

صورتهای وقف منقطع عبارتند از:

صورت اول: وقتی که اول و آخرش منقطع باشد، مثل این که وقف کند بر فرزندش و فرزندی نداشـته باشد. این صورت وقف باطل است؛ چون فرزندی که به دنیا نیامده است مالک نمی شود لذا وقف بر او هیچ فایده ای ندارد.

صورت دوم: وقفی که ابتـدایش غیر منقطع و آخرش منقطع باشد، مثل این که بر یک فرد معین وقف کند و چیزی اضافه نکند که در این صورت پس از مرگ آن فرد وقف منقطع می شود؛ یـا این که بر یـک فرد معین و بعـد از او به فرزنـدان و فرزنـدانِ فرزنـدانش تا زمانی که نسـلشان ادامه داشـته باشـد، وقف کنـد. و چون وقفی است که اتصال آخرش به خاطر احتمال انقراض افراد مـذکور معلوم نیست وقف منقطع می شود. در دیدگاه شافعی ها در صـحت وقف در این صورت دو نظر، صـحت و عدم صحت، وجود دارد.

صـورت سـوم: وقف، اولش منقطع و آخرش متصـل باشـد، به این ترتیب که وقف بر چیزی باشـد که اصـلش معـدوم و فرعش موجود باشـد. مثل این که بگویـد وقف کردم بر کسانی که از من متولـد خواهنـد شـد و اگر منقرض شدنـد بر فقرا و مساکین. طبق نظر صحیح این وقف باطل است؛ چون فرع از اصلی باطل است لذا خودش نیز باطل می باشد(۱).

صـورت چهـارم: وقـف وسـطش منقطع، ابتـدا و آخرش متصـل باشـد. مثـل این که بگویـد: بر فقرا و مسـاکین، بعـد از آنهـا بر فرزندانی که از من متولد خواهند شد و پس از آنها بر فقرا و مساکین وقف نمودم. این وقف صحیح است(۲).

از نظر حنفی ها وقف، از نظر منقطع و غیر منقطع بودن، از سه حالت خارج

۱- المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹.

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۴.

نمی باشد:

حالت اول: [واقف] به غیر منقطع بودن تصریح کند، مثل این که بگوید: بر فرزندم و سپس بر فقیران وقف نمودم. این وقف، به اتفاق، صحیح است.

حالت دوم: [واقف] بر انقطاع تأکید کند، مثل این که بگوید: بر فلانی و فلانی از فرزندان زید وقف کردم. این وقف، به اتفاق، باطل است.

حالت سوم: [واقف] وقف را مطلق گذارد و بگوید: زمینم را وقف کردم. فقیهان حنفی درباره این صورت آرای متفاوتی دارند:

ابو یوسف گفته است: این وقف غیر منقطع بوده، بنابراین صحیح می باشد؛ چون در عرف، وقف مطلق صرف فقرا می شود؛ لذا حاصل معنای آن دوام است.

ابو حنیفه و محمّد گفته اند: این وقف منقطع می باشد ولی صحیح است؛ زیرا در صیغه وقف چیزی که دلالت بر عدم انقطاع کند ذکر نکرده است(۱).

حنبلی ها به جواز وقف بر جهتی که گمان به انقطاعش می رود، تصریح کرده اند.

ابن قدامه گفته است: اگر انتهای وقف معلوم نباشد مثل این که وقف بر قومی که به طور معمول امکان دارد منقرض شوند و آخر وقف را نه بر مساکین قرار دهد و نه بر جهتی که غیر منقطع است، این وقف صحیح می باشد(۲).

مالکی ها و ابو یوسف از حنفی ها به صحت وقف منقطع قایل شده اند. مالکی ها این وقف را به خاطر قایل شدن به صحّت وقف موقّت جایز دانسته اند.

کسانی که وقف منقطع را به طور مطلق یا در بعضی صورتها جایز دانسته اند در مصرف عواید بعد از انقطاع اختلاف دارند:

ابو یوسف می گوید: اگر جهت وقف منقطع شود صرف فقرا می شود، هر

۱- ردالمختار علی الدر المختار، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲- المغنی، ابن قدامه، ج ۵، ص ۶۲۳.

چند واقف نامی از آنها نبرده باشد(۱).

حنابله گفته اند: چنانچه جهتی که بر آن وقف شده است منقطع شود و واقف زنده باشد موقوفه به او بازگشته، وقف بر او می شود ولی اگر جهت وقف منقطع شود و واقف در قید حیات نباشد عواید وقف برای نزدیکان واقف صرف می شود(۲).

مالکیه گفته اند: هنگامی که جهت وقف منقطع شود، وقف به نزدیکترین فقیران مذکر عصبه واقف(۳) و مؤنثهایی که اگر مذکر بودند جزء عصبه محسوب می شدند، می رسد. ولی اگر فامیل واقف بی نیاز بودند یا وجود نداشتند به نزدیکترین فقیران فامیل پدری آنها می رسد و اگر اینها هم نبودند، طبق نظر مشهور مالکی ها، به فقیران می رسد.

همچنین در این مسأله فرقی نیست بین این که انقطاع در زمان حیات واقف باشد یا بعد از فوت او و این رجوعِ به نحو پیشگفته به صورت وقف است نه این که ملک آنها شود(۴).

امامیه

نسبت به وقف منقطع الآخر، ذیل اصطلاح «انقراض»، گفته شد که مشهور امامیه این نوع وقف را جایز می شمارند، برخی آن را وقف و جمعی حبس می دانند(۵)، ولی نسبت به وقف منقطع الأول مشهور امامیه حکم به عدم صحت آن کرده اند؛ لذا گفته اند واقف نمی تواند ابتداءا بر معدوم یا مجهول یا کسی که نمی تواند مالک شود (مثل مرده، بنده، جنین، کسی که بعدا به دنیا می آید) و بعد

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۲۷.

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۸.

۳- در متن عَصَبه آمده است برای اطلاع از آن ر.ک: ذیل اصطلاح «عصبه».

۴- الشرح الکبیر همراه با حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۵.

۵- ر.ک: همین نوشتار، ص ۱۰۰.

از آن بر اولادش یا فقرا وقف کند(۱).

در این میان علامه حلّی بر تردید میان دو وجه صحت و بطلان حکم کرده است(۲).

مرحوم شیخ طوسی، ضمن اشاره به نظر مشهور در بطلان جواز و عدم جواز مبتنی بر قول به جواز تفرق صفقه دانسته و چون قائل بر جواز تفرق صفقه است، صحت این نوع وقف را اختیار کرده است(۳). همچنین است نظر مرحوم صاحب عروه که ادله مبطلین را به تفصیل رد کرده است(۴).

حضرت امام خمینی(ره) در این مسأله قایل به تفصیل شده اند و آن این که چنانچه ابطال در طبقه اول به جعل واقف باشد مثل این که بگوید وقف نمودم هنگامی که فلان ماه بیاید، احتیاط در بطلان آن است؛ ولی چنانچه ابطال به جهت حکم شرع باشد، مثل وقف بر کسی که وقف بر او جایز نیست و بعد بر غیر او که وقف بر او صحیح است این وقف نسبت به طبقه بعد درست می باشد(۵).

نسبت به حکم منافع وقف تا قبل از انقراض طبقه اول شیخ طوسی با توجه به قول به تفریق صفقه و صحّت وقف در حق آنانکه وقف نسبت به آنان صحیح است گفته است آیا منفعت وقف به آنانکه از آن موجر هستند می رسد یا خیر؟ چنانچه طبقه اول که وقف نسبت به آنها باطل است از کسانی باشند که بقای وقف بر آنها و انقراضشان را فرض کرده، معتبر بدانیم، منفعت وقف در همان حال به کسانی که وقف در حقشان صحیح است می رسد، مثل وقف بر مجهول یا

۱- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۴؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۹؛ جواهرالکلام،ج ۲۸، ص ۲۶؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۱.

۲- قواعد الاحکام همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۱؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۹، مسأله ۴۶۵۹.

۳- المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۳.

۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۱. برای توضیح بیشتر این بحث ر.ک: «موقوف علیه».

۵- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۵، مسأله ۲۰.

معدوم که فرض زمانی برای انقراضشان ممکن نیست؛ ولی اگر از کسانی باشند

که می توان برای انقراضشان زمانی تصور کرد مثل عبد و کافر حربی دو احتمال یکی صرف بر طبقه دوم در همان زمان و دیگر این که تا زمان انقراض طبقه اول به فقرا و مساکین می رسد و بعد از انقراض به طبقه بعد می رسد که مرحوم شیخ احتمال اولی را درست دانسته است(۱).

مرحوم صاحب عروه معتقد است منافع وقف در این مدت در ملکیت واقف باقی می ماند. البته گفته است این امر در صورتی که طبقه اول مدت معلومی نداشته باشد، مشکل می شود. مگر این که از حال واقف فهمیده شود که هدفش صرف منافع برای افراد مذکور است نه صرف بر معدوم یا بدانیم هدفش این است که اگر وقف بر اولی جایز نبود به بعدی ها برسد که در این صورت بدون انتظار انقضای عمر اولی، برای بعدی ها هزینه می شود(۲).

در بحث وقف منقطع الأول معتقدین به بطلان، در یک صورت آن را جایز می شمارند و آن وقف بر معدوم به تبع موجود می باشد. مثل این که واقف بر اولادش و هر یک از فرزندان آنها که بعدا متولد می شوند وقف کند(۳). البته برخی

گفته اند به شرط این که وجود آن معدوم عادتا ممکن بوده، قابل وقف باشد(۴).

نسبت به وقف منقطع الوسط، صحیح الوسط و منقطع الأول و الآخر علامه حلّی به مثل منقطع الأول صحت و بطلان آنها را محتمل دانسته است(۵). ولی مرحوم صاحب عروه منقطع الوسط را صحیح دانسته و حکم آن را - در چگونگی صرف منافع - همان حکم منقطع الأول دانسته است(۶).

ص:۱۰۲

۱- المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۲- برای توضیح بیشتر ر.ک: العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۳- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۹۷، مسأله ۴۶۵۴؛ الجواهر، ج ۲۸، ص ۲۷.

۴- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۸۲؛ الجواهر، ج ۲۸، ص ۲۷.

۵- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۲۹۹، مسأله ۴۶۵۹.

۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۲.

انهاء الوقف

تعریف

«انهـاء»، در لغت، یعنی ابلاغ و رسانـدن. گفته می شود: «أنهیتُ إلیه الخبر فانتهی و تناهی» یعنی رسـید و ابلاغ شـد. می گوییم: «أنهیت إلیه السهم» یعنی تیر را به او رساندم. «أنتهی الشی ء» یعنی آن را ابلاغ کرد و رساند(۱).

مراد از «انهاء وقف» نیز پایان پذیرفتن آن و بازگشتش به ملکیت واقف یا ورثه او می باشد.

خلاصه حکم فقهی

فقیهان حالاتی را ذکر کرده اند که در آنها وقف به پایان می رسد. بعضی از آنها بدین قرارند:

مـالکی هـا وقف موقّت را اجـازه داده انـد، بر این اسـاس، وقتی مـدتی که واقف برای پایان وقف مشـخص کرده است به پایان برسد، وقف نیز در این حالت به پایان رسیده، به ملکیت واقف باز می گردد(۲).

ابن عابدین درباره شرط بودن دوام در صیغه وقف دو روایت از ابو یوسف نقل کرده است:

اول: دوام در وقف شرط نیست: حتی اگر بگوید: بر فرزندام وقف نمودم

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «نهی».

۲- حاشیه الدسوقی بر الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۶-۸۷.

و چیزی اضافه نکند.

شافعی ها در قولی که مقابل قول اصح است پایان پذیرفتن وقف را با خراب شدنش جایز دانسته اند و وقف در این صورت به ملکیت واقف بازمی گردد. صحیح ترین قول از نظر ایشان این است که [بعد از خراب شدن] موقوفه در وقفیتش باقی مانده، هر آنچه امکان داشته باشد از آن استفاده می شود. نظر دیگر این است که موقوفه [مخروبه] فروخته شده، با آن عین دیگری خریداری می شود تا وقف شود. این، نظر حنابله و مالکیه است. شافعی ها نظر دیگری دارند و آن این که موقوفه فروخته شده، موقوف علیهم مالک آن می شوند(۱).و(۲)

امامیه

برای شرط دوام و وقف موقت «ارث»، «تأبید»، «تأقیت».

برای حکم موقوفه مخروبه «ابدال و استبدال».

ص:۱۰۴

۱- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۹۰-۹۱؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۲- روایت دوم ابو یوسف در اصل متن عربی نیامده است مترجم.

برّ

تعریف

«برّ»، در لغت، به معنای صدق، اطاعت، بخشش، اصلاح و گسترش دادن احسان به مردم می باشد(۱).

در اصطلاح نیز «برّ» اسمی است جامع همه خیرات، ابن حجر گفته است: بِرّ به عمل خالص دائمی گفته می شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

حکم شرطِ بودنِ برّ در موقوف علیه:

بیشتر فقیهان - حنفی ها و بعضی از شافعی ها و حنبلی ها - شرط کرده اند که موقوف علیه جهت برّ (خیر) باشد.

حنفی ها از اشتراط برّ در موقوف علیه به شدّت طرفداری کرده اند؛ چه شرط کرده اند وقف باید، بر جهتی باشد که بتوان با آن به خدا تقرب جسته، در آن امید به ثواب باشد. و به همین جهت تصریح کرده اند که وقف تنها بر افراد بی نیاز درست نمی باشد؛ چون موجب تقرب به خدا نیست.

مالکی ها در موقوف علیه شرط نکرده اند که به قصد قربت یا بر جهت برّ باشد، ولی در آن شرط کرده اند که وقف بر معصیت نباشد. حتی بر جواز وقف بر

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «برر»؛ تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۳، ص ۲۴.
۲- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۵۰۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۳۸.

کارهای مکروه هم تأکید کرده اند، مثل وقف بر کسی که بعد از نماز عصر دو رکعت نماز می خواند(۱) یا وقف بر کسی که ذکری گوید که بلند کردن صدا در مسجد بر او لازم آید.

دیگر گفته است: وقف بر معصیت باطل است مثل قرار دادن محصول وقف برای پرداخت بهای شراب یا حشیش یا سلاح برای جنگی غیر مجاز. همچنین وقف ذمی بر کلیسا داخل در وقف باطل می باشد خواه برای عبادت کنندگان در آن باشد یا برای تعمیر آن(۲).

آنچه که داخل در لفظ «برّ» می باشد

بهوتی حنبلی گفته است: اگر شخصی بر جهات برّ وقف کند تمام عبادات داخل آن می شود؛ چون «بِرّ» اسمی است جامع تمام انواع خیر و از آن جا که با فضیلت ترین آنها جهاد است در مصرف از آن شروع می شود؛ پس از آن تعلیم علم و تعلم آن؛ پس از آن صدقه به نزدیکترین محتاج؛ سپس آزاد کردن بنده؛ و بعد صدقه بر بیگانه مگر در زمان گرانی و احتیاج مردم که صدقه دادن بهتر از آزاد ساختن بنده است؛ و بعد از آن حج(۳).

امامیه

به نقل صاحب مفتاح الکرامه بیشتر فقیهان متقدم شیعه قصد قربت را شرط صحت وقف دانسته اند(۴). و بعضی گفته اند شاید مراد این باشد که خود وقف باید

ص:۱۰۶

۱- اهل سنّت نماز نافله را بعد از نماز عصر مکروه می دانند به دلیل روایتی که از پیامبر نقل شده که «لا صلوه بعد صلاه العصر حتی تغرب الشمس». مالکی ها خواندن نماز مستحبی را بعد از نماز عصر مکروه می دانند. مغنی، ابن قدامه، ج ۱، ص ۷۸۹-۷۹۰.

۲- رد المختار علی الدر المختار، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۶۰؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲.

۳- حاشیه الدسوقی بر الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۸.

۴- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸، جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۷؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۷.

امر قربی باشد نه این که تنها نیت قربت شرط است(۱). ولی فقهای متأخّر شیعه چون مرحوم صاحب جواهر(۲) و صاحب عروه(۳) و حضرت امام خمینی(۴)(ره)، اشتراط آن را نپذیرفته و در آن مناقشه کرده اند.

همچنین از شرایط مد نظر در موقوف علیه از نظر فقهای شیعه این است که وقف بر آن باید جایز بوده، حرام نباشد(۵).

بر این اساس وقف مسلمانان بر کلیسا و کنشت، کمک به زناکاران، راهزنان، شاربان خمر و تورات و انجیل را جایز ندانسته اند(۶). البته شهید ثانی در توضیح این مطلب گفته است وقف بر وجوه معصیت در صورتی باطل می باشد که واقف وصف مثل شارب خمر را مناط وقف قرار دهد؛ یعنی از حیث راهزنی و شرب خمر وقف کند؛ ولی اگر بر شخصی متّصف به اینها وقف کند بدون مناط کردن صفت، وقف صحیح است(۷).

نسبت به وقف بر تورات و انجیل نیز برخی گفته اند چنانچه وقف بر وجهی باشد که نگهداری این کتابها جایز است مانعی ندارد مثل وقف برای نقض و احتجاج بر آنها(۸).

۱- البته در عروه این نظر به مشهور امامیه نسبت داده شده است. ر.ک: ج ۲، ص ۱۸۶، مسأله ۳.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۸.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۶، مسأله ۳.

۴- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲، مسأله ۷. البته ایشان احتیاط را در اشتراط آن دانسته اند هر چند معتقدند قول قوی عدم اشتراط است.

۵- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۸؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۷؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۶؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۶- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴. ایشان متعرض شرط قربت نشده اند؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۲.

۷- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۳۵.

۸- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۳۵؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۷؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۵.

کسانی که قربت را شرط در وقف ندانسته اند وقف کافر بر کلیسا و کنشت و تورات و انجیل را جایز دانسته اند(۱). هر چند که علامه حلی با قول شرط دانستن قصد قربت وقف کافر را به نحو مذکور جایز دانسته است(۲). که شارح سخن

ایشان به جهت تنافی این دو مسأله کلام ایشان را توجیه کرده است(۳). ولی صاحب جواهر در اعتراضی بر شهید ثانی این تنافی را نپذیرفته است(۴).

صاحب جواهر جواز وقف کافر بر آتشکده و قربانی خورشید و ستاره را از برخی فقهای شیعه نقل کرده است(۵).

وقف در راه خدا به هر چه که موجب رسیدن به ثواب باشد انصراف دارد. همچنین وقف بر وجوه برّ یا راه خیر همه کارهای خیر را در برمی گیرد(۶)، مانند ساختن پل، تعمیر مساجد و مشاهد مشرفه، کمک به حاجیان و زائران، کفن کردن مردگان، حج، عمره، جهاد و...(۷) هر چند که بعضی از عواید به بی نیازها برسد(۸).

مرحوم شیخ طوسی فرموده: اگر وقف کند و شرط کند در سبیل اللّه و سبیل الثواب و سبیل الخیر صرف شود، یک سوم آن برای رزمندگان و حج و عمره؛ و یک سوم دیگر بر فقرا و مساکین؛ یک سوم باقی مانده بر پنج صنف آیه زکات مصرف می شود(۹).

۱- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۶؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۶، مسأله ۳.

۲- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳- ر.ك: جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۸.

۴- ر.ك: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۶.

۵- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۷.

۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۸، مسأله ۷؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۱۹.

۷- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۲.

۸- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۴۸.

۹- ر.ك: المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۴. البته در ادامه افزوده است اگر گفته شود اینها متداخل در هم هستند قولی قوی می باشد.

بطلان

تعریف

«بطلان»، در لغت، ضایع شدن و خسارت دیدن یا سقوط حکم است. گفته می شود: «بطل الشی ء» یعنی: ضایع شد و خسارت دید یا حکمش ساقط شد. فعل مضارع آن «یبطل» و مصدر آن «بطل» و «بطلان» است.

از دیگر معانی بطلان، «حبوط» است(۱).

تعریف اصطلاحی بطلان، به تبع عبادات و معاملات، مختلف است؛ مثلاً بطلان در معاملات عبارت است از این که معامله از اصل یا برخی صفاتش یا هر دوی آنها به صورت غیر مشروع واقع شود.

بطلان در عبادات نیز بی اعتبار بودن عبادت است به گونه ای که گویا اصلاً واقع نشده است مثل این که کسی بدون وضو نماز بخواند(۲).

خلاصه حکم فقهی

وقف باطل

وقف وقتی صحیح است که شروط آن نسبت به واقف، عین موقوفه، صیغه وقف و جهت وقف تماما محقق شود و چنانچه یکی از این شرایط مختل شود وقف نیز باطل محسوب می شود.

شیرازی چنین گفته است: وقف صحیح نیست مگر این که بر امور خیر یا

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «بطل».

۲- حاشیه البنانی همراه با جمع الجوامع، ج ۱، ص ۱۰۵؛ دستور العلماء، ج ۱، ص ۲۵۱؛ المنثور فی القواعد، ص ۷۱۳.

معروف باشد مثل پلها، فقیران و نزدیکان؛ لذا اگر بر چیزی که در آن تقربی به خدا نیست وقف کند مثل کلیساها و کتابهای تورات و انجیل و راهزنان و کسی که از دین مرتد شود صحیح نخواهد بود؛ زیرا هدف از وقف تقرب به خداست ولی در آنچه ذکر شد کمک به معصیت و گناه است.

همچنین وقف بر کسی که مالک نمی شود جایز نیست، مثل بنده و حمل قبل از تولّد چنانکه هبه و صدقه بر آن جایز نیست.

وقف بر فرد مجهول نیز صحیح نمی باشد مثل وقف بر یک فرد غیر معین و وقف بر کسی که فلانی انتخاب می کند؛ چون وقف تملیک منجّز است لذا نمی توان بر مجهول، وقف نمود مثل بیع و هبه(۱) [که نمی توان به مجهول چیزی فروخت یا هدیه داد].

نووی گفته است: شخص آزاد نمی تواند خودش را وقف کند؛ چون زمام او به ملکیت درنمی آید. همچنین وقف چیزی که انتفاع از آن دوام ندارد صحیح نمی باشد مثل خوردنی ها و گلهای بوییدنی به خاطر این که زود فاسد می شوند. وقف آلات لهو و لعب نیز درست نمی باشد(۲).

بهوتی چنین می گوید: وقف صغیر و سفیه، مانند دیگر تصرفات مالی اش، صحیح نمی باشد(۳).

ر.ک: وقف، واقف، موقوف، موقوف علیه.

امامیه(۴)

از جمله شرایط واقف بلوغ و کمال عقل است؛ لذا وقف بچه - هر چند ده

۱- المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸.
۲- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۱۵-۳۱۶.
۳- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۱.
۴- برخی از شروط و وقفهای باطل پیش از این گفته شد. ر.ک: «ارث»، «استحقاق»، «اشتراک»، «اضافه»، «انقطاع» و «بِرّ» بقیه شروط نیز ذیل اصطلاحاتی چون «وقف»، «واقف»، «موقوف» و «موقوف علیه» خواهد آمد.

ساله باشد - مجنون، محجور (به علت سفاهت یا ورشکستگی) جایز نمی باشد(۱).

از شرایط عین موقوفه این است که استفاده از آن با بقای عینش ممکن باشد و زمان بقا هم قابل توجه باشد؛ لذا وقف غذا و میوه و وقف گل برای بوییدن صحیح نمی باشد(۲).

از دیگر شروط عین موقوفه مملوک بودن آن است؛ لذا وقف خوک - که مسلمان مالک آن نمی شود - سگ هار و انسان آزاد صحیح نیست(۳).

همچنین فقیهان امامیه نسبت به جهت موقوف علیه شرط کرده اند از اموری باشد که وقف بر آن حرام نباشد(۴)، مثل وقف بر کمک به معاصی، کلیسا و تورات و انجیل که حکم آن را پیش از این، ذیل اصطلاح «برّ» به تفصیل باز گفتیم.

نسبت به وقف بر مرتد، برخی از فقهای شیعه آن را جایز دانسته اند(۵). برخی نیز تنها در مرتد ملی صحیح دانسته اند(۶) و برخی دیگر وقف بر مرتد فطری را اگر زن باشد مجاز شمرده اند(۷)؛ زیرا حکم او حکم مرتد غیر فطری است. وقف بر مرتد ملّی و زنی که مرتد فطری باشد جایز می باشد ولی وقف بر مرتد فطری مرد به هیچ وجه صحیح نمی باشد؛ زیرا از شرایط صحت وقف این است که موقوف علیه قابلیت تملک داشته باشد و این شرط در فرض مذکور وجود ندارد(۸).

همچنین

موقوفه، موقوف علیه (برای مرتد ملی و فطری) ردّه.

ص:۱۱۱

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶.

۴- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴.

۵- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶.

۶- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۲.

۷- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۱.

۸- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۰.

بطون

تعریف

«بطون» جمع «بطن» است و بطنِ هر چیز درون آن می باشد. به اولین مرتبه تولید و کشت نیز بطن گفته می شود. «نثرت المرأه بطنها» یعنی فرزندانش زیاد شد. همچنین «ألقت الدجاجه ذا بطنها» یعنی مرغ تخم گذاشت. جمع بطن «أبطن و بطان» نیز می باشد(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان به اولاد فرزند دخترِ [انسان] «أولاد بطون» می گویند: در مقابل آن «أولاد ظهور» است که اولاد فرزند پسر می باشند(۲).

فقیهان به نسل انسان نیز بطون اطلاق می کنند؛ لذا بطن اول فرزندان؛ بطن دوم فرزندان آنها؛ و بطن سوم اولاد فرزندان فرزند می باشند. و همین طور است بطون دیگر(۳).

حنفی ها تصریح کرده اند که اگر واقف بگوید: بر اولادم - به صورت جمع - وقف کردم تمام بطون داخل در آن می باشند به جهت عام بودن اسم ولد(۴).

امامیه: ولد، ترتیب طبقات.

ص:۱۱۲

۱- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «بطن».
۲- الدر المختار همراه با ردالمختار، ج ۳، ص ۴۳۶.
۳- الدرالمختار، ج ۳، ص ۴۳۶؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۶.
۴- ردالمختار علی الدرالمختار، ج ۳، ص ۴۳۷.

بناء

تعریف

«بناء»، در لغت، یعنی قرار دادن چیزی به گونه ای که هدف ثابت نگهداشتن آن باشد. گفته می شود: «بنی الشی ء» یعنی دیوار آن را برافراشت؛ مصدر آن «بنیا، بناءا و بنیانا» است. «بنی السفینه» یعنی کشتی را ساخت؛ «بنی الخباء» یعنی: خیمه پشمی را برپا کرد؛ «بنی علی کلامه» یعنی آن را دنبال کرد و بر آن اعتماد کرد(۱).

در اصطلاح، فقیهان «بناء» را به دو معنی به کار می برند:

۱. ساختن خانه و دیوار و مانند اینها مثل مسجد، مدرسه و بیمارستان.

۲. تمـام کردن عبادت همراه با امام با بنا نهادن بر حالت اول، مثلاً در نماز بنا را بر نماز امام می گزارد و برای سـهوی که انجام داده است سجده سهو به جای می آورد.

مراد از بناء در این جا همان معنای اول می باشد.

خلاصه حکم فقهی

در نظر فقیهان پـذیرفته است که اصل در وقف دوام اسـتفاده از آن می باشد؛ چون هدف واقف از آن رسـیدن به ثواب به طور دائم است؛ لـذا انجام هر کاری که موجب بقای عین موقوفه، ادامه یافتن محصول و عوایـد آن و محقق شدن مصـلحت موقوف علیه شود، برای متولی وقف جایز می باشد، مثل تعمیر

ص:۱۱۳

۱- الکلیات کفوی، ج ۱، ص ۴۱۷؛ المعجم الوسیط، ذیل ماده «بنی».

و اصلاح موقوفه؛ اجاره دادن آن؛ کِشت در زمین آن یا ساختن بنایی در آن برای استفاده و مانند اینها. وقتی بعضی اوقات چنانچه انجام این کارها برای استمرار موقوفه ضرورت داشته باشد، واجب می شوند؛ زیرا این امور از اهداف وقف و بر مصلحت آن می باشد.

ابن همام در فتح القدیر چنین گفته است: ناظر می تواند کلبه کوچکی در زمین وقف بسازد البته برای نگهداری و جمع آوری محصول زمین نه کرایه دادن آن. همچنین می تواند خانه هایی برای استفاده بسازد اگر زمین متصل به طویله کره اسبها باشد(۱).

نووی در المنهاج نوشته است: وظیفه ناظر تعمیر، اجاره دادن، جمع آوری محصول و تقسیم آن می باشد(۲).

در منتهی الارادات آمده است: وظیفه ناظر عبارت است از حفظ، تعمیر، اجاره، کشت و زرع و جمع آوری عواید آن مثل اجاره، محصول و میوه(۳).

بعضی از فقیهان در جواز ساختمان سازی در اراضی کشاورزی شرط کرده اند که عواید ساختمان بیشتر از عواید کشاورزی باشد؛ چون اصل در استفاده از زمین کشت و زرع می باشد.

در الاسعاف آمده است: ناظر نمی تواند در زمین موقوفه خانه برای اجاره دادن بسازد چون استفاده از زمین با کشاورزی می باشد. ولی چنانچه زمین متصل به طویله کره اسبها باشد و مردم متمایل به آن خانه ها باشند و عواید خانه ها نیز بیشتر از عواید زراعت باشد ناظر می تواند در زمین موقوفه ساختمان بسازد؛ زیرا این گونه استفاده از زمین پر فایده تر برای فقرا می باشد(۴).

این مسأله نسبت به اراضی کشاورزی می باشد ولی نسبت به زمینهای وقفی

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۶۹. محمّد بن عبدالواحد معروف به ابن همام.
۲- مغنی المحتاج، ج ۵، ص ۳۹۴.
۳- منتهی الارادات، ج ۲، ص ۲۱۲.
۴- الاسعاف، ص ۴۸-۴۹.

داخل شهرها اولی این است که ساختمان سازی در آن پر فایده تر و حتی بهترین راه استفاده از زمین است.

امامیه

در میان فقیهان متقدم شیعه این بحث مطرح نشده است و تنها علامه حلی اشاره کرده است که واقف نمی تواند در مسجد درخت غرس کند مگر این که برای موقوفه باشد و ضرری هم به آن نرساند(۱). مؤلف مفتاح الکرامه، ضمن شرح نظر علامه اضافه کرده است اگر در طرف دیگر مسجد درخت انگور برای وقف کاشته شود، جایز می باشد(۲).

در میان فقیهان متأخر نیز مرحوم صاحب عروه بیان داشته است: موقوف علیه نمی تواند در ملك وقف برای خودش درخت بکارد، چنانچه منافی با حق بطون لاحقه باشد؛ ولی در صورت عدم منافات مانعی ندارد. چنان که ساختن خانه و مانند آن نیز همین حکم را دارد(۳).

آیت اللّه خامنه ای، رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران، اجاره زمین وقفی و آنچه را که وقف منفعت است، برای ساختمان سازی(۴)، دفن اموات(۵) (احداث قبرستان)، توسعه راه و عبور و مرور(۶)، ساختن بیمارستان(۷)، نمازخانه، مدرسه، حسینیه(۸) و برپایی شعائر دینی(۹) جایز دانسته اند.

ص:۱۱۵

۱- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۱۲.

۲- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۰۹.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۱.

۴- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۸۹، سؤال ۲۹۹۵ و ص ۵۲۱، سؤال ۲۰۹۵.

۵- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۱، سؤال ۲۰۳۷.

۶- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۲، سؤال ۲۰۳۹.

۷- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۳، سؤال ۲۰۴۲.

۸- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۳، سؤال ۲۰۴۳.

۹- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۶، سؤال ۲۰۵۲.

بیع

تعریف

«بیع»، در لغت، عبارت است از مبادله کردن مالی با مال دیگر(۱).

و در اصطلاح یعنی: مبادله کردن مال منقول با مال منقول دیگری برای مالک ساختن کسی و مالک شدن(۲).

خلاصه حکم فقهی

حکم شرعی اصل بیع جواز است و مشروعیت آن با [ادله اربعه] کتاب، سنت،

اجماع و عقل به اثبات رسیده است:

دلیل قرآن این آیه است: «وَاَحَلَّ اللّه ُالْبَيْعَ»(۳)؛

دلیل سنت، این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که در پاسخ به سؤال «کدام کسب حلال تر و پاکیزه تر است؟» فرمود: «کاری که انسان خودش انجام دهد، و هر معامله درست و صحیح»(۴)؛

بر جواز اصل بیع اجماع فقیهان نیز وجود دارد؛

و امّا دلیل عقل: به این جهت است که حکمت مقتضی آن است؛ زیرا هر انسانی به آنچه که در دست دیگری است نیاز دارد و آن دیگر نیز غالبا آنچه را که

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «بیع».
۲- الاختیار، ج ۲، ص ۳.
۳- بقره / ۲۷۵ (و خداوند بیع را حلال کرده است).
۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۴۱؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۰؛ سنن البیهقی، ج ۵، ص ۲۶۳.

دارد بدون عوض نمی دهد، پس در مشروع دانستن بیع و اجازه دادن آن راهی است به رسیدن هر یک از فروشنده و خریدار به هدف و رفع نیازش. بدین ترتیب این کار مدارا کردن با بندگان و همکاری در تأمین معاششان می باشد(۱).

ارکان بیع عبارتند از

الف – صیغه که همان ایجاب و قبول می باشد و در صیغه شرط است: اوّلاً قبول با ایجاب تطابق داشته باشد، و ثانیا قبول متصل به ایجاب باشد.

ب – دو طرف عقد که فروشنده و خریدارند. در این دو: عقل، ممیز بودن، اختیار و این که فروشنده مالک جنس یا وکیل از جانب مالک باشد شرط است.

ج – معقود علیه آنچه عقد بر او واقع می شود که جنس فروخته شده و قیمت می باشد. در معقود علیه شرط است که مالی ظاهر باشد؛ قابل استفاده باشد؛ قدرت بر تسلیمش وجود داشته باشد؛ معلوم باشد؛ مورد نهی شرع واقع نشده باشد(۲).

بیع به اعتبار مبیع به چهار قسم تقسیم می شود

اول: مبادله عین در مقابل دِیْن [نسیه] که «بیع مطلق» نامیده می شود و رواج بیشتری در میان معاملات دارد.

دوم: فروختن شیئی به صورت مدت دار در مقابل قیمتی که نقدا دریافت می شود و «سلم» [پیش فروش] نامیده می شود.

سوم: فروختن عینی به عینی دیگر که «مقابضه» [داد و ستد، مبادله] نام دارد.

چهارم: فروختن پول به پول که «صَرَف» نامیده می شود.

۱- الاختیار، ج ۲، ص ۳؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳؛ حاشیه العدوی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۴-۵؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳-۱۰؛ شرح منتهی الارادات، ج، ۲، ص ۱۴۱ و بعد از آن.

بیع به اعتبار قیمت به سه قسم تقسیم می شود

اول: بیع مساومه: بیعی است که در آن فروشنده سرمایه اش را آشکار نمی کند. یا این که فروشنده، قیمتی عرضه می کند و مشتری نیز قیمت دیگری پیشنهاد می کند و همین طور تا این که بر سر قیمت مشخصی رضایت دهند.

دوم: بیع مزایده: بیعی است که در آن فروشنده کالایش را در بازار عرضه می کند و مشتریها قیمت را بالا می برند تا این که کالا به کسی فروخته می شود که بیشترین بها را بپردازد.

سوم: بیع أمانت: بیعی است که در آن فروشنده قیمت را به اندازه سرمایه یا بیشتر یا کمتر از آن مشخص می کند.

انواع بیع امانت: مرابحه، تولیه، وضعیه و اشتراک می باشد.

بیع دو حکم دارد

الف – حکم اصلی: عبارت است از ثبوت مالکیت در دو بدل متاع و ثمن برای هر یک از فروشنده و خریدار.

ب – حکم تابعی: عبارت است از وجوب تسلیم کالا و قیمت(۱).

آنچه گفته شد خلاصه احکام عمومی بیع است که تفصیل آن را در باب بیع کتابهای فقهی می توان دید.

آنچه از بحث بیع مربوط به وقف می شود

وقف، حبس کردن اصل (عین موقوفه) و صدقه دادن منفعت آن است.

اصل در وقف آن است که فروش عین موقوفه جایز نمی باشد به دلیل روایتی از نافع از ابن عمر که نقل شده که: از خیبر زمینی به عمر رسید؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱– حاشیه ابن عابدین، ج ۴، ص ۵–۶، ۱۵۶؛ حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۲ و بعد از آن؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳، ۶ و بعد از آن ها؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۱۴۶ و بعد از آن.

آمد امر ایشان درباره آن را خواستار شده، گفت: ای رسول خدا! زمینی از خیبر به من رسیده که مالی با ارزش تر از آن ندارم، درباره آن چه امر می کنید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بخواهی می توانی اصل آن را حبس کنی و آن را صدقه بدهی. ابن عمر گفت: عمر نیز آن را صدقه داد به این عنوان که اصل آن فروخته نمی شود؛ خریده نمی شود؛ به ارث برده نمی شود؛ هدیه داده نمی شود. همچنین گفت: عمر آن را در جهت فقرا، نزدیکان، بندگان، راه خدا، در راه ماندگان و مهمانان صدقه داد بر این اساس که متولی آن می تواند مطابق عرف از آن بخورد یا به دوستی غذا دهد بدون آن که به مالیت او درآورد و در روایت دیگری بدون آن که مال جمع کند(۱).

با وجود این فقیهان فروش عین موقوفه را، هنگامی که خراب شده، منافع مورد نظر آن از میان رود و عوایدی برای تعمیر نداشته باشد، اجازه داده اند.

و چنانچه عین موقوفه، به جهت تعطیل منافعش، فروخته شود لازم است با بهای آن چیزی خریده شود که بدل از موقوفه وقف شود. این نظرِ بیشتر فقیهان می باشد. در ادامه عبارات مذاهب در این باب می آید:

مالکیه

در جواهر الاکلیل آمده است: فروش موقوفه ای که نمی توان از آن در جهت معین شده برای وقف یا غیر آن استفاده کرد [جایز است] مثل فروختن فرش به جهت کهنگی بسیار زیاد و هزینه کردن پول آن در [خرید] فرشی مثل آن. ولی فروختن زمین و خانه جایز نیست هر چند خراب شود.

ابن شعبان و ابن رشد گفته اند: اگر منفعت زمین موقوفه قطع شود و تعمیر یا کرایه دادن آن ممکن نباشد معاوضه آن با زمینی که به جای آن حبس شود اشکال

۱- صحیح مسلم، [حدیث] ۱۶۳۲؛ فتح الباری در شرح صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۹۹. «غیر متأثل» یا «[غیر]متمول» یعنی بدون این که مالی مالک شود.

ندارد. و البته این امر با حکم قاضی بعد از ثبوت سبب مذکور می باشد(۱).

حنفیه

در هدایه و شرح آن آمده است: چنانچه وقف به طور صحیح واقع شود، فروش و تملیک آن جایز نمی باشد. و هر چه از ساختمان و وسایل وقف خراب شود حاکم در صورت نیاز موقوفه آن را برای تعمیر آن خرج می کند و اگر نیاز به تعمیر نداشته باشد آن را نگه می دارد تا موقوفه به تعمیر نیاز داشته باشد و در آن جهت هزینه می کند. ولی اگر بازگرداندن موقوفه ممکن نباشد آن را فروخته، بهایش را در [خریدن] مثل آن صرف می کند تا بدلی باشد برای موقوفه.

محمّد بن حسن گفته است: چنانچه موقوفه خراب شود به گونه ای که تعمیر آن ممکن نباشد، به واقف و [یا] ورثه او باز می گردد(۲).

شافعیه

در المهذب آمده است: اگر وقف به صورت صحیح واقع شود، لزوم پیدا کرده، تصرف واقف در آن قطع می شود. و اگر درخت خرمایی وقف شود و بعد خشک شود یا حیوان وقفی مبتلا به مرضی مزمن شود یا شاخه خشک درختی بر مسجدی وقف شود و بعد بشکند در حکم آن دو وجه است: یکی این که فروش آن جایز نمی باشد و دیگر آن که فروش آن جایز بوده، با بهای آن چیزی خریده می شود که به جای آن وقف باشد(۳).

۱- جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۲۰۹.
۲- فتح القدیر شرح الهدایه، ج ۶، ص ۲۲۰-۲۲۴.
۳- المهذب، ج ۱، ص ۴۴۹، ۴۵۲.

حنابله

در شرح منتهی الارادات چنین آمده است: فروش موقوفه حرام بوده، صحیح نمی باشد مگر این که منافع ثابت آن با خراب شدن از میان برود و چیزی برای تعمیر آن نباشد که در این صورت فروخته می شود و بهایش در [خرید] آن هزینه می شود(۱).

سخن درباره مسجد در صورتی که [منافعش] تعطیل شود ذیل «مسجد» خواهد آمد.

امامیه

بحث فروش مال موقوفه پر اختلاف ترین مسأله وقف می باشد(۲). هر چند که

فقیهان امامیه نیز مانند دیگر فرق اسلامی اصل را بر عدم جواز فروش مال وقف می دانند(۳). و حتی برخی گفته اند عدم جواز فروش مال وقف از قطعیات است، بلکه چه بسا از ضروریات دین باشد(۴).

با وجود این برخی از فقهای شیعه معتقدند اگر واقف به هنگام اجرای صیغه عقد وقف، شرط کرده باشد که در صورت ضرردهی، بالا ـ بودن مخارج، خراب شدن، خارج شدن از حیّز انتفاع و یا ناچیز بودن منافع، می توان موقوفه را فروخت، این شرط صحیح بوده، فروش و استبدال مال وقفی به هنگام تحقق این موارد جایز است(۵). برخی نیاز موقوف علیهم(۶)، اختلاف میان آنها و پرفایده تر بودن فروش را نیز در زمره مواردی ذکر کرده اند که واقف می تواند در صیغه

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۵.
۲- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۶۰.
۳- از جمله: جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۵۸.
۴- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۴۳؛ ماوراء الفقه، ج ۴، ص ۲۲۱.
۵- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۱۲.
۶- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۶؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۹، سؤال ۲۰۸۹.

وقف شرط کند(۱).

مرحوم صاحب عروه گفته است که حتی واقف می توانـد شـرط کند که موقوفه را بفروشد - بدون مقید ساختن آن به حدوث امری - و بهای آن را برای فروش یا جهت دیگری خرج کند؛ بدون این که به جای آن چیزی دیگر بخرد(۲).

محقق ثانی نیز به طور عام گفته است، هر چیزی را که مجوز فروش موقوفه باشد - در ادامه، مجوزها ذکر می شوند - می توان در عقد وقف، شرط فروش قرار داد(۳).

در صورتی که واقف چنین شـروطی را در صـیغه وقف نکرده باشـد اکثر فقیهان شـیعه فروش مال وقفی را با وجود عواملی فی الجمله جایز دانسته اند؛ ولی در بیان اسباب و علل جواز این مسأله آرایشان متفاوت می باشد(۴).

مرحوم صـاحب جواهر مجموع اسـباب و عللی را که فقیهـان شـیعه به طور اشتراک یـا اختصاص موجب جواز فروش مال وقف دانسته اند، دوازده مورد، به ترتیب ذیل، ذکر کرده است:

۱. وقف منقطع غیر مؤبّد باشد.

۲. وقف غیر منقطع و مؤبد باشد ولی موقوفه بر اثر اختلاف ارباب وقف در حال خراب شدن باشد.

۳. نیاز شدید موقوف علیهم به ثمن آن باشد.

۴. مالِ وقف به گونه ای شود که هیچ منفعتی نداشته باشد.

۵. موقوفه خراب شود و بازسازی آن ممکن نباشد.

۶. خراب شدن موقوفه در صورت بقای آن یا به خاطر اختلاف میان موقوف علیهم.

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۴.
۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۵.
۳- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷۳.
۴- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۶۶.

۷. ترس از خراب شدن کلّی موقوفه به جهت ایجاد مانع از عمارت آن.

۸. وقوع اختلاف شدید میان موقوف علیهم به طور مطلق یا در صورتی که منجر به فساد شود.

۹. خراب شدن موقوفه همراه با اختلاف میان موقوف علیهم.

۱۰. اختلاف میان موقوف علیهم که موجب خرابی موقوفه شود و در صورتی که فروش آن نیز مفیدتر باشد.

۱۱. ترس از خراب شدن به دلیل اختلاف موقوف علیهم و به شرط مفیدتر بودن فروش.

۱۲. تعطیل شدن منافع موقوفه همراه با ترس از خراب شدن(۱).

امام خمینی(ره) به طور کلی بیان داشته است، «وقف» عام باشد یا خاص، چنانچه اصل یا منفعتش استعداد بقاء تا طبقات متأخر را نداشته باشد. بر حاکم واجب است آن را به آنچه که اصل یا منفعتش استعداد بقا دارد، تبدیل نماید(۲).

مرحوم صاحب عروه نیز معتقد است در بعضی موارد هدف، قید در وقف بوده، حکم دائر مدار آن می باشد(۳). بر این اساس گفته است: گاهی اوقات از فحوا یا صریح کلام واقف و یا از خارج فهمیده می شود که در مثل وقف فلان باغ یا مزرعه معین غرضی در خصوص عین آن ندارد بلکه هدف و مقصود واقعی وی متعلق به منافع و مالیت وقف و اصلاح حال فرزندانش و تأمین معاش آنها می باشد. در این صورت می توانیم بگوییم تبدیل جایز است البته در صورتی که تبدیل به ملک دیگر به خاطر کم بودن منفعت موقوفه بهتر و نافع تر باشد، همچنین است اگر واقف چیزی نگوید ولی ما از احوالش این مطلب را بفهمیم و یا این که از حال واقف بفهمیم هدفش از وقف این است که فرزندانش دچار فقر

۱- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۶۶-۳۶۷. برای اطلاع از قایلین این شروط همچنین ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۴۴۴ به بعد.
۲- کتاب البیع، ج ۳، ص ۱۴۱.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۲، مسأله ۴۵.

و حاجت نشوند و اگر به هنگام وقف می دانست که آنها مضطر خواهند شد، فروش آن را بر ایشان شرط می کرد(۱).

مرحوم صاحب جواهر در کتاب وقف(۲) و کتاب تجارت(۳) در بحث از مجوزهای فروش مال وقف، قاعده کلی در جواز فروش را بطلان وقفیت دانسته است؛ به این که هرگاه وقف باطل شود فروش موقوفه جایز می باشد. و این بطلان، هم با برخی از مجوزهای پیشگفته حاصل می شود و هم در صورت منعدم شدن عنوان وقف؛ لذا چنانچه واقف هیئت موقوفه را عنوان در وقف قرار داده باشد، مثل این که باغی را با لحاظ عنوان باغ بودن وقف کرده باشد با زایل شدن عنوان باغ، وقفیت آن نیز باطل می شود و می توان آن را فروخت.

صاحب عروه نیز ظاهرا این قاعده کلی را پذیرفته و زوال عنوان وقفیت موقوفه را مانند شرط در موقوف علیهم دانسته است که با فوت شرایط مدنظر واقف، موقوف علیهم از استحقاق وقف خارج می شوند؛ مثل این که واقف بگوید بر فرزندانم وقف کردم به شرط این که عادل یا فقیر باشند. در این صورت با زوال عدالت یا فقر فرزندان از دایره وقف خارج می شوند(۴).

حکم ثمن حاصل از فروش «ابدال و استبدال».

حکم مسجد «مسجد».

ص:۱۲۴

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۱۳.

۳- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۳۵۸-۳۵۹.

۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۶، مسأله ۲۶؛ ص ۲۴۸، مسأله ۲۸ و ص ۲۵۳، ص ۳۷.

تأبید

تعریف

«تأبید» مصدر فعل «أبّد» و به معنای جاودان ساختن است.

در اصطلاح فقیهان «تأبید» عبارت است از مقید ساختن تصرف در موقوفه به زمان ابد. و آن زمان دایمی است که شرع یا عقد مشخص می کند.

در مقابل تأبید، «تأقیت» و «تأجیل» است که هر دو زماندار کردن وقف به زمانی است که به انتها خواهد رسید(۱).

خلاصه حکم فقهی

حکم تصرفات از حیث تأبید و عدم آن

فقیهان حکم کلّی تصرفات را، از حیث تأبید و عدم آن، به سه قسم تقسیم کرده اند:

اول: تصرفاتی که ابدی باشند و موقت بودن را نپذیرند، یعنی با وجود علّت دایم، تصرف همیشگی است تا زمان بقای علّت. مانند نکاح، بیع، هبه و رهن.

دوم: آنچه که موقت باشد و قابل تأبید نباشد، یعنی با انتهای زمان هر یک به انتها می رسد؛ یعنی زمان اجاره باید مشخص باشد مثلاً در بیع نمی توان گفت فروختم تا زمان معینی. مانندِ اجاره، مزارعه و مساقات.

۱- الصحاح، ذیل مادّه «أبد»؛ الکلیات، ج ۱، ص ۲۶، چاپ دمشق.

سوم: آنچه که قابل موقت شدن و تأبید است می تواند موقت یا مؤبّد باشد، مانند کفالت(۱).

حکم تأبید در وقف

فقیهان در این که وقف از کدام یک از انواع پیشگفته است، آرایشان مختلف است. بیشتر فقیهان معتقدند وقف از تصرفاتی است که نمی تواند موقت به زمان باشد. و شرط است که صیغه وقف ابدی باشد؛ لذا چنانچه وقف موقت به زمان معینی باشد منعقد نخواهد شد، مثل این که واقف بگوید خانه اش را بر زید برای دو سال وقف می کند(۲).

برخی گفته اند ذکر تأبید، شرط در انعقاد وقف نیست بلکه تنها شرط است که صیغه وقف خالی از شرط توقیت باشد.

محمّد بن حسن از فقیهان حنفی معتقد است که می بایست تأبید یا چیزی که بتواند جایگزین آن باشد در صیغه وقف ذکر شود؛ چون وقف صدقه دادن منفعت یا محصولی است و این صدقه هم می تواند موقت باشد و هم مؤبد و لفظی که مطلق آورده شود بدون قرینه حمل بر تأبید نمی شود؛ لذا یا بایست لفظ تأبید صریحا ذکر شود یا این که چیزی دیگر به جای آن بیاید(۳).

مالکی ها معتقدند وقف از تصرفاتی است که می تواند موقت باشد؛ لذا وقف موقت به زمان مشخصی از نظر ایشان صحیح می باشد.

۱- الموسوعه الفقهیه، ج ۱۰، ص ۵-۶.
۲- رد المختار علی الدرالمختار، ج ۳، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ القلیوبی و عمیره، ج ۳، ص ۱۵۲؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۴.
۳- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۵؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۵۵؛ مطالب اولی النهی، ج ۴، ص ۲۹۴.

بیشتر فقیهان شیعه تعبیر اشتراط دوام، تأبید را از شروط صحت وقف دانسته اند(۱). و البته برخی گفته اند مقصود از شرط دوام این است که وقف را موقت به مدت نسازد(۲) نه این که لفظ تأبید یا جایگزین آن در صیغه وقف ذکر شود.

با وجود این برخی مانند شهید ثانی شرط کردن تأبید در وقف را محل تنازع و مشکوك دانسته اند و فرموده است با ذکر مدّت وقف باطل است ولی حبس صحیح است(۳). و در این میان مرحوم سیّد کاظم طباطبایی شرط تأبید را پذیرفته و با عبارت «و إن شئت الحق الصریح» نظر خویش را چنین بیان کرده است: هیچ دلیلی بر اعتبار تأبید وجود ندارد و حتی وقف موقت به زمان مشخص صحیح می باشد(۴).

امام خمینی(ره) در توضیح عدم منافات وقف دایم با نقل و انتقال آن، دایم بودن وقف را چنین تبیین نموده است: دوام و انقطاع در وقف مثل دوام و انقطاع نکاح است که نکاح دایم منافاتی با جواز طلاق و یا خود طلاق ندارد معنای دایم بودنش این است که مدت ندارد تا با به سرآمدن آن نکاح منقضی شود؛ هر چند قطعش با طلاق ممکن و صحیح می باشد. دوام در وقف نیز همین معنا را دارد؛ یعنی غیر منقطع است تا این که با به سرآمدن امرش منقضی شود؛ لذا تا زمانی که سببی برای فسخش نباشد باقی است(۵).

۱- از جمله: المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۲؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۸۸؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۴.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۵۳؛ العروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۳- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۵.

۴- ر.ك: العروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۵- کتاب البیع، ج ۳، ص ۸۳.

تأقیت

تعریف

«تأقیت» مصدر فعل «أقّت» و اصلش «توقیت» است، و به معنای مشخص ساختن زمان است.

در صحاح آمده است: «وقّته» هنگامی گفته می شود که برای کار وقتی در نظر گرفته شود تا در آن زمان انجام شود. آن کار را نیز «موقوت»، یعنی «زماندار» می گویند. از همین باب است آیه شریفه «اِنَّ الصَّلوةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ کِتَابًا مَوْقُوتًا»(۱).

در اصطلاح، «تأقیت» مشخص ساختن زمان آغاز و انجام کار می باشد که گاهی توسط شارع و گاهی از جانب غیر او مشخص می شود(۲).

تأقیت در وقف به معنای این است که واقف زمانی را برای انتهای وقف مشخص سازد که در آن زمان به پایان برسد.

تأقیت در وقف

بیشتر فقیهان معتقدند که در وقف مسجد تأقیت جایز نیست؛ چون زمانی که واقف زمینی را برای مسجد وقف کرد و اجازه داد که مردم برای نماز خواندن داخل آن شوند، ملکیتش از آن زایل می شود و بعد از آن نمی تواند رجوع کند؛ لذا

۱- نساء / ۱۰۳ (همانا نماز در وقتهایی مشخص بر مؤمنان واجب شده است).

۲- الکلیات، ابوالبقاء، ج ۲، ص ۱۰۳؛ جامع الفصولین، ج ۲، ص ۷.

تأقیت در وقف آن اثری ندارد(۱).

امّا نسبت به زمان دار کردن وقف در غیر مسجد، نظر فقیهان، به شرح ذیل، متفاوت می باشد:

یکم: حنفی ها و شافعی ها در صحیح ترین نظری که برگزیده اند و حنبلی ها در یکی از دو نظری که داده اند، معتقدند که وقف قابل تأقیت نیست؛ لذا تنها مؤبد می باشد.

و [حتی] حنفی ها تأکید کرده اند چنانچه کسی خانه اش را یک روز یا یک ماه یا زمان معلومی وقف کند و چیزی اضافه نکند. این وقف جایز بوده، [ولی] وقف ابدی و دایمی محسوب می شود و قید زمان اثری ندارد(۲).

دوم: مالکی ها گفته اند که در صحت وقف، تأبید شرط نمی باشد؛ یعنی شرط نیست که وقف تا زمان دوام و بقای موقوفه ادامه داشته باشد؛ لذا وقف برای مدتی معین صحیح بوده، بعد از آن مدت، وقفیتش رفع می شود. و تمام تصرفاتی که در غیر موقوفه جایز می باشد در آن نیز جایز است(۳).

ولی این سخن از نظر شافعی ها ضعیف است و وجه دیگر مورد نظر حنبلی ها می باشد(۴).

قانون وقف کشور کویت نسبت به مسجد همسو با نظر بیشتر فقیهان است. همچنین قبرستان را ملحق به مسجد ساخته است. ولی در غیر مسجد و قبرستان نظر مالکی ها و هم رأیان آنها را برگزیده است.

۱- [حاشیه] ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۵۹، ۳۶۹ و بعد از آن.

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۵-۳۶۶؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۵؛ المغنی به همراه الشرح الکبیر، ج ۶، ص ۳۲۱.

۳- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۸.

۴- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۵؛ المغنی به همراه الشرح الکبیر، ج ۶، ص ۳۲۱.

امامیه

صاحب جواهر تصریح کرده است که در فقه امامیه بر عـدم جواز وقف موقت اجماع محصل و منقول وجود دارد و در این امر تفاوتی میان وقف مسجد و غیر آن نگذاشته است(۱). هر چند که مرحوم صاحب عروه در این مسأله مناقشه کرده و وقف موقت را جایز دانسته است(۲).

همچنین

«ارث»، «تأبید».

۱- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۵۱.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۴.

تبرع

تعریف

«تبرع»، در لغت، از «بَرَع» و «بَرُع» گرفته شده، مصدر آن «براعه» می باشد.

«بَرَع الرجل»: یعنی در علم و غیر آن بر همگنانش برتری یافت. که به این چنین شخصی «بارع» گفته می شود.

«تبرع بالأمر»: یعنی بدون درخواست عوض، کار را انجام داد.

امّا در اصطلاح، فقیهان تعریفی برای تبرع وضع نکرده اند و تنها انواعش را معرفی کرده اند؛ مثل وصیت، وقف، هبه و غیر اینها. [ولی] از تعریفی که برای این انواع ارائه کرده اند به دست می آید که تبرع غالبا عبارت است از بخشیدن فرد مکلف، مال یا منفعتی را به دیگری، در زمان حال و بدون دریافت عوض با انگیزه انجام کار خیر و عمل به معروف(۱).

خلاصه حکم فقهی

مشروعیت تبرع

اسلام بر تبرع و انجام کار خیر و عرضه معروف تشویق کرده است؛ بنابراین، تبرع، انواع مختلفش، فی الجمله دارای مشروعیت می باشد و ادله قرآن، سنت و اجماع بر مشروعیت آن دلالت می کند:

دلیل قرآنی آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوى وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ

ص:۱۳۱

۱- الموسوعه الفقهیه، ج ۱۰، ص ۶۵-۶۶.

وَالْعُدْوَانِ»(۱) می باشد.

دلیل سنت، این روایت ابن عمر است که زمینی از [غنائم] خیبر به عمر رسید؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا از ایشان درباره آن سؤال کند؛ گفت: ای رسول خدا! زمینی از خیبر به من رسیده است که تاکنون مالی نفیس تر از آن به من نرسیده است؛ نسبت به آن چه امری به من می کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر بخواهی می توانی اصل آن را حبس کرده، [محصول] آن را صدقه بدهی(۲).

وقف بی نظیرترین شکل تبرع

وقف یکی از اَشکال تبرع به شمار می رود و از دیگر انواع تبرع به جهت دایمی بودنش متمایز می باشد؛ چون وقف عبارت است از حبس نمودن اصل و رها گذاشتن منفعت و این یعنی وقف تبرع دایمی است که قطع نمی شود.

در حدیث آمده است: «هنگامی که انسان بمیرد عملش از او قطع می شود جز در سه مورد: صدقه جاریه؛ علمی که از آن استفاده شود؛ فرزند صالحی که برای او دعا کند».

نووی گفته است: این روایت بر صحت اصل وقف و بزرگ بودن ثواب آن دلالت می کند(۳).

همچنین در وقف، مصالحی وجود دارد که در سایر صدقه ها دیده نمی شود؛ لذا چه بسا انسان اموال زیادی را در راه خدا خرج کند ولی بعد تمام شده، فقرا دوباره نیازمند می شوند. همچنین فقرای دیگری می آیند که محروم خواهند ماند. بر این اساس برای عموم مردم بهتر و پرفایده تر از این نیست که چیزی حبس بر فقرا و در راه ماندگان و دیگر محتاجان باشد که منافعش برای آنها خرج شده،

۱- مائده / ۲. (یعنی: بر نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی همدیگر را یاری نکنید).

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۴۱؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۰؛ سنن البیهقی، ج ۵، ص ۲۶۳.

۳- مسلم این روایت را آورده است، صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۱، ص ۸۵.

اصلش باقی بماند(۱).

امامیه

در میان اصحاب امامیه نیز وقف نیکوترینِ صدقات محسوب می شود و گذشته از روایت سابق الذکر که در منابع شیعی نیز به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است(۲)، روایت دیگری در فضل وقف وجود دارد، از جمله این فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که «الصدقه و الحبس ذخیرتان، فدعوهما لیومهما»(۳) یعنی صدقه و وقف ذخیره [انسان برای بعد از مرگش] هستند، پس آن دو را برای وقتشان بگذارید؛ یا این روایت از امام صادق علیه السلام که «ستّ خصال ینتفع بها المؤمن بعد موته: ولد صالح یستغفر له و مصحف یقرء فیه و قلیب یحفره و غرس یغرسه و صدقه ماء یجریه و سنه حسنه یؤخذ بها بعده»(۴). یعنی: شش خصلت است که انسان مؤمن بعد از مرگش از آنها بهره می برد: فرزند صالحی که برایش استغفار کند؛ مصحفی که از روی آن خوانده شود؛ چاهی که (برای استفاده مردم) حفر کند؛ درختی که بنشاند؛ (قنات یا) چشمه ای که جاری سازد؛ سنت نیکویی که از آن پیروی شود.

گذشته از اینها سیره عملی أهل بیت علیهم السلام در وقف اموال و داراییهایشان

می باشد که در کتب سیره و تاریخ و فقه بر آنها اشاره شده است(۵).

ص:۱۳۳

۱- حجه اللّه البالغه، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۲.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۵، ح ۱۶۰۶۸.

۴- بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۱۸۱؛ خصال صدوق، ص ۳۲۳، ح ۹؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۲۸۰.

۵- برای اطلاع بیشتر ر.ک: وقف در فقه اسلامی، محمّد حسن حائری، ص ۵۰ به بعد.

تخلیه

تعریف

«تخلیه»، در لغت، مصدر «خلّی» و از معانی آن ترک کردن و روی برگرداندن است. گفته می شود: «خلّی الأمر» و همچنین «خلّی سبیله»؛ یعنی ترکش کرد و رهایش نمود. «خلّی بینهما»، یعنی آن دو را با هم تنها گذاشت(۱).

در اصطلاح «تخلیه» عبارت است از امکان تصرف در چیزی را بدون هیچ مانعی به کسی دادن. مثلاً در بیع هرگاه فروشنده به مشتری اجازه گرفتن مبیع را بدون وجود مانعی بدهد، تخلیه حاصل شده است و مشتری گیرنده جنس فروخته شده به حساب می آید. همچنین است در عقودی که قبض شرط تمامیّت آن است، مثل هبه، رهن، سلم که با حصول تخلیه عقد منعقد شده، آثارش بر آن مترتب می شود.

بیشتر فقیهان در اموال غیر منقول از قبض با لفظ تخلیه تعبیر کرده اند(۲).

خلاصه حکم فقهی

بیشتر فقیهان قبض و گرفتن را نه در صحت وقف و نه در تمامیت آن شرط نکرده اند. همانطور که تفکیک و افراز وقف را شرط ندانسته اند؛ لذا وقف مشاع

ص:۱۳۴

۱- مختار الصحاح؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «خلی».

۲- البدائع، ج ۵، ص ۲۴۴؛ حاشیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۱۴۵؛ حاشیه القلیوبی، ج، ۲، ص ۲۱۵؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۴، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ همچنین بنگرید به مجله الاحکام، مادّه ۲۶۳.

را اجازه داده اند(۱) و بر این اساس از دیدگاه آنانکه وقف مشاع را جایز می دانند نیازی به تخلیه (قبض) بین موقوف و موقوف علیه نیست.

مالکی ها و محمّد بن حسن از فقهای حنفیه، معتقدند وقف انجام نمی یابد مگر با قبض و تصرف(۲).

قائلین به عدم اشتراط، در این نظرشان یکی به آنچه که درباره وقف عمر بن خطاب رسیده است استدلال کرده اند که وقتش تا زمان مرگش در دست خودش بود. و دیگر این که چون وقف مانند بیع و هبه کاری داوطلبانه است؛ لذا به مجرد گفتن لفظ لزوم می یابد و شرط نیست که از دست واقف خارج شود. همچنین تخلیه (قبض) میان موقوف و موقوف علیه لازم نمی باشد(۳).

در هر حال، خواه سخن قائلین به اشتراط قبض را بپذیریم یا نپذیریم، فقیهان بر این اتفاق نظر دارند که قبض در اموال غیر منقول با تخلیه حاصل می شود.

صاحب بدایع الصنایع گفته است: تفسیر تسلیم و قبض از نظر ما با تخلیه و ترک کردن می باشد(۴).

دردیر نیز گفته است قبض در اموال غیر منقول با تخلیه و امکان تصرف شخص مقابل در آن محقق می شود.

امامیه

فقیهان امامیه بالاتفاق فیالجمله قبض را در صحت یا لزوم وقف شرط

۱- مقصود این است که شخص می تواند سهم خودش را از مثلاً زمین وقف کند و نیاز نیست اول جدا کند بعد وقف نماید مترجم.

۲- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۶۴؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۵؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۰، ۸۱؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۴.

۳- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۶۴ و شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷.

۴- بدایع الصنایع، ج ۵، ص ۲۴۴.

کرده اند(۱)و(۲). هر چند که در فروع و مسائل مختلف این بحث آرایشان متفاوت

می باشد که در ادامه می آید:

بیشتر فقیهان قبض را شرط صحت وقف دانسته اند(۳) نه شرط لزوم آن. شهید ثانی در مسالک معتقد است آنهایی که گفته اند شرط لزوم است مرادشان همان شرط صحت است(۴). ثمره این بحث در این است که چنانچه میان عقد و قبض فاصله شود، نمای حاصل از موقوفه در این فاصله زمانی در صورتی که قبض را شرط صحت بدانیم مالِ موقوف علیهم خواهد بود ولی اگر قبض را شرط لزوم بدانیم نمای حاصل، مال واقف می باشد(۵).

ثمره دیگر این بحث در جایی است که موقوف علیه طبقه اول قبل از قبض بمیرد که در فرض شرط لزوم بدون شک وقف به موقوف علیه طبقه دوم می رسد؛ ولی در فرض شرط صحت در بطلان وقف یا جایگزینی طبقه دوم آراء متفاوت است(۶)؛ برخی بطلان(۷) و برخی دیگر جایگزین طبقه دوم را

۱- این شرط نشان می دهد که در فقه امامیه به صرف تخلیه موقوفه، وقف محقق نمی شود.

۲- از جمله: المبسوط، ج ۳، ص ۲۸۷؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸؛ مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۵۸.

۳- پیشین.

۴- ر.ك: مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۵۸.

۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۷. البته شهید ثانی هر چند قبض را شرط صحت دانسته است؛ نمای حاصل را مال واقف می داند. ر.ك: مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۵۸. البته این تفاوت نظر شهید با صاحب عروه به نظر می رسد به جهت تفاوت نگاه، حاصل شده است به این بیان که چنانچه بعد از مدت زمانی قبض حاصل شود در شرط صحت، نمای حاصل به موقوف علیه می رسد - نظر صاحب عروه - ولی اگر قبض صورت نگیرد وقف باطل شده، نمای حاصل مال واقف می باشد - نظر شهید ثانی - .

۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۳.

۷- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۳؛ مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۵۹. البته قول دیگر را نیز محتمل دانسته است.

بر گزیده اند(۱).

با توجه به شرط بودن قبض، چنانچه واقف قبل از قبض بمیرد وقف باطل

شده، و جزء ترکه میت محسوب می شود(۲). همچنین رجوع واقف قبل از قبض جایز می باشد(۳).

جنون و اغماء واقف قبل از قبض را برخی مثل موت او موجب بطلان وقف دانسته اند(۴). ولی مرحوم صاحب عروه معتقد است با جنون و اغماء واقف و موقوف علیه قبل از قبض، وقف باطل نمی شود(۵).

با توجه به این که مشهور فقها در قبض، اذن واقف را شرط کرده اند، باید گفت آنچه در وقف شرط شده است اقباض می باشد نه قبض؛ یعنی واقف می بایست موقوفه را به موقوف علیهم بدهد تا وقف تمامیت یابد. لذا چنانچه موقوف علیهم بدون اذن واقف موقوفه را قبض کنند این شرط محقق نشده است(۶). به همین جهت کسانی که متعرض این شرط شده اند از آن به لفظ «اقباض» یاد کرده اند(۷). ضمن این که محقق حلی و علامه حلی جدای از شرط اقباض، قبض موقوف علیهم را نیز شرط صحت وقف دانسته اند(۸).

این مسأله نیز مورد اتفاق فقهای شیعه است که در قبض فوریت شرط نمی باشد(۹).

ص:۱۳۷

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۳.

۲- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۱.

۳- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۹.

۴- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۹. ؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۱.

۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۸، مسأله ۲.

۷- همه منابع مذکور.

۸- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸.

۹- از جمله: قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۳؛ جامع المقاصد، همان؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۰؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۴؛ تحریر الوسیله، ص ۶۴، مسأله ۱۳.

چنانچه واقف بر اولاد صـغیر خودش وقف کند، قبض او قبض اولاد صغیر محسوب می شود(۱). برخی گفته اند لازم است که واقف پس از وقف نیت کند که

عوض از آنها قبض کرده است(۲).

شبیه همین مسأله است صورتی که موقوفه قبل از وقف به مثل رهن، اجاره یا عاریه در اختیار موقوف علیهم بوده است که پس از وقف بیشتر گفته انـد نیاز به قصـد جدید دارد، هر چند قبض جدید نمی خواهد(۳). برخی در این مسأله توسـعه داده و گفته انـد در صورتی که موقوفه بـدون اذن واقف نیز قبل از وقف در اختیار موقوف علیهم قرار داشـته باشـد، مثل غصب و بیع فاسد، باز همین حکم را داشته، قبض جدید نمی خواهد(۴).

اگر واقف بر فقرا و فقها وقف کنـد بایـد خودش یا حاکم قیّمی برای قبض آن معین کنـد؛ لذا چنانچه بعضـی از موقوف علیهم آن را قبض کننـد کفـایت نمی کنـد و اگر وقـف بر جهـات خیر باشـد، مثـل وقف پـل و کاروانسـرا متولی آن عهـده دار قبض است(۵).

ص:۱۳۸

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۲؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۰.
۲- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۵؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۴.
۳- از جمله: مفتـاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۶؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶۵. البته شـهید در مسالک در این مسأله به مانند مورد قبلی گفته است که همان قبض اول کفایت می کنـد و تفاوتی میان قصـد قبض جدیـد و عـدم قصـد آن نیست. ر.ک: مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۰-۳۶۱. مرحـوم صـاحب عروه گفته است این سـخن در صورتی درست است که اذن واقف را شـرط در قبض ندانیم. ج ۲، ص ۱۹۰، مسأله ۶.
۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۰.
۵- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۳-۲۴؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۴۷.

در وقف مسجد یا مقبره صرف نماز خواندن یا دفن شدن یک نفر در تحقق اقباض و صحت وقف کفایت می کند(۱). البته برخی گفته اند این نماز و دفن اگر قبل از علم به وقف یا بعد از آن ولی بدون اذن واقف یا بعد از علم و اذن ولی

بدون قصد قبض باشد، وقف لزوم نمی یابد(۲).

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۴.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۴.

ترتیب طبقات

تعریف

«طبقات» جمع «طبقه» است که تعریف آن ذیل اصطلاح «طبقه» آمده است.

مراد از ترتیب طبقات این است که واقف موقوف علیهم را به گونه ای درجه بندی کند که طبقه پایین تا زمانی که طبقه بالا وجود دارند مستحق چیزی نباشند. مثل این که بگوید: وقف کردم بر فرزندانم سپس فرزندان آنها و سپس فرزندان آنها؛ یا این که بگوید: وقف کردم بر فرزندانم و فرزندان آنها طبقه ای بعد از طبقه دیگر یا نسلی پس از نسل دیگر یا مانند این.

ترتیب طبقات گاهی با لفظ «ثُمَّ» - به معنای «سپس» - بیان می شود که دلالت می کند بر مکث و تأخیر؛ گاهی با لفظ «فاء» - به معنای «پس» - که بر دنبال هم بودن دلالت می کند؛ بیان می شود؛ و گاهی عبارتی ذکر می شود که بر ترتیب دلالت می کند؛ عباراتی مثل «طبقه ای بعد از طبقه دیگر» یا «نسلی پس از نسل دیگر» یا «أعلی فالأعلی» یا «أقرب فالأقرب» یا عبارتی شبیه اینها.

خلاصه حکم فقهی

از نظر فقیهان مسلّم است که شروط واقف، تا زمانی که مخالف شرع نباشد، معتبر است. مثلاً چنانچه واقف وقفش را بر اساس طبقات یا بطون مرتب نسازد و تنها بگوید بر اولادم یا ذریه ام وقف نمودم، محصول وقف به تعداد آنها میان مرد، زن و بچه به طور مساوی و بدون هیچ ترجیحی تقسیم می شود. همچنین

ص:۱۴۰

هرگاه یکی از آنها بمیرد سهمش ساقط شده، محصول وقف بر افراد موجود در آن روز تقسیم می شود.

امّا در صورتی که ترتیبی برای موقوف علیهم ذکر کند و بگوید: بطن اعلی مقدم هستند بر کسانی که بعد از آنها می آیند. سپس کسانی که بعد از آنها می آیند و همین طور بطنی پس از بطن دیگر، این شرط معتبر می باشد و بطن پایین تا زمانی که یکی از بطن بالا وجود دارد مستحق برخورداری از موقوفه نمی باشد و این مسأله به جهت عمل به شروط واقف می باشد(۱).

چنانچه واقف بگوید: بر فرزندانم و فرزندان آنها وقف کردم و بطن سوم را ذکر نکند وقف تمام نسلش را دربر می گیرد و دور و نزدیک مساوی می باشند مگر این که چیزی که دال بر ترتیب باشد ذکر کند. مثلاً بگوید: «اقرب فالأقرب» یا بگوید: «بر فرزندانم سپس بر فرزندان آنها» یا بگوید: «بطنی پس از بطن دیگر» که در این صورت آن طور که حصفکی و ابن عابدین گفته اند از آنهایی که واقف ابتداءا نام برده است شروع می شود(۲).

قریب به همین مضمون است آنچه که فقهای حنبلی گفته اند؛ بهوتی گفته است:

موقوف علیهم بر اساس ترتیب مذکور در سخن واقف مستحق وقف می شوند، مثل این که بگوید: وقف کردم بر فرزندانم بطنی بعد از بطن دیگر یا «اقرب فالأقرب» یا «اول فالاوّل» و مانند اینها. البته تا زمانی که موقوف علیهم قبیله نباشند یا چیزی را که مقتضی تشریک است ذکر نکرده باشد.

اگر واقف بگوید: وقف کردم بر فرزندانم و فرزندان آنها تا زمانی که نسلشان ادامه داشته باشد اعلی فالأعلی یا أقرب فالأقرب یا اول فالأول یا بطن اول سپس بطن دوم. یا این که بگوید: بر اولادم وقف کردم و ترتیب را مثل ترتیب جمله

ص:۱۴۱

۱- [حاشیه] ابن عابدین، ج ۳، ص ۴۳۴.

۲- ابن عابدین، ج ۳، ص ۴۳۷.

قبل ذکر کند، بطن دوم قبل از انقراض بطن اول مستحق [دریافت] چیزی [از موقوفه] نمی باشد(۱).

امامیه

ذیل اصطلاح «استحقاق» گذشت که در فقه امامیه عمل به شروط واقف واجب می باشد. بر این اساس لازم است در ترتیب میان طبقات به آنچه واقف مشخص کرده است عمل شود.

عطف به «ثُمَّ» یا «فاء» مقتضی ترتیب میان طبقات می باشد. همچنین است عباراتی چون، «اعلی فالاعلی»(۲)، «اقرب فالأقرب»، «اول فالاول»(۳)، «طبقه ای بعد

از طبقه دیگر»، «بطنی پس از بطن دیگر»(۴) و «نسلی پس از نسل دیگر»(۵).

عطف به «واو» نیز مقتضی تشریک و تساوی بین معطوف و معطوف علیه است(۶).

در صورت ترتیب میان طبقات، طبقه دوم چیزی نمی برد تا این که همه افراد طبقه اول منقرض شود و اگر تنها یکی از آنها مانده باشد همه وقف به او می رسد(۷).

اگر واقف بگوید: وقف نمودم بر اولادم و اولاد آنها، برخی از فقیهان شیعه گفته اند تنها دو بطن را شامل می شود، نه بیشتر مگر قرینه ای وجود داشته باشد(۸).

۱- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۷۸-۲۷۹.
۲- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۸.
۳- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۹۱.
۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۶، مسأله ۳۵.
۵- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۰، مسأله ۴۸.
۶- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۶.
۷- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۴؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ج ۱۹۱.
۸- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۲؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۲؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۶.

ولی فقیهانی چون سیّد کاظم طباطبایی(۱) و امام خمینی(ره)(۲) گفته اند: همه بطون را شامل می شود، که مرحوم طباطبایی علت این امر را فهم عرف ذکر کرده است.

واقف می تواند میان ترتیب و شراکت جمع کند، مثل این که بگوید: «وقفت علی اولادی ثمّ علی اولاد اولادی - و اولادهم ما تعاقبوا و تناسلوا» که اول ترتیب ذکر شده است بعد شراکت؛ یا بالعکس بگوید: «وقفت علی اولادی و اولاد اولادی ثمّ علی اولادهم ما تعاقبوا الأعلی فالأعلی»(۳).

چنانچه واقف بر نزدیکترین افراد به خودش وقف نماید، به این که بگوید: «وقفت علی أقرب الناس إلیّ» به ترتیب ارث عمل می شود، ولی در استحقاق همه مساوی هستند(۴) و تفاوتی میان مذکر و مؤنث نمی باشد.

امام خمینی(ره)، نیز فرموده اند: چنانچه واقف بر أقرب فالأقرب وقف کند ترتیب به کیفیت طبقات ارث خواهد بود(۵)، که ظاهرا مرادشان همان مطلب فوق است.

ولی در صورتی که واقف ترتیبی ذکر نکند مذکر و مؤنث، دور و نزدیک همه به طور مساوی در وقف شریک می باشند. مثلاً در وقف بر اولاد(۶)، ذریه(۷)، عقب و نسل(۸)، پسران و دختران و فرزندانشان و طبقات لاحق و سابق همه به طور برابر سهم می برند.

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۵، مسأله ۲۴.
۲- تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۷۳، مسأله ۶۶.
۳- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۸؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۹۲.
۴- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۵۲؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۱۴، ۱۱۵؛ معجم فقه الجواهر، ج ۲۸، ص ۵۲؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۹، مسأله ۱۱.
۵- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۰، مسأله ۴۵.
۶- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶.
۷- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۰، مسأله ۴۷.
۸- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۰۳، مسأله ۴۶۶۷.

اطلاق لفظ «اخوه»، «اخوال»، «اعمام»(۱) و «ذوی القرابه»(۲) همه خواهرها و برادرها، دایی ها و خاله ها، عموها و عمه ها و خویشاوندان را شامل می شود.

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ معجم فقه الجواهر، ج ۲۸، ص ۵۲.

۲- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۳؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۱۲-۱۱۳.

تسویه

تعریف

«تسویه»، در لغت، یعنی مثل و معادل هم قرار دادن. هنگامی که چیزی را با چیز دیگری مساوی و مثل و معادل قرار دهند گفته می شود: «سوّی الشی ء بالشی ء»(۱).

خلاصه حکم فقهی

مساوات میان فرزندان در وقف

حنابله تصریح کرده انـد به این که مسـتحب است واقف در تقسـیم وقف میان فرزنـدانش سـهم مذکر را مثل مؤنث قرار دهد. چنین استدلال کرده اند که هدف از وقف قصد قربت برای همیشه است و مذکر و مؤنث در قرابت برابر هستند.

چنانچه واقف بعضـی از فرزندانش را بر بعضـی دیگر برتری دهد یا تنها بعضی از آنها را بر وقف اختصاص دهد، اگر این کار به نحو دلبخواه باشـد یعنی وجه شـرعی نداشـته باشـد، مکروه است، چون موجب قطع ارتبـاط میان آنها می شود. ولی اگر این تفصیل یـا تخصـیص هـدفی شرعی داشـته باشـد، اشـکالی نـدارد؛ مثل این که بگویـد آن کسـی را که برتری داده یا به وقف اختصاص داده است اهل و عیال زیادی دارد یا نیازمند است مثل فقر یا کوری یا به تحصیل علم مشغول است یا مقروض است.

ص:۱۴۵

۱- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «سوی».

بعضـی از فقهای حنبلی معتقدند که مسـتحب است واقف وقف را میان فرزندانش به مثل تقسیم خداوند متعالی در ارث تقسیم کند و برای هر مذکر به اندازه سهم دو مؤنث قرار دهد(۱).

امامیه

مستحب است که واقف میان ذکور و اناث تساوی را رعایت کند و گروهی را بر گروه دیگر برتری ندهد(۲).

با وجود این، چنانچه واقف بزرگ را به کوچک، عالم را بر جاهل، فقیر را بر غنی و بالعکس برتری دهـد عمل به آن لازم می باشد(۳). همچنین است اگر واقف برای مؤنث و دور بیشتر از بقیه سهم قرار دهد(۴) و یا حتی فقط مؤنثها را به وقف اختصاص دهد(۵).

۱- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۲- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۰۷، مسأله ۴۶۷۴.

۳- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۰۷، مسأله ۴۶۷۴.

۴- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۴۰۲.

۵- المبسوط، ج ۲، ص ۲۹۵.

تعارض

تعریف

«تعارض»، در لغت، به معنای تقابل است. اصل آن از «عرض» است که به معنای منع کردن می باشد. گفته می شود: «لا تعترض له» یعنی با جلوگیری خود مانع رسیدن او به مقصودش نشو. «تعارض بیّنه» نیز از همین باب است(۱).

تعارض در اصطلاح عبارت است از این که دو دلیل به گونه ای به صورت مطلق قرار گیرند که اقتضای یکی غیر از آن چیزی باشد که دیگری اقتضا می کند(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان تعارض را در باب دعاوی، هنگام تعارض دو بیّنه مطرح کرده می گویند: در صورتی که دو بینه با هم تعارض داشته باشند، اگر جمع میان آن دو ممکن باشد جمع می شود و اگر جمع ممکن نباشد به مرجحات مراجعه می شود.

ترجیح نیز عبارت است از مقدم داشتن یکی از دو دلیل معارض به خاطر اقتران آن به چیزی که تقویتش می کند(۳).

گاهی اوقات نیز در بعضی از شرایط مذکور در سند وقف تعارض حاصل

ص:۱۴۷

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «عرض».

۲- حاشیه البنانی، ج ۲، ج ۳۵۷.

۳- التعریفات، جرجانی.

می شود که در این صورت تـا جـایی که امکان دارد جمع میان آنها واجب می باشـد؛ زیرا اصل عمل به شـرایط واقف است و ایجـاد موافقت میـان شـرایط، تطبیق قواعـد اصولی مسـتنبط از قواعـد شـرع با قواعـد لغت می باشـد. به همین جهت اصولیون و فقیهان گفته انـد: هرگاه دو نص با هم تعارض کننـد جمع میان آنها تا جایی که امکان دارد، به خاطر حفظ کلام شارع و عقلا از عبث، واجب است. و چنانچه جمع میان آنها ممکن نباشد شرطی که متأخر است ناسخ شرطی که مقدم است محسوب شده، عمل به آن واجب می باشد(۱).

از جمله مثالهای تعارض شـرایط وقف صورتی است که واقف تنها بر نوه های پسـریش به ترتیب طبقات وقف نمایـد و بعـد از انقراض آنها بر نوه های دختریش به این شـرط که هر کس از آنها بمیرد سـهمش به فرزنـد یا نوه اش منتقل شود. بعـد یکی از دختران نوه پسـری قبل از انقراضشان بمیرد. در مانند این مسأله رملی حنفی حکم کرده است که به اولاد دختر متوفی، به جهت اقتضای شرط واقف، یعنی «هر کس بمیرد سهمش به فرزندش منتقل می شود»، سهمی داده می شود؛ چون این شرط، متأخر از شرط اولی است که «تنها به نوه های پسـری داده می شود نه دختری»، و پیش از این ثابت شد که اگر واقف دو شرط متعارض ذکر کند به شرط متأخر عمل می شود.

ولی ابن عابدین گفته است: عمل به شـرط متأخر از دو شرط متعارض در صورتی است که عمل به هر دوی آنها ممکن نباشد. ولی در فرض مسـأله ما این امر ممکن است بر این نحو که با توجه به شـرط متأخر که «هر کس بمیرد...» [سـهم میت] برای نوه های پسـری، و نه دختری، هزینه می شود چون این سـخن واقف که «تنها نوه های پسـری نه دختری» صـراحتا بر آن دلالت می کند که نوه های دختری مطلقا سهمی نمی برند؛ چرا که این عبارت قرینه واضحی است بر تخصیص

۱- البحر المحیط، ج ۶، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ تنقیح الفتاوی الحامدیه، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۵.

شرط عام متأخر(۱).

از موارد دیگر تعارض این است که واقف شروط صحیحی برای وقف قرار دهد ولی بعد روشن شود که عمل به آنها بی فایده است و مصلحت وقف در مخالفت با این شروط است. از این جمله است آنچه که حنفی ها ذکر کرده اند که چنانچه واقف نظارت (تولیت) موقوفه را برای شخصی قرار دهد و شرط کند که عزل نشود؛ ولی بعد مشخص شود که این شخص، امین در کارش نمی باشد. در این موقع به شرط واقف توجهی نمی شود؛ چه این شرط مخالف حکم شرع بوده، باطل می باشد(۲).

ابن تیمیه گفته است: هنگامی که واقف مجرد بودن موقوف علیه را در استحقاق محصول وقف شرط کند، چنانچه یک فرد مجرد و متأهل در سایر صفات با هم برابر باشند، شخص متأهل شایسته تر به استفاده از محصول وقف می باشد.

همچنین گفته است: تغییر شرط واقف به آنچه که صلاحیت بیشتر دارد، جایز است هر چند که این امر در زمان و مکان متفاوت، مختلف باشد(۳).

امامیه

تا زمانی که متولی وقف اهلیت داشته باشد کسی نمی تواند او را عزل کند؛ ولی با خروج متولی از صلاحیت تولیت، خود به خود عزل شده یا حکم او را عزل می کند(۴).

همچنین

«اشراف»، «عزل»، «نظارت».

ص:۱۴۹

۱- تنقیح الفتاوی الحامدیه، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۵؛ همچنین بنگرید به مجموعه قوانین مصرقانون وقف؛ شیخ محمّد احمد فرج سنهوری، ج ۳، ص ۵۸۶.

۲- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۲.

۳- الاختیارات، ابن تیمیه، ص ۱۷۶.

۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۶.

تعطیل وقف

تعریف

در لغت، هرگاه زنی گردن بند از گردنش باز کند و آن را خالی گذارد گفته می شود: «عطلت المرأه و تعطلت».

گاهی اوقات «عطل» به معنای خالی بودن از چیزی به کار می رود.

«تعطل الرجل»، یعنی: بی کار ماند.

«تعطیل» نیز یعنی خالی و تهی کردن. و «معطل» به زمین موات (بایر) می گویند(۱).

در اصطلاح، فقیهان تعطیل را به معنای بی فایده بودن چیزی به کار می برند؛ لذا این که گفته می شود: «تعطل المکان» یعنی به گونه ای شد که دیگر نمی توان از آن استفاده نمود(۲).

تعطیل شدن موقوفه عبارت است از حادث شدن امری برای آن که آن را غیر قابل استفاده در جهت مورد نظر وقف نماید. و این امر به دلایلی حاصل می شود:

الف - مسجد موقوفه به سبب خراب شدن اطرافش و بی نیازی از نماز خواندن در آن خراب شود.

ب - فضای مسجد برای نمازگزاردن تنگ شود و امکان توسعه آن وجود نداشته باشد.

ص:۱۵۰

۱- مختار الصحاح، ذیل مادّه «عطل».

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۴؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۲؛ الخرشی، ج ۷، ص ۹۱.

ج - موقوفه درخت باشد که خشک شده، فرو افتد.

د - موقوفه حیوان باشد که پیر شود یا به دردی مبتلا شود که نتوان از آن استفاده کرد.

ه - موقوفه خانه ای باشد که دیوارهایش شکاف برداشته است.

و - عوامل دیگری مانند اینها که موقوفه را غیر قابل استفاده می سازد(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیران درباره چنین موقوفه ای که منافعش تعطیل شده است اختلاف نظر دارند که آیا همانطور که هست باقی می ماند؟ یا فروخته می شود و چیزی دیگری به جای آن خریداری می شود تا وقف شود؟ یا به ملکیت واقف باز می گردد؟ تفصیل این مطلب را ذیل دو اصطلاح «بیع» و «مسجد» نگاه کنید.

امامیه

نسبت به درخت وقفی ای که خشک شده یا از ریشه درآمده است، برخی از فقیهان شیعه مانند محقق حلی(۲) و علامه حلّی(۳) فروش آن را جایز ندانسته اند به این حجت که می توان آن را برای مسقّف ساختن جایی و مانند آن اجاره داد.

برخی نیز مانند شیخ طوسی به جهت متعذر بودن انتفاع از آن، فروشش را جایز دانسته اند(۴).

مرحوم صاحب عروه(۵) و صاحب جواهر(۶) نیز قایل به تفصیل شده اند به این

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۶؛ الخرشی، ج ۷، ص ۹۱-۹۴؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۵۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۴.
۲- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۵.
۴- المبسوط، ج ۳، ص ۳۰۰-۳۰۱.
۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۱، مسأله ۳۴.
۶- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۴۰۷.

ترتیب که اگر وقف درخت مزبور برای انتفاع از میوه آن بوده است، به خاطر خروج از انتفاع فروشش جایز می باشد؛ ولی اگر وقفش برای استفاده از آن به هر صورت ممکن بوده است فروشش جایز نمی باشد. مگر این که همه منافع آن سلب شود و برای مثل ساختن سقف هم از آن نتوان استفاده نمود و منفعتش منحصر در اتلاف آن باشد که در این صورت از نظر مرحوم صاحب عروه فروخته می شود و با پول آن یا درخت دیگری به جایش خریده می شود یا در جهت مصالح باغی که درخت موقوفه در آن بوده خرج می شود.

از نظر آیت اللّه خامنه ای نیز فروش نخل موقوفه در صورتی که ثمره ندهد اشکالی ندارد و در صورت امکان باید پول آن را برای کاشت درختهای جدید مورد استفاده قرار گیرد و در صورتی که امکان نداشته باشد باید در همان جهت وقف مصرف گردد(۱).

نکته پایانی این که محقق ثانی حکم حیوان موقوفه ای را که به مرض مزمن مبتلا شود مانند حکم درخت موقوفه خشک شده یا کنده شده دانسته است(۲).

همچنین

«ابدال و استبدال»، «بیع»، «مسجد».

ص:۱۵۲

۱- رساله اجوبه الاستفتاءات، ص ۵۲۱، سؤال ۲۰۹۵.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷۲.

تعلیق

تعریف

«تعلیق»، در لغت، مصدر فعل «علق» است. گفته می شود: «علق الشی ء بالشی ء» یا «علیه» یعنی: بر آن قرارداد و به آن منوط ساخت. «علق الحکم» نیز یعنی: آن را قطعی نکرد.

بنابراین، تعلیق از معنای ارتباط چیزی با چیز دیگر و عدم قطعیت در آن خبر می دهد(۱).

در اصطلاح «تعلیق» عبارت است از ارتباط دادن حصول مضمون جمله ای به حصول مضمون جمله ای دیگر(۲). و در حقیقت مرکب از شرط و جزاست.

مثال تعلیق در وقف این است که واقف بگوید: هرگاه فرزندم از سفر بیاید خانه ام وقف برای خداست یا فردا که آمد زمینم صدقه وقف است.

مقابل تعلیق، تنجیز است.

خلاصه حکم فقهی

حکم تعلیق در وقف

بیشتر فقهای حنفی و شافعی و حنبلی برآنند که معلق ساختن وقف به شرطی که وجود و عدمش محتمل است جایز نیست؛ لذا گفته اند: چنانچه واقف بگوید:

ص:۱۵۳

۱- متن اللغه؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «علق».

۲- ردالمختار علی الدر المختار، ج ۲، ص ۴۹۲.

هرگاه زید بیاید فلان چیز را وقف بر فلان چیز نمودم. این وقف صحیح نمی باشد، این به جهت آن است که در تعلیق وقف به این نوع شروط خطر است؛ چون وجود و عدم شرط محتمل است و وقف خطر و ریسک را قبول نمی کند. همچنین وقف عقدی است که مقتضی نقل ملکیت موقوفه به خداوند متعال در زمان حال است؛ پس تعلیق را نمی پذیرد.

ولی اگر واقف وقف را به چیزی معلق سازد که وجودش محقق است. این وقف صحیح می باشد؛ مثل این که مالک خانه بگوید: اگر این خانه ملک من باشد وقف است(۱).

همچنین است از نظر شافعی ها و حنفی ها اگر وقف را به زمان آینده معلق کند مثل این که بگوید: هرگاه فردا بیاید یا هرگاه ماه رمضان بیاید زمینم وقف است برای خدا. علت صحت وقف در این دو صورت این است که تحقق شرط در آنها متیقن است؛ لذا خطری در آن نیست(۲).

امّا در صورتی که واقف، وقف را به وفات خودش معلق سازد، مثل این که بگوید: این زمینم پس از وفات من وقف است، وصیتی است که از ثلث مالش پس از مرگ او لازم می شود نه قبل از آن(۳).

مالکی ها تعلیق وقف را به طور مطلق جایز دانسته اند، زیرا در وقف تنجیز را شرط نمی دانند.

امامیه

فقیهان امامیه از آن جا که منجز بودن را از شرایط صحت وقف دانسته اند، معلق ساختن وقف به صفت یا شرط را موجب بطلان وقف دانسته اند؛ تعلیق به

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۷۲؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۷۰؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۵، ص ۶۲۷-۶۲۸.

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- حاشیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۷.

وصف مثل این که بگوید: اول ماه که بیاید این خانه من وقف است که در آن وقف بر امری قطعی الوقوع معلق شده است؛ تعلیق به شرط نیز مثل این است که بگوید: این خانه وقف است اگر زید بیاید که وقف را به امری محتمل الوقوع معلق ساخته است(۱).

مرحوم صاحب عروه در تعلیق بر شرط مثل این که واقف بگوید: وقف کردم اگر زید بیاید، تفصیلی ذکر کرده است به این که اگر این شرط به نحو شرط متأخر بنابر کاشفیت یا واجب معلق باشد وقف صحیح می باشد ولی چنانچه به نحو واجب مشروط بنابر وصیت باشد، وقف باطل خواهد بود؛ چون در دو صورتِ نخست اشکال تأخیر اثر از سبب پیش نمی آید به خلاف صورت سوم؛ توضیح مطلب این که در صورت اول چنانچه زید در واقع در حال آمدن باشد وقفیت از همان اول ثابت است. و در صورت دوم از آنجا که منشأ وقفیت زمان آمدن است، این امر هنگام انشاء صیغه وقف حاصل شده است؛ چون مراد واقف انشاء ملکیت در زمان آمدن زید می باشد. ولی در صورت سوم چون وقفیت بعد از آمدن حاصل می شود نه هنگام انشاء صیغه وقف، میان اثر و سبب فاصله شده، وقف باطل می باشد(۲).

شهید ثانی(۳) و گروهی از فقهای پس از او(۴) استثنای دیگری برای تعلیق به شرط ذکر کرده اند و وقف، در آن صورت را جایز دانسته اند به این که شرط واقع شده باشد و واقف نیز عالم به وقوع آن باشد، مثل این که بگوید: این خانه را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد.

۱- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۴؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۲و ۲۸؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۱؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۷؛ جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۶۲.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۸.

۴- ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۳.

مرحوم طباطبایی صاحب عروه(۱) و امام خمینی(ره)، گفته اند: چه واقف علم به وقوع شرط داشته باشد و چه نداشته باشد، وقف صحیح می باشد.

نسبت به تعلیق وقف بر موت نیز اگر واقف بگوید: «وقفت بعد موتی کذا» وصیت به وقف بوده، از ثلث مالش خارج می شود(۲).

ولی اگر بگوید: «هو وقف بعد موتی» محقق ثانی آن را باطل دانسته است. البته گفته است اگر استعمال این تعبیر متداول و مشهور در وصیت باشد، صحیح بودن آن به عنوان وصیت بعید نمی باشد(۳).

مصنف مفتاح الکرامه ضمن انتساب صحت این نوع وقف به علامه حلی، گفته است: این تعبیر نسبت به «قفوا هذا بعد موتی» صریح تر در وصیت است(۴).

امام خمینی(ره) نیز آورده است: اگر فهمیده شود که وصیت به وقف است، صحیح می باشد ولی در غیر این صورت باطل است(۵).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۶.

۳- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۸.

۴- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۸۰.

۵- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۵، مسأله ۲۳.

تعیین

تعریف

«تعیین» مصدر فعل «عیّن» است. هرگاه کسی یا چیزی را در میان امثال آن مشخص سازی، می گویی: «عینتُ الشی ء» و مصدر آن «تعیین» است(۱).

تعیین، در اصطلاح، عبارت است از متمایز ساختن چیزی از غیر آن به گونه ای که چیز دیگری با آن شریک نباشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

حکم شرط بودن تعیین مصرف وقف [موقوف علیه]

فقیهان در شرط بودن تعیین مصرف در صیغه وقف اختلاف دارند:

حنفی ها و شافعی ها معتقدند برای صحت وقف شرط است که واقف مصرف آن را معیّن سازد.

شیرازی گفته است: وقف بر مجهول صحیح نمی باشد؛ مثل وقف بر فردی غیر معین یا وقف بر کسی که فلانی انتخاب می کند؛ چون وقف تملیک منجز است لذا بر مجهول صحیح نمی باشد؛ مثل بیع و هبه(۳).

مالکی ها، حنبلی ها، ابو یوسف و فقهای متأخر حنفی معتقدند که تعیین

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «عین».

۲- الموسوعه الفقهیّه، ج ۱۱، ص ۴۰.

۳- البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۰۶؛ ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۹؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۳۱.

مصرف در صیغه وقف شرط نمی باشد.

مثلاً در فتح القدیر آمده است: این که تنها گفته شود: «فلان چیز موقفه است»، فقط از نظر ابو یوسف صحیح می باشد. چون او به صِرف این لفظ موقوفه را وقف بر فقرا قرار می دهد(۱).

ابن عابدین چنین گفته است: سیّد شهید و مشایخ بلخ مطابق این نظر ابو یوسف فتوا داده اند ما نیز چنین، فتوا می دهیم، به دلیل نظر عرف و از آن جا که عرف چنین موقوفه ای را برای فقرا خرج می کند گویا در وقف، بر آنها تصریح کرده است(۲).

حنبلی ها میان دو حالت فرق گذاشته اند: حالتی که واقف مصرفی ذکر کند ولی آن را معین نکند، مثل وقف بر مردی یا زنی یا مسجدی؛ و حالتی که واقف در صیغه وقف بر جهت وقف تصریح نکند، مثل این که بگوید: این خانه ام وقف است و مصرف آن را ذکر نکند. از نظر آنها وقف در حالت اول صحیح نمی باشد ولی در حالت دوم صحیح است(۳).

مالکی ها گفته اند، اگر واقف بگوید: «خانه ام وقف است» و چیز دیگری اضافه نکند. این وقف لازم بوده، عواید و محصولش در مصرف غالب آن شهر هزینه می شود و اگر آن شهر مصرف غالبی نداشته باشد، محصولش صرف فقرا و دیگر امور خیر می شود. البته این در صورتی است که نتوانیم از واقف سؤال کنیم. ولی اگر سؤال از واقف ممکن باشد در جهتی که او مشخص کند خرج می شود(۴).

امامیه

فقیهان امامیه از جمله شروط وقف را تعیین در موقوف علیه ذکر کرده اند. بر

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۱۸.
۲- ردالمختار علی الدرالمختار، ص .
۳- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۵۹-۵۹۸.
۴- الخرشی، شرح مختصر خلیل، ج ۷، ص ۹۱-۹۲.

این اساس، وقف بدون ذکر مصرف را - مثل این که بگوید: خانه ام را وقف نمودم و چیز دیگری نگوید - و وقف بر غیر معین را - مثل وقف بر یکی از این دو نفر یا یکی از این دو بارگاه - باطل دانسته اند(۱).

در این میان تنها ابن جنید به عنوان مخالف این حکم ذکر شده است که معتقد است در وقف بدون ذکر مصرف به مستحق زکات می رسد(۲). ولی مرحوم

صاحب جواهر گفته است با توجه به این که تعیین موقوف علیه به عنوان یکی از ارکان عقد از ضروریات فقه می باشد، شاید بتوان گفت که ابن جنید در این مسأله مخالفت نکرده است بلکه معتقد است که به مستحق زکات انصراف دارد(۳)؛ یعنی موقوف علیه در چنین فرضی مستحق زکات است.

در وقف بر غیر معین مثل یکی از این دو نفر یا بارگاه مرحوم صاحب جواهر تفصیلی ذکر کرده است به این که اگر موقوف علیه مفهوم یکی از آن دو باشد که بر هر دوی آنها صادق است، وقف صحیح می باشد و بطلان تنها مربوط به مبهمی است که در فردی در خارج تحقق نمی یابد(۴).

مرحوم صاحب عروه شرط تعیین و تفصیل صاحب جواهر را نپذیرفته است بلکه معتقد است که اقوی عدم شرط بودن تعیین است و ضمن جایز دانستن وقف بر غیر معین، در فرض مذکور متولی را مخیّر میان آن دو دانسته است(۵).

بعد از تمامیت یافتن وقف، واقف اجنبی از آن می شود(۶)؛ لذا سؤال از او وجهی ندارد.

۱- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴ و ۲۱۶؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۸ و ۴۰؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۸۰ و ۸۳؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۴۹-۵۰.
۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۰؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۰.
۳- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۴۹.
۴- ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۴۹-۵۰.
۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۱۳.
۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۸، مسأله ۵۹؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۸، مسأله ۷۹.

تغییر و تبدیل

تعریف

«تغییر» مصـدر فعل «غیّر» به معنای جا به جا نمودن و عوض کردن می باشـد و با تغییر، آن شـی ء تغییر یافته غیر از شـی ء اولی می شود(۱).

تبدیل نیز به معنای تغییر می باشد، هر چند بدل و جایگزینی آورده نشود(۲).

خلاصه حکم فقهی

تغییر و تبـدیل دو شـرط از شـرایط دهگانه معروف در باب وقف هسـتند، و معنایشان، با توجه به شـروط دیگری که از شـرایط دهگانه همراه آنها ذکر می شود، مختلف می شود. بر این اساس، هرگاه این دو شـرط همراه دیگر شـروط دهگانه ذکر شونـد، تفسیر و موضوعشان در این حالت منطبق بر تغییر در جهت مصـرف وقف می باشد؛ لذا محصول را به جای این که سهم بندی کنـد بر اسـاس طبقات قرار می دهـد یا به جای این که به همه موقوف علیهم بدهـد آن را به بعضـی از آنها می دهـد. همچنین هرگـاه چیزی را بر مؤسـسه ای خیریه وقف کنـد تـا با محصول آن قرآن و کتاب خریـداری شود، چنانچه تغییر را برای خودش شرط کرده باشد، می تواند محصول را برای خرید غذا و لباس قرار دهد.

تبدیل نیز معنایش تبدیل در عین موقوفه است که در صورت شرط آن

۱- لسان العرب، ج ۵، ص ۷۶.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۱۷۶.

[واقف یا متولی] می تواند موقوفه را از وقف منفعت به وقف انتفاع تبدیل کند.

هرگاه این دو شرط، تنها ذکر شوند معنایی عام و فراگیر خواهند داشت و ادخال و اخراج، زیاده و نقصان، اعطاء و حرمان همه را دربر می گیرند؛ زیرا کلمه «تغییر» هر تغییر در مصرف و کلمه «تبدیل» هر تغییر در عین وقف را شامل می شود.

هرگاه این دو شرط به طور مثال همراه با زیاده و نقصان ذکر شوند، هر چیز غیر از زیاده و نقصان در سهم مستحقین را دربر می گیرند و هرگاه با استبدال ذکر شوند شامل غیر آن می شوند.

و به همین ترتیب عموم این دو شرط به میزان شروط دیگری که همراه آنها ذکر می شوند سعه و ضیق می یابد؛ لذا اگر غیر از آنها شرط دیگری ذکر نشود همه امور مربوط به مصرف را شامل می شوند و اگر بعضی از شروط دیگر ذکر شود به میزانی که آن بعض مذکور مسائل را روشن می کنند معنای این دو محدود می شود.

هرگاه تغییر به تنهایی ذکر شود، تغییر در مصرف و عین موقوفه را فرا می گیرد و هرگاه تبدیل به تنهایی ذکر شود تبدیل در عین موقوفه و مصرف را دربر می گیرد(۱).

فقیهان برای واقف جایز دانسته اند که برای خودش تغییر و تبدیل را شرط کند. و هرگاه آن را برای خودش شرط کند، حق دارد این شرط را به معنایی که در سند وقف افاده می کند، به کار گیرد. مطابق با معنای تغییر و تبدیل که پیش از این گفته شد(۲).

امامیه

در فقه امامیه مسلّم و ثابت است که بعد از تمامیت یافتن وقف رجوع از آن،

ص:۱۶۱

۱- محاضرات فی الوقف، محمّد ابو زهره، ص ۱-۲، چاپ دوم، دارالفکر العربی.
۲- احکام الوقف فی الشریعه الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۱، ۳۰۰.

تغییر جهت وقف، فروش، هـدیه و مواردی از این قبیل جایز نمی باشـد(۱). و حتی برخی گفته انـد این مسأله از قطعیات و چه بسا از ضروریات مذهب باشد(۲).

در این بین شـیخ مفید اسـتثنایی قایل شده است به این که امری حادث شود که شـرع استفاده موقوف علیهم را منع کند یا تغییر شرایط آن سودمندتر به حال آنها باشد از این که موقوفه را به حال خود رها کنند(۳). البته چنان که صاحب جواهر متذکر شده است(۴) این فرمایش شـیخ منافاتی با اصل مسـلم پیشگفته ندارد، بلکه مطلب ایشان ناظر به مسأله دیگری می باشد که در ادامه در نظرات مثل خود صاحب جواهر بازگو خواهد شد.

شهیـد صدر نیز گفته است، قاعده عمومی این است که موقوفه آن چنان به موقوف علیهم پیوند می خورد که نه خود آنها و نه دیگری، حق ندارد موقوفه را از تسلط و ولایت آنها خارج سازد. به این معنا که شـرع مقدس هیچ دلیل مشروعی برای آن قرار نداده است(۵).

بر این اساس شیخ طوسی(۶) و محقق حلی گفته انـد: اگر واقف شـرط کنـد که موقوفه از موقوف علیهم به فرزند او که به دنیا خواهد آمد منتقل شود؛ این شـرط جایز نبوده، وقف باطل می باشـد(۷). علامـه حلی نیز حکم به بطلاـن داده، ولی آن را محل اشکال می داند(۸).

ولی بیشتر فقیهان در این مسأله تفصیلی ذکر کرده اند که اگر مراد واقف نقل

۱- از جمله: المبسـوط، ج ۳، ص ۲۸۶؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعـد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۴، مسأله ۶۸.

۲- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۴۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰.

۳- المقنعه، ص ۶۵۲.

۴- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۱.

۵- ماوراء الفقه، ج ۴، ص ۲۲۱.

۶- المبسوط، ج ۳، ص ۳۰۰.

۷- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

۸- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۲.

موقوفه باشد؛ به این معنا که موقوفه خود به خود به فرزندش منتقل شود، باطل است؛ ولی اگر مرادش انتقال باشد وقف صحیح است؛ به این معنا که موقوفه وقف است بر فلان کس یا گروه و بعد از آنها بر فرزندی که از واقف به دنیا بیاید، یا تا زمانی که واقف فرزندی ندارد(1).

همچنین

«ادخال و اخراج»، «اجاره».

برای تبدیل عین «ابدال و استبدال»، «بیع».

برای تبدیل وقف منفعت به «انتفاع» «استغلال».

۱- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۲؛ مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۷۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۱؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۲، مسأله ۵۹.

تفضیل

تعریف

«تفضیل»، در لغت، مصدر فعل «فضّل» است. گفته می شود: «فضلتُ فلانا علی غیره»، یعنی او را ممتاز نمودم و حکم به برتری او کردم یا او را بر غیرش برتر نمودم. فضل و فضیلت نیز ضد نقص و نقیصه است(۱).

معنای اصطلاحی تفضیل در نظر فقیهان خارج از معنای لغوی آن نمی باشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

تفضیل گاهی واجب است مثل تفضیل سواره بر پیاده در تقسیم غنیمت(۳). و گاهی مکروه است مثل تفضیل بعضی از فرزندان بر بعضی دیگر در هدیه دادن(۴). و گاهی نیز حرام است مثل تفضیل میان همسران در سهم(۵).

تفضیل در وقف از دو ناحیه می باشد:

اول : تفضیل در مقدم داشتن بعضی از مستحقین بر بعضی دیگر در بخشیدن که چگونگی آن راجع به شرط واقف می باشد، مثل این که گفته باشد: بر زید، عمرو و بکر وقف نمودم و در دادن سهم با زید شروع شود. یا این که بگوید، بر

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «فضل».

۲- الفروق، قرافی، ج ۲، ص ۲۱۱ و بعد از آن.

۳- الحطاب، ج ۳، ص ۳۷۱.

۴- المغنی، ج ۵، ص ۶۶۴-۶۶۶.

۵- حاشیه ابن عابدین، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۲.

فلان طایفه وقف نمودم و با صالحترین آنها شروع شود(۱).

دوم : تفضیل در این باشد که به بعضی از مستحقین بیشتر از دیگران داده شود. اگر واقف این مسأله را شرط کرده باشد، مطابق شرط او عمل می شود، مثل این که واقف بگوید به فلانی نصف و فلانی یک سوم و دیگری یک ششم بدهید(۲).

ولی اگر واقف شرطی ذکر نکرده باشد، متولی می تواند چنانچه وقف بر فقرا باشد، نیازمندان را بر دیگران برتری دهد. یا کسی را که فرزند دارد بر کسی که فرزند ندارد برتری دهد. این کار طبق نظر متولی می باشد؛ چون هدف واقف احسان، ارفاق و بخشش به موقوف علیهم می باشد. لذا چنانچه در فقر با هم برابر باشند نزدیکترین آنها به واقف ترجیح داده می شود(۳).

امامیه

«استحقاق»، «ترتیب طبقات»، «تسویه».

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۲؛ الخرشی، ج ۷، ص ۹۲

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱ و ۵۱۳؛ الخرشی، ج ۷، ص ۱۵۰.

۳- الخرشی، ج ۷، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۴۲.

تفویض

تعریف

«تفویض»، در لغت، مصدر «فوّض» است. گفته می شود: «فوضت الی فلان الأمرَ» یعنی آن کار را به او واگذار نمودم و او را حاکم در آن قرار دادم(۱).

تفویض در وقف در بحث تولیت و نظارت مطرح می شود و مقصود از آن کنار کشیدن ناظر حق نظارت و محول ساختن آن به دیگری و جایگزین کردن او به جای خودش به طور مستقل می باشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان بر این اتفاق نظر دارند که هر کس ولایت اصلی بر وقف دارد - موقوف علیه باشد یا قاضی - حق دارد این ولایت را به کس دیگری که صلاح می داند واگذار نماید و از آن شانه خالی کند(۳).

ولی کسی که ولایت مشروط دارد فقها در جایز بودن تفویض او اختلاف نظر دارند.

بیشتر فقیهان معتقدند که متولی مشروط وقف حق ندارد نظارت بر وقف را به دیگری واگذار نماید، مگر این که این حق به صراحت از جانب کسی که او را

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «فوض».
۲- احکام الوقف فی الشریعه الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۳.
۳- احکام الوقف فی الشریعه الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۴.

متولی قرار داده است به وی داده شده باشد(۱).

حنفی ها برای ناظر (متولی) مجاز دانسته اند در صورتی که اداره وقف به طور عام به او واگذار شده باشد، آن را به کسی که صلاح می داند واگذار نماید.

ابن عابدین گفته است: چنانچه متولی بخواهد در زمان حیات و سلامتش کس دیگری را جای خودش بگذارد، جایز نمی باشد مگر این که تفویض تولیت به او به طور عام صورت گرفته باشد(۲).

دو حالت دیگر وجود دارد که حنفی ها برای ناظر (متولی) وقف مجاز دانسته اند که نظارت را به غیر خودش واگذار نماید:

الف – هرگاه واقف در مرض موت باشد، در این حالت می تواند، از باب وصیت، کار نظارت بر وقف را به هر کس بخواهد، واگذار کند. این گونه تفویض نیاز به اجازه قاضی ندارد؛ چون کسی که در حالت مرض تفویض کند، تولیت به او واگذار شده است، به منزله وصی می باشد و ناظر حق دارد که تولیت را برای غیر خودش وصیت نماید.

ابن عابدین می گوید: قیم و متولی نمی تواند از وظیفه نظارت شانه خالی کند مگر در مرض موت، به نحو وصیت کردن.

ب – این که متولی در حال سلامت، نظارت بر وقف را در دادگاه به غیر خودش واگذار نماید که اگر قاضی این تفویض را قبول و تأیید کند، صحیح می باشد و با تأیید قاضی حق متولی اولی ساقط می شود؛ زیرا خودش به نفع دیگری کنار کشیده است(۳).

۱- مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۸۳؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۵؛ و بنگرید به: احکام الوقف فی الشریعه الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- منحه الخالق علی البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳- منحه الخالق علی البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۵۳.

امامیه

از نظر فقهای شیعه متولی وقف نمی تواند تولیت موقوفه را به غیر خودش تفویض نماید، مگر در صورتی که واقف در ضمن اجرای صیغه وقف به او اجازه این کار را داده باشد. و تصریح کرده اند در این امر تفاوتی میان ناتوانی از تولیت و عدم آن نیست. ولی معتقدند که متولی می تواند کس دیگری را وکیل کند یا به حاکم وکالت دهد، البته در صورتی که واقف مباشرت او را شرط نکرده باشد(۱).

برخی از فقیهان امامیه هر چند که تفویض را جایز ندانسته اند، معتقدند متولی بعد از قبول تولیت می تواند خودش را عزل کند(۲) که در این صورت حاکم یا موقوف علیه عهده دار تولیت موقوفه می شود(۳). در مقابل، برخی این که متولی خودش را بعد از قبول عزل کند، مجاز ندانسته اند(۴).

ص:۱۶۸

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۱، مسأله ۱۳؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۹، مسأله ۸۵؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۵، سؤال ۲۰۱۳ و ص ۴۹۷، سؤال ۲۰۲۰.

۲- العروه الوثقی، ج ۳، ص ۲۲۹، مسأله ۶.

۳- مسالک الافهام، ج ۷، ص ۳۲۵.

۴- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۴۱۳؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۷۹، مسأله ۸۱؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۵، سؤال ۲۰۱۲.

تنجیز

تعریف

«تنجیز»، در لغت، چند معنا دارد: از جمله فنا و از بین رفتن، گفته می شود. «نجز الشی ء» آن گاه که فانی شود و از بین برود که به آن «ناجز» می گویند؛ از جمله قطع شدن، گفته می شود: «نجز الکلام» آن گاه که کلام قطع شود؛ از جمله حاضر بودن و مقدم داشتن یا عجله کردن، گفته می شود: «نجز الوعد» آن گاه که وعده حاضر شود [و تحقق یابد]؛ از جمله بر طرف شدن احتیاج، گفته می شود: «نجزت الحاجه» آن گاه که احتیاج برطرف شود.

فقیهان تنجیز را به معنای حاضر بودن و مقدم داشتن به کار می برند، یعنی به معنایی که مقابل «تعلیق» و «اضافه» است(۱).

خلاصه حکم فقهی

حکم تنجیز در وقف

فقیهان انواع تصرفات را به طور عام به دو دسته اصلی تقسیم می کنند، یک قسم تعلیق و اضافه را می پذیرد و قسم دیگر تعلیق و اضافه را نمی پذیرد؛ لذا تنها به صورت منجز واقع می شوند و اگر معلق یا مضاف شوند، باطل هستند.

وقف نیز از جمله تصرفاتی است که تعلیق و اضافه را نمی پذیرد و بر این

اساس شرط است که صیغه وقف منجز [وبالفعل] باشد به گونه ای که نه می تواند

ص:۱۶۹

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «نجز»؛ دستور العلماء، ج ۱، ص ۳۵۴؛ طلبه الطلبه، ص ۵۸.

به شرطی که وجود ندارد معلق شود و نه می تواند به زمان آینده اضافه شود. این، آن چیزی است که بیشتر فقیهان به آن اعتقاد دارند(۱).

البته وقف معلق بر فوت واقف را از این حکم عدم صحت وقف معلق بر شرطی در حیات واقف، استثنا کرده اند، مثل این که بگوید: اگر مُردم این زمینم وقف بر فقراست. این نوع وقف معلق، بنابر این که وصیت به وقف است، صحیح می باشد نه بنابر وقف بودن به هنگام فرا رسیدن موعدش. به همین خاطر در آن از هر جهت حکم وصیت جاری می شود(۲).

فقیهان برای این استثنا به روایتی استناد کرده اند که در آن آمده است که عمر وصیت کرد و از جلمه وصیتش این بود، این وصیت بنده خدا عمر، امیرالمؤمنین است اگر حادثه ای برایش پیش آید ثمغ(۳) صدقه است(۴).

مالکی ها معتقدند که صیغه وقف تعلیق و اضافه را می پذیرد و تنجیز شرط در صحت وقف نمی باشد؛ لذا چنانچه واقف بگوید: اگر زید بیاید این خانه ام وقف فلان چیز است. اگر زید بیاید این وقف لزوم می یابد(۵).

امامیه

بیشتر فقیهان امامیه تنجیز را از جمله شرایط صحت وقف دانسته اند(۶).

همچنین

«تعلیق».

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۰.
۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۲؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۰-۲۵۱.
۳- «ثمغ» زمین و ملکی بوده در مدینه متعلق به عمر که آن را وقف کرده. معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۴.
۴- السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۰.
۵- حاشیه الدسوقی بر الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۷؛ الخرشی شرح خلیل، ج ۷، ص ۹۱.
۶- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۴؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۲؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۵۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۵، مسأله ۲۲.

جهت

تعریف

«جهت»، در لغت، اصلش «وجه» و به معنای جلوی هر چیز است. گفته می شود: «وجّهت الشیء» یعنی: آن را بر یک سمت و جهت قرار دادم. «وجهه» هر جایی که به آن روی آوری. واو [وجه] حذف می شود و «جهه» گفته می شود، مثل عده [که اصلش وعد بوده است].

در آیه شریفه «فَثَمَّ وَجْهُ اللّه»(1) وجه اللّه یعنی جهت خدا که شما را به آن فرمان داده است. جهت بر جانب و ناحیه نیز اطلاق می شود. همچنین بر جایی که انسان روی کرده، قصد آن را می کند.

جمع جهت، «جهات» است(2).

معنای اصطلاحی «جهت» خارج از معنای لغوی آن نیست؛ لذا جهت قبله یا جهت کعبه، ناحیه و موضعی است که نمازگزار در نمازش رو به آن کرده، آهنگ آن را می کند.

علما در تفسیر آیه شریفه «وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»(3) گفته اند که

مراد از «شطر» جهت و ناحیه است(4).

بر این اساس جهت وقف همان موقوف علیه است که واقف قصدش را

1- بقره / 115.

2- المصباح المنیر؛ المعجم الوسیط؛ گزیده الصحاح، ذیل مادّه «وجه».

3- بقره / 144. (و هر جا بودید روهای خود را سوی آن (مسجدالحرام) کنید).

4- تفسیر قرطبی، ج 2، ص 159.

می کند، ولی فقها غالبا کلمه جهت را در وقف به صورت مضاف با کلمات برّ، خیر، قربت و عامه به کار می برند و مقصودشان موقوف علیه غیر معینی است که دوام داشته، منقطع نمی شود، مانند فقرا، مساکین، کاروانسراها، درراه ماندگان و مانند اینها.

در شرح المنهاج آمده است: در وقف بر جهت عام، مثل فقرا یا مسجد و کاروانسرا، قبول شرط نمی باشد(۱).

حصفکی گفته است: انتهای وقف بر جهت عبادتی قرار داده می شود که منقطع نمی شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

میان فقیهان در این باره اختلافی وجود ندارد که وقف بر جهتی که منقطع نمی شود، مثل فقیران، عالمان، درراه ماندگان ومانند ایشان، وقفی صحیح و دائمی است.

بیشتر فقیهان شرط کرده اند که وقف باید در نهایت به جهتی غیر منقطع بازگردد؛ لذا چنانچه واقف بگوید، زمینم برای یک سال وقف بر زید سپس بر فقرا می باشد این وقف صحیح بوده، شرایط مورد نظر واقف در آن لحاظ می شود؛ زیرا آخر وقف فقرا هستند که جهتی غیر منقطع است.

ولی اگر نگوید: «سپس بر فقرا» از نظر بیشتر فقیهان وقف باطل می شود؛ زیرا تأبید در آن شرط است(۳). تفصیل را در اصطلاح «تأقیت» بنگرید.

بیشتر فقها معتقدند چنانچه وقف بر جهتی غیر معین مثل فقرا و طالبان علم یا به جهتی که قبول در آن متصور نیست باشد مثل مساجد و پلها، نیاز به قبول

ص:۱۷۲

۱- شرح المنهاج به همراه حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲- رد المختار، ج ۳، ص ۳۶۵.

۳- رد المختار، ج ۳، ص ۳۶۶؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۵؛ مطالب اولی النهی، ج ۴، ص ۲۹۴.

ندارد. ولی هرگاه بر معین باشد نیاز به قبول موقوف علیه دارد(۱). تفصیل آن را در اصطلاح «قبول» ببینید.

ص:۱۷۳

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۵۳؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۵، ص ۶۰۱.

حجر

تعریف

«حَجْر»، در لغت، به معنای منع کردن است. گفته می شود: «حَجَرَ علیه» یعنی او را از تصرف منع کرد. به آن شخص، «محجور علیه» [یعنی، بازداشته شده] می گویند. مصدر آن نیز «حَجْر» است(۱).

«حجر» در اصطلاح عبارت است از منع کردن از تصرفات مالی؛ خواه این منع برای رعایت مصلحت غیر محجور علیه تشریع شده باشد مثل حجر بر شخص ورشکسته به نفع طلبکاران، خواه برای مصلحت شخص محجور علیه، مثل حجر بر دیوانه و صغیر و سفیه(۲).

خلاصه حکم فقهی

مشروعیت حجر: حجر از امور مشروع در فقه اسلامی است و مشروعیت آن با کتاب و سنت ثابت شده است: دلیل قرآنی آن آیه شریفه «وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّه ُلَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفًا»(۳) است؛ دلیل روایی آن نیز این روایت کعب بن مالک(رض) است که پیامبر صلی الله علیه و آله

اموال معاذ(رض) را بر او حجر کرد و برای ادای دینی که بر عهده اش

۱- القاموس المحیط؛ لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «حجر».

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۵؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۴۱۶-۴۱۷.

۳- نساء / ۵. (اموالتان را که خدا قوام کار شما کرده به کم خردان مدهید از آن روزیشان دهید و بپوشانید و با آنها سخنی پسندیده گویید).

بود، فروخت(۱).

وقف محجور علیه

در فقه اسلامی اصل بر این است که محجور علیه ممنوع از تصرفات مالی می باشد. و به دنبال آن فقیهان تصریح کرده اند که وقف شخص محجور علیه صحیح نمی باشد، چه این حجر بر شخص به خاطر سفاهت و غفلت باشد و چه به خاطر دَیْن؛ زیرا وقف از باب تبرّعات است و تبرعات نیز عموما صحیح نیستند مگر همراه با رشد و این امر (رشد) در محجور علیه به سبب سفاهت و غفلت منتفی می باشد و منع کردن محجور علیه به سبب دَیْن، از تبرع نیز به خاطر حفظ حقوق طلبکاران می باشد.

کمال بن همام می گوید: از شرایط وقف این است که [واقف] محجور علیه

نباشد، حتی اگر این حجر بر شخص به این جهت باشد که مالش از ملکیتش خارج نشود تا به طلبکاران یا خودش ضرر نزند(۲).

امامیه

بیشتر فقیهان شیعه بلوغ، عقل و جواز تصرف را از شرایط واقف ذکر کرده اند(۳). به تصریح محقق حلی رفع حجر متوقف بر بلوغ و رشد است(۴) و این فرمایش ایشان مؤیّد نظر مرحوم صاحب جواهر است مبنی بر این که چه بسا

۱- دار قطنی در سننش این روایت را آورده است. چاپ دار المحاسن، ج ۴، ص ۲۳۱؛ همچنین بنگرید به: مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۱۷.

۳- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قواعد الاحکام، به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۶. البته ایشان در تحریر شرط مالکیت را نیز ذکر کرده است ج ۳، ص ۲۹۵؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۷۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۰؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳.

شرط جواز تصرف از دو شرط دیگر کفایت کند(۱). به این معنا که عدم بلوغ و

عقل موجب عدم جواز تصرف و محجور بودن فرد می باشد.

بر این اساس فقیهان شیعه وقف بچه هر چند به ده سالگی رسیده باشد، مجنون و محجور علیه به خاطر ورشکستگی یا سفاهت را نافذ ندانسته اند(۲).

مرحوم صاحب عروه با توجه به نافذ بودن وصیت بچه ده ساله وصیت به وقف را نیز جایز دانسته است(۳).

نسبت به مجنون نیز علامه حلی آن را به صورت مطلق ذکر کرده است(۴)؛ صاحب مفتاح الکرامه آن را به مجنون مطبق مقید کرده است(۵)؛ ولی مرحوم

صاحب جواهر مجنون مطبق و ادواری هر دو را ذکر کرده است(۶).

در محجور علیه نیز برخی گفته اند: در حجر به سبب ورشکستگی اگر طلبکاران اجازه دهند وقف مفلس، جایز می باشد. در حجر به سبب سفاهت نیز اگر ولی اجازه دهد وقف سفیه اگر همراه با مصلحت باشد، صحیح می باشد(۷).

یادکردنی است که برخی با توجه به همین شرایط مورد نظر در واقف، وقف غافل، ساهی، سکران(۸)، نائم، لاعب، عابث و بیهوش(۹) را جایز ندانسته اند.

همچنین است وقف مُکره و فضولی(۱۰).

ص:۱۷۶

۱- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۳.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۳.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۴- قواعد الاحکام، ج ۹، ص ۳۶.

۵- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۷۷.

۶- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۳.

۷- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۶؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۷۷.

۸- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۵.

۹- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۷۷.

۱۰- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۶.

حصّه

تعریف

«حصه»، در لغت، به معنای سهم غذا، آب، زمین و غیر اینها می باشد. «أحصّه» یعنی سهمش را به او داد. «تحاص القوم» یعنی سهامشان را تقسیم کردند(۱).

بنابراین، حصه و نصیب در لغت به یک معنایند.

فقیهان نیز لفظ حصه و نصیب را به یک معنا به کار می برند و این در سخنانشان جاری است و به همین جهت گاهی لفظ حصه و گاهی لفظ نصیب را در تعبیراتشان به کار می برند.

خلاصه حکم فقهی

حصه در وقف به دو معنا به کار می رود:

اول: مراد از حصه سهم موقوف علیه از محصول می باشد. میزان این حصه گاهی از طرف واقف مشخص شده است، به صورت جدا باشد یا در ضمن سهم بقیه، مثل این که واقف شرط کند از عواید وقفش میزان مشخصی برای سه فرد معین و پس از آنها برای فرزندانشان خرج شود(۲). همچنین است اگر واقف بگوید به فلانی از محصول وقف هر سال فلان مقدار بدهید(۳).

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «حصص».

۲- تحفه المحتاج، ج ۲، ص ۳۲۵.

۳- منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۱.

گاهی اوقات واقف حصه موقوف علیه را از عین موقوفه تعیین نمی کند، ولی برایش سهم معینی از عواید قرار می دهد، مثل این که برای یکی نصف، دیگری یک سوم و آخری یک ششم قرار دهد(۱).

دوم: این که حصه به معنای موقوفه یا محصول آن باشد که برای طبقه ای از طبقات در نظر گرفته می شود، مثلاً ـ هر کس چیزی را برای فرزندانش وقف کند سهم آنها حصه نامیده می شود که همان موقوفه یا محصول آن می باشد. یا این که فردی بر زید و بکر و عمرو و خالد و بعد از آنها بر فرزندانشان به ترتیب طبقات وقف نماید، بعد یکی از مستحقین طبقه اول – همان موقوف علیه ی که پیش از این نامشان ذکر شد – بمیرد و [جایگزین و] فرعی نداشته باشد تا در استحقاق دنبال او بیاید، در این فرض سهم او به اصل وقف باز می گردد که همان حصه به معنای موقوفه می باشد و سهم میت میان بازماندگان از اهل حصه ای که او نیز در آن سهیم بوده است توزیع می شود.

فقیهان در کیفیت بازگشت سهم فرد متوفّا اختلاف نظر دارند که آیا به فرزندش می رسد یا به اصل حصه ای که او سهیم در آن بوده است باز می گردد یا این که برای طبقه دوم می باشد؟ البته این در صورتی است که متنی از واقف در دست نباشد که نشان دهد سهم کسی که از مستحقین می میرد به چه کسی می رسد. از این جمله است آنچه که در شرح منتهی الارادات آمده است: اگر واقف بر تعدادی معین مثل دو نفر و بیشتر و بعد از آنها بر مساکین وقف کند. سپس بعضی از آنها بمیرد سهمش به بقیه می رسد؛ زیرا آن باقیمانده از کسانی است که وقف ابتداءا بر آنها صورت گرفته است و استحقاق مساکین مشروط به انقراض کسانی است که واقف [در ابتدا] معین کرده است، چون وقف با حرف عطف «ثم» [به معنای سپس یا بعد] مرتب شده است، لذا هرگاه همه بمیرند وقف به مساکین

ص:۱۷۸

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱.

می رسد(۱).

حنفی ها گفته اند: هر کس از مستحقین که بمیرد، چنانچه واقف وضعیت سهم او بعد از مرگش را مشخص نکرده باشد، بر بقیه مستحقین تقسیم می شود(۲).

مالکی ها معتقدند اگر واقف بر دو فرد معین مثل زید و عمرو و بعد از آن دو بر فقرا وقف نماید. چنانچه یکی از آن دو نفر بمیرد، ابن رشد گفته است سهم آن کس که مرده است به فقرا می رسد، ابن الحاج گفته است سهمش به مصاحب او (نفر دیگر) می رسد و بعد از مرگ مصاحب به فقرا باز می گردد(۳).

امامیه:

اشتراک، ترتیب طبقات

ص:۱۷۹

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۷.

۲- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۴۴.

۳- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۶.

حیازت

تعریف

«حوز»، در لغت، به معنای جمع کردن و ضـمیمه ساختن است. و هر کس چیزی از مال و غیر آن را به خودش ضمیمه کند می گویند: «اجازه» یعنی حائز آن شد(۱).

«حیازت» در اصطلاح عبارت است از دست گذاشتن بر چیزی و مسلط شدن بر آن، و مرادف «قبض» می باشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

«حیازت» گاهی از راهی غیر مشروع، مثل غصب و دزدی، صورت می گیرد؛ گاه از راه مشروع، مانندِ احیاء زمین موات و صید کردن؛ یا از طریق عقـد مثل این که خریـدار شـی ء فروخته شـده را بگیرد؛ و کسـی که به او هـدیه شده است هدیه را دریافت کند؛ و موصی له مورد وصیت را در اختیار بگیرد.

برای [حصول] حیـازت با گذاشـتن دست و تصـرف، به موارد زیر اسـتدلال می شود: سـکونت در خانه؛ سوار شـدن بر حیوان؛ پوشیدن لباس؛ خراب کردن؛ ساختن؛ بهره بردن، مثل اجاره دادن حیوان و گرفتن اجاره؛ و دیگر تصرفاتی که

۱- المصباح المنیر؛ لسان العرب، ذیل مادّه «حوز».

۲- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۲۳۳؛ القوانین الفقهیه، ص ۳۲۸.

بر حیازت دلالت می کند(۱).

حیازتِ به معنای قبض در تصرف تأثیرگذار است و به همین جهت از نظر بیشتر فقیهان فروختن جنس، قبل حیازت آن، یعنی قبض آن جایز نمی باشد؛ به دلیل این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که هرگاه چیزی خریدی تا زمانی که قبضش نکرده ای آن را نفروش(۲).

حیازت موقوفه

فقیهان در شرط بودن حیازت و قبض موقوفه به شرح ذیل اختلاف نظر دارند:

شافعی ها و حنبلی ها و ابو یوسف از فقیهان حنفی معتقدند که برای لزوم وقف، خروج موقوفه از دست واقف و حیازت (دست گذاشتن) موقوف علیه شرط نیست، البته در صورتی که موقوف علیه معین باشد یا در صورت غیر معین بودنِ موقوف علیه مثل فقرا، ناظر (متولی) آن را اجازه داده باشد. در این حال وقف به مجرد ایجاب از طرف واقف لزوم می یابد [و نیاز به قبول ندارد]. این عدم اشتراط به دو دلیل است یکی اقتدا به عمر بن خطاب که روایت شده است وقفش تا زمان موت در اختیار خودش بود و تولیت آن را خودش بر عهده داشت. دیگر آن که وقف تبرع است و فروش و هدیه دادن آن ممنوع می باشد؛ لذا به مجرد بیان لفظ، لزوم می یابد.

از نظر ابو حنیفه و محمّد حیازت در وقف مثل زکات و صدقه شرط می باشد.

مالکی ها نیز حیازت را شرط دانسته، می گویند: چنانچه واقف قبل از حیازت (قبض) موقوفه توسط موقوف علیه، ورشکست شود یا به مرض موت دچار

۱- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- این حدیث را احمد بن حنبل در مسندش، ج ۳، ص ۴۰۲، چاپ میمنیه آورده است؛ البدایع، ج ۵، ص ۲۳۴؛ المهذب، ج ۱، ص ۲۶۹؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۱۸۷.

شود یا بمیرد، وقف باطل می شود.

تمام فقیهان در وقف مساجد، پلها، چاهها و مقابر آزاد گذاشتن آنها جهت استفاده مردم را کافی [در قبض] می دانند؛ لذا به مجرد تخلیه آنها وقف لازم می شود(۱).

تأثیر حیازت موقوفه در ادعای ملکیت وقف

حیازت در ادعای ملکیت تأثیر دارد؛ هر کس چیزی در اختیار داشته باشد و در آن تصرفِ مالکانه داشته باشد، این حیازت ناقل [و سبب] ملکیت نیست بلکه دلیل [و اماره] بر آن محسوب می شود.

به همین دلیل فقها ذکر کرده اند که هر کس چیزی را برای زمان معینی - فقیهان در تمدید آن اختلاف نظر دارند - در اختیار داشته باشد و در آن تصرف مالکانه داشته باشد، ادعای ملکیت آن شی ء بعد از گذشت آن مدتِ مشخص پذیرفته نمی شود؛ و این به جهت مرور زمان [بر ملکیت سابق] است؛ [استصحاب ملکیت سابق می شود].

ولی این مسأله بر ادعای وقف منطبق نمی باشد بلکه هر کس نسبت به چیزی که در اختیار دیگری است ادعا کند به این که آن شی ء موقف است این ادعا هر اندازه هم که مدت حیازت طول کشیده باشد، پذیرفته می شود(۲).

امامیه

چنانچه ملکی در اختیار کسی باشد و او به عنوان ملکیت مشغول به تصرف در آن باشد، ولی دانسته شود که در سابق وقف بوده است یا این که کسی ادعا کند

۱- البدایع، ج ۶، ص ۲۱۹؛ جواهر الإکلیل، ج ۲، ص ۲۰۶؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲- حاشیه ابن عابدین، ج ۴، ص ۳۴۲؛ منح الجلیل، ج ۴، ص ۳۳۷؛ فتح العلی، مالک، ج ۲، ص ۳۲۱، چاپ دار المعرفه.

که آن ملک نسل به نسل وقف بر پدرانش بوده است و این مطلب را در حضور

حاکم نیز اثبات نماید، نمی توان به وقفیت آن حکم کرد و از مالک فعلی آن گرفت؛ بلکه می بایست ثابت شود که در حال حاضر نیز وقف بوده، فرد مذکور آن را غصب کرده است؛ زیرا در تعارض ید متصرفه فعلی با استصحاب ملکیت یا ید گذشتگان، ید فعلیه مقدم می باشد.

البته اگر ذوالید اقرار کند که ملک مورد ادعا سابقا وقف بوده و او بعد از حصور جواز بیع آن را خریده است، حکم ید او ساقط می شود. ولی اگر ادعا کند که پدر یا جدش آن را خریده اند، می توان گفت قول او مقدم می باشد(۱).

برای بحث «قبض» «تخلیه».

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۰، مسأله ۶۴؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۱، مسأله ۹۵. البته ایشان عبارت پایانی که «ولی اگر ادعا کند...» را ندارند بلکه بجایش گفته اند: «ملک از او گرفته می شود و با اثبات وجود جواز بیع و وقوع فروش آن ملکیت او ثابت می شود».

خیرات

تعریف

«خیر»، در لغت، ضد «شرّ» و جمع آن «خیور» است.

«خیرات»، در لغت، جمع «خَیْره» به معنـای فزونی از هر چیز می باشـد. «خَیْره» مؤنث است. گفته می شود: «رجـل خَیْر و خَیِّر» و «امرءه خَیْره و خَیّره»(۱) [به معنای کسی که بسیار کار خیر انجام می دهد.]

«خیرات» در اصطلاح فقیهان اسمی است شامل تمامی ابواب عمومی خیر(۲).

خلاصه حکم فقهی

از کلام بهوتی، از فقیهان حنبلی، فهمیده می شود که وقف بر فرد یا گروه معین از باب خیرات محسوب نمی شود(۳).

متولی فروش وقف بر خیرات کیست؟

فقیهان در متولی فروش موقوفه، در مواردی که فروش آن جایز است، میان وقف بر راههای خیر و غیر آن فرق گذاشته اند.

لذا [گفته اند] وقف بر راههای خیر مثل مساکین، مساجد، پلها و مانند آنها را

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «خیر».

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۵.

تنها حاکم می فروشد - البته در حالتهایی که فروششان جایز می باشد - ولی اگر وقف بر راههای خیر نباشد، مثل وقف بر فرد یا جماعتی معین یا هر کس که امامت نماز مسجد یا اذان گفتن در مسجد را برعهده دارد یا در مسجد نماز می خواند و مانند اینها، متولی خاص آنها می تواند بدون مراجعه به حاکم آن را بفروشد، هر چند احتیاط در این است که از حاکم اجازه بگیرد(۱).

امامیه

نسبت به متصدی فروش مال وقف آرای فقیهان امامیه مختلف است که برخی از محققین آنها را در پنج قول به شرح ذیل دسته بندی کرده اند:

۱. متولی بیع وقف در مرحله اول، ناظر خاص است و اگر وقف ناظر خاص نداشت نوبت به موقوف علیه می رسد. البته در صورت غیر محصور بودن موقوف علیه متصدی بیع ناظر عام (حاکم) خواهد بود.

۲. اگر وقف دارای ناظر شرعی باشد، او متولی بیع خواهد بود؛ در غیر این صورت، نوبت به حاکم می رسد و در صورت فقدان این دو آحاد مؤمنین این وظیفه را برعهده خواهند گرفت.

۳. موقوف علیه متصدی بیع وقف است.

۴. متولی بیع وقف بطن موجود به همراه حاکم است.

۵. متصدی بیع حاکم است و متولی و موقوف علیه هیچ یک حق تصدی این امر را ندارند(۲).

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲- ر.ك: وقف در فقه اسلامی، محمّد حسن حائری، ص ۳۴۰-۳۴۳.

دَین

تعریف

«دَین»، در لغت، مصـدر فعل «دان یَـدین» است. هرگاه کسـی از دیگری قرض کند، گفته می شود: «دان الرجل» که مصدر آن «دَین» است. هرگاه با کسی به صورت دَین معامله کنی؛ قرض بدهی یا بگیری گفته می شود: «دانیت فلانا». «أدنْتهُ» نیز یعنی: به او قرض دادم و دَینی به او دادم(۱).

در المصباح المنیر آمده است: دَین در لغت یعنی قرض و بهای جنس فروخته شده(۲).

فقیهـان برای معنای اصـطلاحی دین تعریفهای مختلفی ذکر کرده انـد. بهترینِ آنها این است که دَین عبارت است از لزوم حقی بر ذمه فرد. و این حقوق مالی و غیر مالی، هر دو، را شامل می شود. مثل نمازی که قضا شده و زکات و روزه و غیر اینها؛ چنان که هر آنچه را که به سبب قرض یـا فروش یـا اجـاره یـا اتلاـف یا جنایت وماننـد آنها بر ذمه فرد ثابت می شود، نیز شامل می شود(۳).

«دائن»، کسی که قرض و دین را داده است، طلبکار.

مَدین، کسی که قرض و دَین بر عهده اوست، بدهکار.

مدین مستغرَق، کسی که دَین تمام اموالش را دربر گرفته است.

۱- لسان العرب؛ معجم مقاییس اللغه، ذیل مادّه «دین».

۲- المصباح المنیر، ذیل مادّه «دین».

۳- فتـح القدیر، ج ۳، ص ۲۰؛ العنایه علی الهـدایه، ج ۶، ص ۳۴۶؛ الفروق، قرافی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ نهـایه المحتاج، ج ۳، ص ۱۳۰؛ القواعد، ابن رجب، ص ۱۴۴.

[همچنین] دین به اعتبارهای مختلف به اقسام متنوعی تقسیم می شود. مثلاً به اعتبار قوت و ضعفش به دو دسته تقسیم می شود:

۱. دین صحت [و سلامت]: دینی است که در حال صحت و سلامت انسان، با اقرار یا به سبب معاملات مالی وی مثل قیمت جنس فروخته شده، ذمه او را مشغول می سازد.

۲. دین مرض: دینی است که با اقرار انسان در مریضی منجر به مرگ وی لزوم می یابد.

دین همچنین به اعتبار تعلقش به ذمه تنها یا ذمه و عین هر دو، به دو نوع تقسیم می شود:

۱. دین مطلق: دینی است که قیدی ندارد و تنها بر ذمه فرد است.

۲. دین موثق: دینی است که بر ذمه فرد است و تأکید بر استیفای آن از عینی مالی می باشد مثل رهن [که شخص مرتهن می بایست دینی را که بر عهده راهن

دارد از مورد رهن برداشت کند].

خلاصه حکم فقهی

فقیهان بر صحت وقف شخص مدیون، در صورت عدم احاطه دین بر تمام اموالش یعنی در حالتی که دینش مستغرق نباشد، اتفاق نظر دارند. و البته این امر تنها به مقداری می باشد که از دینش اضافه است؛ چون تصرفات مدیون در اموالِ زیادتر از دینش صحیح و نافذ می باشد.

ولی درباره حکم وقفِ مدیونی که دینش تمام مالش را فرا می گیرد آرای فقیهان به شرح ذیل مختلف است:

بیشتر فقیهان معتقدند که وقف شخص مدیون، قبل از این که محجور علیه شود و در حال سلامتش، صحیح و نافذ بوده، طلبکاران حق ندارند آن را نقض کنند. حتی حنفی ها گفته اند: وقف مدیون سالم صحیح است هر چند قصدش از

وقف تأخیر در پرداخت دیونش باشد؛ چون یکی این که وقف مصادف با ملکیتش بوده است و دیگر آن که به هنگام صحت وقف حق طلبکاران به آن عین تعلق نگرفته بود(۱).

حنبلی ها بر صحت وقف شخص مدیون - بدون فرق گذاشتن بین این که دینش مستغرق یا غیر مستغرق باشد - استدلال کرده اند به این که انسان گاهی از روی محبت بر غیر خودش وقف می کند یا از ترس فروشِ مالی بعد از مرگش و تلف کردن پول آن [توسط فرزندان]، آن را بر فرزندانش وقف می کند یا این کار را از ترس این که محجور علیه شود و آن مال را برای پرداخت دیونش بفروشند، انجام می دهد(۲) [و وقف در تمام این موارد صحیح می باشد].

ولی بعضی از فقیهان حنفیه گفته اند: هرگاه شخص مدیون بر فرزندانش وقف کند و از [پرداخت] دیون فرار کند، این وقف صحیح نبوده، لازم نیست. قضات نیز نمی توانند درباره آن حکم کرده، وقف را به میزانی که در مقابل دین مشغول شده، ثبت نمایند(۳).

قریب به این معنی است آنچه که صدقه می دهد، برای خودش یا پرداخت نفقه اهل و عیالش یا پرداخت دینی که آن صدقه کفافش را می دهد، نیاز داشته باشد ولی آن مال را صدقه بدهد یا ببخشد یا وقف نماید، هیچ چیز نمی تواند عدم صحت این تصرفات را توجیه نماید، چون او با این کار می خواهد مانع از پرداخت حق طلبکاران شود و [حق] اهل و عیالش را ضایع سازد حال آن که همین گناه برای انسان کافی است که اهل و عیالش را ضایع کند(۴).

مالکی ها معتقدند در وقف شخص مدیون در حال سلامتش طلبکار حق دارد

۱- رد المختار، ج ۳، ص ۳۹۵؛ شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۴۹۰؛ الاسعاف، ص ۹؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۴.

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۰.

۳- رد المختار، ج ۳، ص ۳۹۵.

۴- الفواکه العدیده، ج ۱، ص ۴۳۵.

آن را باطل کند و در مقابل دینش بگیرد؛ چنان که می تواند آن را تأیید کند، به هر حال مخیر است چون حق اوست(۱).

این، به این معناست که وقف مدیون صحیح است ولی متوقف بر اجازه طلبکار است و البته اینها در صورتی است که وقف مدیون قبل از حَجر بر او باشد ولی بعد از حَجر، از دیدگاه عامه فقها، وقف مدیون صحیح نمی باشد.

امامیه

فقهای امامیه بالاتفاق وقف دین را جایز نمی دانند خواه دین مدت دار باشد یا مدت آن رسیده باشد خواه شخص ثروتمند باشد یا در مضیقه مالی باشد(۲).

۱- حاشیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۱.

۲- ر.ک: قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۲؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۱۸؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۴.

ذرّیه

تعریف

«ذَر»، در لغت، به معنای نسل است. «ذریه» نیز از «ذر» گرفته شده و همان فرزندان کوچک انسانند. ذریه انسان به فرزندان او گفته می شود. جمع آن «ذراری» و «ذریات» است(۱).

خلاصه حکم فقهی

در میان فقیهان در این مسأله اختلاف نظری وجود ندارد که لفظ ذریه فرزندان دختر و پسر، هر دو، را شامل می شود. همچنین اختلافی نیست در این که این لفظ نوه های پسری را نیز شامل می شود.

ولی در دخول نوه های دختری در لفظ ذریه آرای فقیهان مختلف است.

مثلاً چنانچه واقف بگوید: «بر ذریه ام وقف کردم» آیا نوه های دختری نیز مستحق این وقف هستند یا خیر؟

بیشتر فقیهان حنفی و مالکی و شافعی و ابوبکر و عبداللّه بن حامد از فقیهان حنبلی معتقدند وقف بر ذریه، نوه های دختری را هم شامل می شود؛ زیرا دختران فرزندان واقف و فرزندان آنها نیز در حقیقت فرزندان او می باشند؛ لذا واجب است که آنها نیز در وقف داخل شوند؛ چون لفظ ذریه آنها را شامل می شود. دلیل صحت این نظر آیه شریفه سوره انعام است: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمنَ» تا «و

۱- المصباح المنیر؛ مختارالصحاح ، ذیل مادّه «ذری».

عیسی» [(۸۴ و ۸۵)] که عیسی بن مریم علیهماالسلام را از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلامشمرده است. [حال آن که از طرف مادر منسوب است].

حنابله، در نظری که ابن رشد مالکی نقل کرده است، معتقدند که در وقف بر ذریه نوه های دختری داخل نمی شوند و مستحق چیزی از وقف نمی شوند مگر این که قرینه بر آن وجود داشته باشد.

امامیه

ذیل اصطلاح «ترتیب طبقات» گذشت که در دیدگاه فقیهان امامیه وقف بر ذریه مذکر و مؤنث و طبقات سابق و لاحق همه را دربر می گیرد.

ولی چنانچه واقف در وقف بگوید: «من انتسب الیَّ منهم»؛ هر کس از ناحیه اولاد به من منسوب است، این وقف نوه های دختری را دربر نمی گیرد(۱). و چنان که مرحوم صاحب جواهر گفته است، می توان ادعا کرد که همه فقهای شیعه بر این مطلب اجماع دارند(۲).

البته صاحب عروه استثنایی ذکر کرده است که اگر واقف از باب اجتهاد یا تقلید معتقد باشد که انتساب از طرف مادر هم کفایت می کند نوه های دختری نیز داخل در وقف می شوند(۳).

۱- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۹۲؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۳.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۶.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۱، مسأله ۱۷.

ذمّه وقف

تعریف

«ذمّه»، در لغت، به معنای تعهد کردن است و در فرمایشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذمه به امان دادن تفسیر شده است: «ذمه مسلمانان یکی است و اگر کمترین آنها هم به کسی امان دهد برای همه لازم الاجرا است»(۱).

«ذمّه» به معنای ضمانت کردن نیز می باشد؛ مثلاً چنانچه بگویی: «فی ذمتی کذا» یعنی: فلان چیز در ضمانت من است یا آن را ضمانت می کنم.

ذمه مفرد و جمع آن «ذِمَم» است(۲).

ذمه در اصطلاح عبارت است از صفتی که با آن انسان، شایسته آنچه که له یا علیه اوست، می شود، یعنی شایسته چیزی می شود که له یا علیه او واجب می شود.

بر این اساس اهلیت نشانه وجود ذمه است و ذمه و اهلیت هر دو از خصوصیات انسان به شمار می روند که برای غیر او ثابت نمی شوند(۳).

خلاصه حکم فقهی

ذمه ای که انسان به آن متصف می شود از صفات شخصی - حقیقی می باشد؛

ص:۱۹۲

۱- این حدیث را بخاری نقل کرده است [رک] فتح الباری، ج ۱۲، ص ۴۲.

۲- المصباح المنیر؛ الصحاح؛ لسان العرب، ذیل مادّه «ذمم».

۳- التعریفات، جرجانی؛ التلویح علی التوضیح، ج ۲، ص ۱۵۳؛ کشف الاسرار، ج ۴، ص ۲۳۹؛ حاشیه الجمل، ج ۵، ص ۲۰۵؛ نهایه المحتاج، ج ۸، ص ۷۵-۷۶.

لـذا ذمه انسان ذمه ای حقیقی است که از بـدو تولد او شـروع می شود در نتیجه ملکیت زمین برای جنین نیز ثابت می شود؛ آن طور که در ارث است. این ذمه، در طول زنـدگی انسان همراه او می باشـد و با موت او ذمه اش نیز به پایان می رسـد؛ زیرا بعد از وفات او ذمه اش نیز بقایی ندارد.

البته بیشـتر فقیهـان معتقدنـد که ذمه بعـد از مـوت نیز بـاقی می مانـد تـا این که حقـوق متعلق به ترکه تسویه شود و دیون میّت پرداخت شود(۱).

ذمه ای که طبق نظر بیشتر فقیهان بعد از موت نیز باقی می ماند، ذمه ای حکمی یعنی، اعتباری است نه حقیقی.

فقیهان وصیت و وقف بر مساجد و جهاتی چون فقیران، حفر قبر و ساختن پل را مجاز دانسته اند؛ زیرا این احکام بر اساس ذمه و اهلیت به معنای حقیقی استوار نمی باشد، بلکه بر اساس ذمه اعتباری و اهلیت فرضی می باشد.

بر این اساس موقوفه، ذمه و اهلیتی به معنای حقیقی نـدارد؛ بلکه ذمه اش اعتباری و اهلیتش حکمی می باشد؛ زیرا وقف هویت خاص خودش را داشته، جدای از املاک واقف می باشد.

این موقوفه هم حقوقی دارد و هم واجبـاتی بر عهـده اش می باشـد، مثلاًـ آنچه که برای سـکونت وقف شـده است عمارتش بر کسـی که در آن سکونت دارد واجب می باشد. این حق برای چه کسی واجب می شود؟ این حق برای انسانی خاص که ذمه و اهلیت حقیقی دارد، واجب نمی شود بلکه به نفع جهت وقف وجوب می یابد.

مثال دیگر تعمیر عین موقوفه است که در [عهده] محصول آن واجب

می شود؛ یعنی بر وقف واجب می شود نه انسانی که ذمه و اهلیت حقیقی دارد.

بنابراین روشن می شود که وقف اهلیت این را دارد که له یا علیهش چیزی

۱- در این بـاره بنگریـد: الحطاب، ج ۶، ص ۳۶۸؛ جواهر الاکلیـل، ج ۲، ص ۳۱۷؛ روضه الطـالبین، ج ۶، ص ۱۱۶؛ المغنی به همراه الشرح الکبیر، ج ۶، ص ۴۳۶.

واجب شود، و ذمه و اهلیت اعتباری دارد.

همان طور که قوانین موضوعه، شخصیت اعتباری را به رسمیت می شناسد، فقه اسلامی نیز وقف را شخصیتی اعتباری به شمار می آورد مثل جهت وقف که حقوقی دارد و واجباتی بر عهده اش می باشد.

فقه اسلامی در این مسأله با قوانین مدنی جدید که وقف را از اشخاص اعتباری و دارای ذمه مالی مستقل قرار می دهد هماهنگ است(۱).

امامیه:

«استدانه».

ص:۱۹۴

۱- در این باره بنگرید؛ مجموعه القوانین المصریّه المختاره من فقه الاسلامی، شیخ محمّد احمد فرج السنهوری بخش سوم درباره قانون وقف، ص ۸۱۹-۸۲۵.

ذمّی

تعریف

«ذمّی» منسوب به «ذمّه» است و «ذمّه»، در لغت، به معنای امان دادن و تعهد کردن و ضامن شدن است. در این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «یسعی بذمتهم

أدناهم» ذمه به امان تفسیر شده است؛ یعنی: کمترین مسلمانان نیز می تواند امان دهد.

«فی ذمتی کذا» یعنی: ضامن آن هستم.

در اصطلاح «ذمی» به کسی می گویند که از طرف امام [مسلمین] یا کسی که از

طرف او نیابت دارد [مثل امیر سپاه] عهد و امانی به طور دائم داده می شود، مانند التزام شخص ذمی به پرداخت جزیه و جریان احکام اسلامی [که با قبول اینها

شخص در پناه حکومت اسلامی درمی آید].

خلاصه حکم فقهی

ذمّی در مسائل وقف احکامی دارد که خلاصه آن در ذیل می آید:

فقیهان وقف ذمی را فی الجمله مجاز دانسته اند.

حنفیه

حنفی ها در صحت وقف ذمی شرط کرده اند که در جهاتی باشد که از نظر ما مسلمانان و خودشان تقرب به خدا محسوب شود، مثل وقف بر فقرا

ص:۱۹۵

و بیت المقدس. و بر آنچه که تنها از نظر ما تقرب محسوب می شود، صحیح نمی باشد مثل وقف بر مساجد [همچنین است وقف بر جهاتی که تنها از نظر

خودشان تقرب محسوب می شود مثل] وقف بر دیر و کلیسا.

مالکیه

نظر مالکی ها نیز نزدیک به نظر حنفی ها می باشد، چه گفته اند وقف کافر بر مسجد و کاروانسرا و حج و جهاد و هر منفعت عمومی دینی باطل می باشد، ولی وقف بر قربات دنیوی مثل ساختن پل و جریان دادن آب و مانند آنها [صحیح بوده] از دیدگاه خودشان وقف به شمار می آید.

شافعیه

در دیدگاه فقیهان شافعی وقف ذمی صحیح می باشد، هر چند برای مسجد باشد و مانند ما معتقد نباشد که وقف بر مسجد تقرب به خدا محسوب می شود.

حنابله

وقف ذمی بر مسلمان معین یا گروهی مثل فقرا و مساکین را صحیح دانسته اند. وقف مسلمان بر ذمی را بیشتر فقیهان اجازه داده اند ولی حنابله آن را مقید ساخته اند به این که وقف، بر ذمی معینی باشد؛ لذا وقف مسلمان بر گروهی از اهل ذمه [در دیدگاه ایشان] صحیح نمی باشد(۱).

همچنین بنگرید به اصطلاح «واقف» و «موقوف علیه».

ص:۱۹۶

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۱؛ حاشیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۹؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۵۰؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲-۴۹۳.

امامیه

در میان فقیهان شیعه نسبت به وقف مسلمان بر ذمی چهار نظر مطرح شده است:

۱. ممنوع بودن به طور مطلق.

۲. جایز بودن به طور مطلق.

۳. جواز در صورتی که موقوف علیه ذمی از نزدیکان واقف باشد.

۴. جواز در صورتی که موقوف علیه ذمی پدر و مادر واقف باشد(۱).

همان طور که ملاحظه می شود بیشتر فقهای شیعه جواز این نوع وقف را اختیار کرده اند.

نسبت به وقف ذمی نیز چنان که شهید ثانی گفته است، با توجه به این که در عبارات متقدمین لفظ ذمی نیامده و تنها لفظ کافر به کار رفته است چه بسا مرادشان از کافر همان ذمی باشد(۲). بر این اساس می گوییم محقق حلی به طور مطلق وقف کافر را مجاز دانسته است(۳). ولی بیشتر فقیهان این امر را به وقف بر دیر و کلیسا تخصیص زده اند(۴). این جدای از اتفاق نظر اصحاب امامیه بر صحت وقف ذمی بر فقرای نحله خودش می باشد(۵).

صاحب مفتاح الکرامه قاعده کلی در جواز یا عدم جواز وقف ذمی را چنین بیان کرده است: اگر مدار بر اعتقاد واقف و تأثیر آن باشد بهترین نظر جواز همه

۱- ر.ک: مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۳۲-۳۳۳؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۹-۵۰.
۲- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۳۳.
۳- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴.
۴- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۸؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۰۶؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۶۹، مسأله ۳۹.
۵- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ قواعد الاحکام، به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۳؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۰۶؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۶۹، مسأله ۴۰.

وجوه وقف ذمی می باشد ولی در غیر این صورت وقف ذمی جایز نخواهد بود(۱).

برخی از فقیهان معاصر نیز گفته اند در مواردی که وقف از مسلمان صحیح است از غیر مسلمان، اعم از کتابی و غیر کتابی، هم صحیح است و عمل به شرایط واقف نیز بر متولی واجب است(۲).

۱- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۰۷.

۲- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۰، سؤال ۱۹۹۹.

رجوع

تعریف

«رجوع»، در لغت، به معنای برگشتن است. گفته می شود: «رجع، یرجع» یعنی: برگشت، برمی گردد. مصدر آن نیز «رجع و رجوع» است. «رجع فی الشیء»، یعنی به آن بازگشت [و رجوع کرد]؛ به همین جهت هرگاه کسی هدیه ای را که داده است پس بگیرد و به ملکیت خودش بازگرداند، گفته می شود: «رجع فی هبته»(۱).

رجوع در استعمال فقیهان خارج از معنای لغوی آن نمی باشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

رجوع از تصرفاتی است که احکام مختلفی دارد:

گاهی واجب است مثل رجوع به کتاب و سنت به هنگام اختلاف، و رجوع یاغیان و متجاوزان به اطاعت از امام(۳)؛

گاهی مستحب است، مثل رجوع خریدار و فروشنده از معامله به تراضی بعد از تمام شدن عقد که اقاله نامیده می شود(۴)؛

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «رجع».
۲- البدایع، ج ۲، ص ۱۲۷، ۲۸۳؛ جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۹۱؛ منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۴۵.
۳- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۷۸؛ شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۳۸۲.
۴- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۱۹۲.

گاهی حرام می باشد مثل رجوع در صدقه؛ از عمر روایت شده است که هر کس چیزی را به عنوان صدقه ببخشد نمی تواند به آن برگردد (و پس بگیرد)(۱).

رجوع گاهی در تصرفات کلامی است، مثل رجوع از اقرار، شهادت، وصیّت و غیر اینها. و گاهی در اعمال مثل رجوع مسافر به وطنش و رجوع کسی که بدون احرام از میقات گذشته است به آن جا برای این که از آن جا احرام ببندد.

و امّا رجوع در وقف: از نظر بیشتر فقیهان اصل آن است که وقف صحیح و منجّز از همان ابتدای حصولش لازم بوده، موقوفه فروخته نمی شود؛ رهن داده نمی شود؛ بخشیده نمی شود: به ارث برده نمی شود.

از آن جا که وقف از عقود لازم است و رجوع در عقد لازم بعد از تمامیتش جایز نمی باشد، واقف و ورثه واقف نمی توانند بعد از ابرام از آن برگشته، نقضش کنند.

ابن قدامه در المغنی چنین می گوید: چنانچه واقف شرط کند که هرگاه بخواهد موقوفه را بفروشد یا ببخشد یا از آن برگردد، این شرط و وقف صحیح نمی باشد؛ چون با مقتضای عقد منافات دارد. و احتمال دارد شرط مزبور فاسد و وقف صحیح باشد(۲).

در مغنی المحتاج، از کتابهای [فقهی] شافعی، چنین آمده است: اگر [کسی چیزی را] وقف کند و برای خودش خیار رجوع در وقف هرگاه بخواهد را شرط کند، [وقف] باطل می باشد و در مقابل این نظر صحیح، نظر دیگر این است که وقف صحیح بوده، شرط لغو می شود(۳).

در دیدگاه ابو یوسف و محمّد [بن حسن]، از فقیهان حنفیه، وقف [از عقود] لازم بوده، ملکیت وقف از واقف زائل شده به خداوند می رسد، به گونه ای که

ص:۲۰۰

۱- المغنی، ج ۵، ص ۶۸۴؛ الهدایه، ج ۳، ص ۲۳۱.

۲- المغنی، ج ۵، ص ۶۰۶؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵.

منافع آن به بندگان خدا می رسد؛ فروخته نمی شود؛ به ارث برده نمی شود؛ زیرا وقف یک ضرورت است.

ابو حنیفه بین وقف مثل مسجد و غیر آن تفصیل داده گفته است: وقف مسجد لازم بوده، رجوع از آن جایز نمی باشد، چون واقف مسجد را خالصانه برای مردم قرار داده است و آن را به ملك کسی درنیاورده، بنابراین مردم در آن چیزی غیر از عبادت را مالك نمی شوند. ولی وقف غیر مسجد در دیدگاه ابوحنیفه لازم نمی باشد و واقف می تواند از آن برگردد؛ چون مثل عاریه می باشد(۱).

بنابر آنچه که مالکی ها و ابوحنیفه ذکر کرده اند که وقف غیر مسجد جایز بوده، لازم نمی باشد، رجوع واقف در وقف اهلی [مثل وقف بر اولاد] جایز می باشد برخلاف وقف خیری (مثل بر عموم) رجوع در آن جایز نیست؛ چون وقف خیری نوعی صدقه است و صدقه هنگامی که از دست انسان خارج می شود، رجوع در آن جایز نمی باشد.

ولی این نظر مخالف نظر بیشتر فقیهان می باشد که رجوع در وقف را مطلقا چه در وقف اهلی و چه خیری جایز نمی دانند.

امامیه

در فقه امامیه وقف بعد از تمامیتش لزوم یافته، رجوع از آن جایز نمی باشد(۲). برخی از فقهای امامیه بر این امر ادعای اجماع کرده اند(۳) و برخی گفته اند از ضروریات مذهب شیعه می باشد(۴).

همچنین مورد اتفاق فقیهان امامیه است که چنانچه واقف خیار رجوع را

ص:۲۰۱

۱- الهدایه و شروح آن فتح القدیر و العنایه، ج ۶، ص ۲۰۳ و بعد از آن؛ شرح فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۴۵.
۲- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۲؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۱، مسأله ۹.
۳- ر.ك: مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۰-۲۱.
۴- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰.

برای خود شرط کند شرط و وقف هر دو باطل می باشند(۱).

ولی در صورتی که واقف شرط کند به هنگام نیاز، موقوفه به ملکیتش بازگردد، سه نظر وجود دارد:

۱- شرط و وقف را در این صورت باطل دانسته اند(۲).

۲- وقف باطل شده، حبس می شود و در هنگام نیاز واقف موقوف به ملکیت او باز می گردد و بعد از مرگش به ورثه می رسد. حال اگر واقف محتاج نشود و بمیرد باز هم وقف به ورثه منتقل می شود؛ زیرا واقف با موت فقیر شده، شرط حاجت محقق می شود(۳).

۳- وقف بر وقفیتش باقی مانده، منقطع الآخر می شود و هرگاه شرط احتیاج محقق شود به ملکیت واقف باز می گردد و بعد از او به ورثه می رسد؛ ولی اگر واقف رجوع نکند یا محتاج نشود و بمیرد، موقوفه بر وقفیتش باقی می ماند(۴).

نسبت به چگونگی حاجت نیز برخی از فقیهان گفته اند اگر واقف کمیت آن را مشخص کرده باشد به آن عمل می شود و در غیر این صورت مرجع تشخیص حاجت، عرف می باشد(۵).

مرحوم صاحب عروه ضمن اشاره به مطلب فوق، مسأله دیگری را متذکر شده است و آن این که مناط در حاجت، صدق احتیاج به موقوفه است نه مطلق احتیاج(۶).

۱- از جمله: قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۶۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۷۳.

۲- این نظر به شیخ طوسی در یکی از دو نظرش و به ابن ادریس نسبت داده شده است. ر.ک: جامع المقاصد، ج ۹، ص ۲۹؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۵۶.

۳- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۶؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۰.

۴- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۷۳؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۴، مسأله ۲۳.

۵- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۰؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۶۷؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۶۰.

۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۴.

ردّ

تعریف

«رد»، در لغت، مصدر فعل «ردّ یردّ» است و از جمله معانی آن بازداشتن و بازگرداندن چیزی می باشد. «رَددْتُ الشی ء»؛ یعنی آن را رد کرده، بازداشتم. «رَدَّه

عن وجهه»، یعنی آن را بازگرداند.

«رد» به معنای عدم قبول نیز می آید؛ هرگاه کسی چیزی را قبول نکند، گفته می شود: «ردَّ الشی ء»؛ «رددتُه الیه جوابَه»؛ یعنی جواب [نامه] او را بازگرداندم و ارسال کردم. از همین جمله است «رددتُه علیه الودیعه»؛ یعنی امانتش را به او بازگرداندم(۱).

معنای اصطلاحی «ردّ» خارج از معنای لغوی آن نمی باشد؛ لذا ردّ عاریه، در اصطلاح فقیهان، بازگردان آن به شخص عاریه دهنده می باشد؛ ردّ شهادت نیز به معنای قبول نکردن آن است. همچنین است رد کردن وقف.

خلاصه حکم فقهی

از نظر بیشتر فقیهان مسلّم است که در صحت وقف بر جهت غیر معین، مثل فقیران یا مسجد و قبرستان، قبول شرط نمی باشد؛ لذا قبول و رد هیچ تأثیری در آنها ندارد.

ولی چنانچه موقوف علیه شخص معینی باشد و امکان قبول و رد داشته

۱- المصباح المنیر؛ الصحاح، ذیل مادّه «ردد».

باشد، از نظر بیشتر فقیهان، قبول او شرط می باشد؛ چنان که تفصیل آن در اصطلاح «قبول» آمده است.

بر این اساس، فقیهان در حکم ردّ موقوف علیه معینی که امکان قبول و رد دارد اختلاف نظر دارند:

حنفیه

معتقدند چنانچه در مرحله اوّل موقوف علیه فرد معینی باشد و در نهایت وقف بر فقرا باشد... اگر آن فرد آن را قبول کند محصول وقف به او و اگر رد کند به فقرا می رسد؛ و هر کس قبول کند بعد از آن نمی تواند رد کند و هر کس در ابتدا رد کند بعد از آن دیگر نمی تواند قبول کند(۱).

مالکیه

در صورتی که موقوف علیه معیّن رد کند دو نظر دارند:

۱. نظریّه خود مالک و آن این که در صورتی که موقوف علیه معیّن، وقف را رد کند، با نظر حاکم، وقف به کسی که رد نکرده می رسد. برخی این نظر مالک را تفسیر کرده اند به این که در صورت ردّ موقوف علیه معین، وقف به فقرا می رسد که این مطابق نظر حنفی ها می باشد.

۲. نظر مالکیّه که وقف، در صورت ردّ موقوف علیه، به ملکیت واقف یا ورثه او برمی گردد(۲).

شافعیه

اگر موقوف علیه معیّن وقف را رد کند، حقش در وقف باطل می شود و اگر

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰.

۲- حاشیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، الدردیر، ج ۴، ص ۲۸۸؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۱۰۸.

رجوع کند مستحق چیزی نمی شود(۱).

حنابله

از آنجا که قبول را به طور مطلق در وقف شرط نمی دانند؛ چه وقف بر معیّن باشد و چه بر غیر معین؛ لذا وقف بر معیّن با ردّ موقوف علیه باطل نمی شود؛ زیرا، از نظر فقهای حنبلی، قبول و رد بود و نبود یکسان می باشد.

امامیه

در دو جهت بحث کرده اند:

۱- اشتراط عدم رد: محقق ثانی گفته است که در شرط بودن عدم ردّ موقوف علیه خلافی نیست و بر این اساس اگر موقوف علیه، ردّ کند، وقف باطل می شود(۲). علامه حلّی نیز ردّ موقوف علیه را موجب بطلان وقف می داند(۳). در مقابل برخی تصریح کرده اند که وقفیت با صرف نظر کردن موقوف علیهم از حقوق خود زائل نمی شود(۴).

همچنین رجوع موقوف علیه بعد از رد دیگر فایده ای ندارد(۵).

۲- اشتراط قبول: اگر موقوف علیه ردّ نکرد ولی سکوت کرد، آیا تصریح به قبول در صحت یا لزوم وقف شرط است؟ جمعی آن را شرط می دانند چون وقف عقد است و هر عقدی قبول در آن شرط است، و برخی می گویند: وقف ارائه ملک است نظیر عتق به مجرّد اجرای صیغه محقق می شود(۶).

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۱.

۳- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸.

۴- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۱۷، سؤال ۲۰۸۲.

۵- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۵.

۶- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۱.

ردّه

تعریف

«رده»، در لغت، عبارت است از برگشتن و برگرداندن از چیزی. گفته می شود: «ارتدّ عنه ارتدادا»؛ یعنی روی گرداند. هرگاه کسی بعد از مسلمان بودن کافر شود، گفته می شود: «ارتدّ فلان عن دینه»؛ پس «الرده عن الاسلام»، در لغت، برگشتن از اسلام است(۱).

در اصطلاح نیز ردّه عبارت است از کافر شدن انسان مسلمان با کلامی صریح یا لفظی که مقتضی کفر است یا انجام دادن کاری که متضمن کفر است؛ لذا ردّه همان طور که با سخن حاصل می شود با فعل نیز محقق می شود، مانند سجده کردن برای بتها یا خورشید یا ماه و مانند اینها(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان بر این که اسلام و ارتداد فرد مجنون صحیح نیست، اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این که هر کس بر گفتن کلام کفرآمیز مجبور شود، مرتد نخواهد شد، به دلیل آیه شریفه «مَنْ كَفَرَ بِاص للّه ِ مِنْ بَعْدِ ايمَانِهِ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِاص لْايمَانِ وَلكِنْ مَنْ شَرَحَ بِاص لْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّه ِ وَ لَهُمْ

۱- لسان العرب؛ الصحاح؛ متن اللغه؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «ردد».

۲- حاشیه ابن عابدین، ج ۴، ص ۲۲۲؛ حاشیه القلیوبی، ج ۴، ص ۷۴؛ الخرشی علی مختصر خلیل، ج ۸، ص ۶۲؛ الانصاف، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

عَذَابٌ

عَظِيمٌ»(۱).

«ردّه» در عبـادات، معاملات، جنایـات و غیر اینها احکامی دارد. [مثلاً] عبادت شـخص مرتـد قبول نمی شود؛ چون اعمال او به خـاطر کفرش حبـط می شود؛ ملکیت مرتـد بر اموالش نیز از نظر بیشـتر فقیهـان متوقف بر سـرانجام کـار وی می باشـد؛ اگر در حـالت کفر بمیرد یـا کشـته شـود ملکیتش زائل شـده، امـوالش فی ء محسـوب می شـود و اگر به اسـلام برگردد اموالش به او بازگردانـده می شود. همچنین بر این اساس، مرتـد حَجر شـده، از تصـرف ممنوع می شود و چنانچه تصـرفی کنـد از نظر بیشتر فقیهان تصرفاتش ممنوع بوده، اثری ندارد(۲).

از مرتـد، از بـاب اسـتحباب یـا وجوب، خواسـته می شود که توبه کنـد و اگر توبه نکرد کشـته می شود. نسـبت به وقف مرتـد، فقیهان در دو حالت آن را ذکر کرده اند:

حالت اول: حالتی که وقف شخص مرتد به طور صحیح در حال مسلمان بودنش، یعنی قبل از ارتداد وی، انجام شده باشد.

حنفی ها گفته اند: ارتداد فرد مسـلمان وقفش را باطل می کند. حصفکی گفته است: اگر مسلمان، مرتد شود، وقفش باطل می شود؛ ابن عابدین در تعلیل آن گفته است: چون با ارتداد اعمالش باطل می شود.

مالکی ها و حنبلی ها گفته انـد که وقف با ارتداد باطل نمی شود. ولی مالکی ها این عدم بطلان وقف با ارتداد را مقید ساخته انـد به زمانی که تصـرف در حیازت موقوفه قبل از ارتـداد واقف انجام گرفته باشد، ولی اگر حیازت موقوفه تا زمانی که واقف مرتد شده، در حالت ارتداد کشته شود، صورت نگرفته باشد وقف از نظر ایشان باطل می شود(۳).

۱- نحـل / ۱۰۶. «هر که از پس ایمـان آوردنش منکر خـدا شـود جز کسـی که مجبور شـده و دلش به ایمـان قرار دارد... قرین خشم خدایند».

۲- البدائع، ج ۷، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۳۵؛ المغنی، ج ۸، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۴۲.

۳- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۳۰۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۴؛ شـرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷؛ الدرالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۹.

حالت دوم: وقف مرتد در حالت ارتدادش.

بیشتر فقیهان معتقدند که هرگاه مرتد در حالت ارتداد وقف کند در آن حال نافذ نیست؛ بلکه متوقف بر سرانجام کارش می باشد که اگر توبه کرده، به اسلام برگردد، وقفش نفوذ می یابد، ولی اگر بمیرد یا کشته شود، وقفش باطل می شود. البته این امر بنا بر اصلی است که از نظر بیشتر فقیهان با ارتداد فرد، ملکیتش زائل نمی شود(۱)، [بلکه سرانجام کارش دیده می شود].

ابن عابدین این سخن محمّد بن حسن را نقل کرده است: از تصرفات مرتد آنهایی پذیرفته می شود که از قومی که به دین آنها منتقل شده است نیز پذیرفته می شود(۲).

بر این اساس اگر فرد مسلمان به دینی مرتد شود که از اهل آن دین وقف با شرایط آن صحیح می باشد، مثل وقف اهل کتاب بر بیت المقدس، از مرتد نیز همان صحیح خواهد بود.

در فقه شافعی نظری وجود دارد مبنی بر باقی بودن ملکیت مرتد در اموالش به طور قطع که بر اساس آن می توان گفت که وقف شخص مرتد نیز صحیح می باشد(۳).

امامیه

به مسلمانی که از آیین اسلام خارج شده، کفر را برگزیده باشد مرتد گفته می شود(۴). چه این اسلام مسبوق به کفر باشد و چه نباشد(۵).

ص:۲۰۸

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰، ۳۶۹؛ البدائع، ج ۷، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۳۰۷ و بعد از آن؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۴.

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۹۶.

۳- عنایه المحتاج، ج ۷، ص ۴۲۰؛ مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۴۲.

۴- فرهنگ فقه، ج ۱، ص ۳۳۸.

۵- مصطلحات الفقه، ص ۵۲.

شرایط عمومی تکلیف ،یعنی: عقل، بلوغ، قصد و اختیار در تحقق ارتداد معتبر است؛ بنابراین بر ارتداد دیوانه، غیر بالغ، غافل، کسی که در خواب است، سهوکننده یا بیهوش و مکره اثری مترتب نیست(۱).

فقیهان امامیه مرتد را دو قسم دانسته اند: مرتد فطری و مرتد ملی.

مرتد فطری کسی است که بر اسلام متولد شده باشد؛ یعنی یکی از پدر و مادر یا هر دوی آنها در حال انعقاد نطفه مسلمان بوده باشند، همراه با قبول اسلام بعد از بلوغ یا تمییز، بعد مرتد شود.

مرتد ملی کسی است که در ابتدا کافر بوده، بعد مسلمان شده و بعد دوباره کفر را اختیار کرده است(۲).

هر یک از مرتد فطری و ملی در فقه امامیه گذشته از احکام مشترک دارای احکام اختصاصی نیز می باشند(۳).

فقیهان شیعه در بحث وقف تنها متعرض وقف بر مرتد شده اند که حکم آن را ذیل اصطلاح «بطلان» گفته ایم. ولی متعرض وقف مرتد نشده اند و تنها شهید اول در دروس گفته است که وقف مرتد جایز نمی باشد(۴).

با وجود این فقیهان شیعه در بحث از ارتداد و مرتد به طور کلی گفته اند که مرتد اگر فطری باشد ملکیتش باطل شده، تمام تصرفاتش باطل است. ولی مرتد ملّی ملکیتش زائل نمی شود، بلکه از جانب حاکم بر او حجر می شود و تصرفاتش امضا نمی شود و اگر به اسلام بازگردد اموالش به او عودت داده شده، تصرفاتش جریان می یابد(۵).

این موافق همان نظر شهید اول است که پیش از این ذکر شد.

ص:۲۰۹

۱- فرهنگ فقه، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲- مصطلاحات الفقه، ص ۵۲.

۳- بحث مرتد در فقه شیعه بیشتر در کتاب حدود مطرح می شود.

۴- الدروس الشرعیه، ج ۲، ص ۲۷۵.

۵- از جمله: المبسوط، ج ۷، ص ۲۸۰ به بعد؛ جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۶۲۰ به بعد.

نسبت به حکم وقف مرتد در زمان اسلامش نیز ظاهرا می توان گفت با توجه به این که در فقه شیعه با تمامیت یافتن وقف، ملکیت موقوفه از دست واقف خارج شده و واقف اجنبی از آن می شود - چنان که در چند جا از جمله ذیل اصطلاح «تعیین» و «رجوع» گفته شد - چنین وقفی باطل نمی شود.

رشد

تعریف

«رشـد» در لغت، به معنـای درست و صـحیح بودن است که خلاـف خطا و گمراهی می باشـد. رشـید از اسـماء خداونـد متعال است؛ چه اوست که مخلوقـات را به آنچه که به صـلاحشان است راهنمـایی می کنـد؛ یعنی آنهـا را هـدایت کرده، به آنچه که صلاح ایشان در آن است می رساند؛ پس او رشید به معنای مرشد و راهنما است(۱).

بیشتر فقیهان رشد را به معنای درست عمل کردن در مسائل مالی به کار می برند. چنان که در بدایع الصـنایع آمده است: رشـد عبارت است از راستی و درستی در حفظ مال و اصلاح آن(۲).

در شـرح منتهی الاـرادات نیز رشـد به درست عمـل کردن در مسائـل مـالی تعریف شـده است به دلیل سـخن ابن عباس(رض) نسبت به آیه «فَاِنْ اَنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا»(۳) که رشد در این آیه را به درست عمل کردن در اموال معنی کرده است(۴).

در دیدگاه شافعی ها یعنی درست و صحیح بودن در مال و دین(۵).

ص:۲۱۱

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل اصطلاح «رشد».

۲- بدایع الصنایع، ج ۷، ص ۱۷۰.

۳- نساء / ۶.

۴- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۲۹۰.

۵- المهذب، ج ۱، ص ۳۸۸.

خلاصه حکم فقهی

رشـدِ افراد این گونه آزموده می شود که تصـرفاتی که امثال آنها در آن تصـرف می کنند به ایشان واگذار می شود. این امر با توجه به طبقه اجتماعی افراد مختلف می باشـد، مثلاً تاجرزاده در خریـد و فروش، کشاورز در کار کشاورزی، اهل هر حرفه ای در آنچه که متعلق به آن حرفه می باشـد و زن در نحوه اداره منزل و دیگر کارهـای مربوط به خـانه آزموده می شونـد و همین طور دیگر افراد جامعه(۱).

رشد مورد نظر در تصـرفات مختلف با دو چیز محقق می شود؛ بلوغ و درست عمل کردن در مال؛ به دلیل سخن خداوند متعال در قرآن که «وَابْتَلُوا الْیَتَامی حَتّی اِذَا بَلَغُوا النِّکَاحَ فَاِنْ اَنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَاص دْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوَالَهُمْ»(۲).

رشـد، ضـد «سـفاهت» و سـفاهت اسـراف و تبـذیر در مال است که این نظر بیشتر فقیهان می باشـد. در نظر راجح شافعی ها نیز سفاهت عبارت است از تبذیر در مال و فساد در مال(۳) و دین هر دو.

از آن جا که وقف از تبرعات و بخششـها محسوب می شود و سـفیه نسبت به تبرعات محجور علیه است، مالکی ها، شافعی ها، حنبلی ها و ابو یوسف و محمّـد از فقهای حنفی معتقد شده اند که در وقف اهلیت واقف شـرط است به این معنا که عاقل، بالغ و رشید باشد و بر این اساس وقف سفیه از نظر این فقیهان صحیح نمی باشد.

در ایـن میـان تنهـا ابـوحنیفه حَجر بر سـفیه را اجـازه نمی دهـد؛ زیرا از نظر او حَجر از بین بردن آدمیت انسـان است و به همین جهت وقف سفیه را صحیح می داند.

ابو یوسف نیز در جواز وقف سفیه قیدی ذکر کرده است که تفصیل آن در

ص:۲۱۲

۱- المغنی، ج ۴، ص ۵۱۷، چاپ ریاض؛ روضه الطالبین، ج ۴، ص ۱۸۱.
۲- نساء / ۶. «یتیمان را بیازمایید و چون به سن نکاح رسیدند اگر رشیدشان یافتید اموالشان را به آنها رد کنید».
۳- در متن نساء بود که با مراجعه به مصادر فساد صحیح است.

اصطلاح «سفه» خواهد آمد.

امامیه

چنان که ذیل اصطلاح «حجر» گفته شد وقف سفیه به مانند دیگر تصرفات او مثل بیع، صلح، هبه و اجاره صحیح نمی باشد. البته چنان که برخی گفته اند این عدم نفوذ تصرفات سفیه به معنای این است که نمی تواند در آنها مستقلاً عمل کند، ولی با اذن ولی، صحیح می باشد(۱).

۱- مصطلحات الفقه، ص ۲۷۰.

ریع

تعریف

«ریع»، در لغت، رشد و افزایش است. هرگاه بار درخت زیاد شود گفته می شود: «أراعت الشجره(۱)» فقیهان «ریع» را به غلّه و غلّه را به ریع تفسیر کرده، هر دو لفظ را به یک معنا به کار می برند که عبارت است از: فزونی، فایده و درآمدی که حاصل می شود، مانندِ محصول زراعی، میوه، شیر، کرایه زمین، اجرت حیوان و مانند اینها(۲).

خلاصه حکم فقهی

وقف از تصرفاتی است که بر محصول و درآمد انجام می شود؛ زیرا عبارت است از حبس کردن اصل و صدقه دادن محصول آن. چنان که در صحیحین، به نقل از عبداللّه بن عمر، آمده است که عمر زمینی از [غنایم] خیبر به دستش رسید؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و درباره آن از ایشان سؤال کرد. گفت: ای پیامبر خدا! زمینی از [غنایم] خیبر به من رسیده است که تاکنون مالی ارزشمندتر از آن نصیبم نشده است، مرا چه سفارشی درباره آن می کنید؟ پیامبر فرمودند: اگر بخواهی می توانی اصلش را حبس کنی، آن را صدقه بدهی. ابن عمر گوید: عمر آن زمین

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «ریع».

۲- رد المختار، ج ۴، ص ۴۴۴؛ العدوی علی شرح الخرشی، ج ۷، ص ۹۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۰.

را صدقه داد بر این اساس که اصلش فروخته نمی شود، خریده نمی شود، به ارث برده نمی شود و هدیه داده نمی شود(۱).

هرگاه وقف لزوم یابد، محصول و درآمدش - چنانچه داشته باشد - حق موقوف علیهم می شود، چه موقوف علیهم معین باشد و چه، مثل فقرا و مساکین، معین نباشد(۲).

فقیهان در این که آیا واقف می تواند بعض یا تمام محصول وقف را برای خودش قرار دهد، آرای مختلفی دارند:

مالکی ها، شافعی ها، محمّد بن حسن حنفی و احمد [بن حنبل] در روایتی معتقدند که این کار جایز نمی باشد؛ چون وقف مقتضی حبس عین و به ملکیت [غیر] درآوردن منفعت می باشد، ولی با این کار عین حبس شده و منفعت در ملک واقف باقی مانده است و چنین وقفی معنا ندارد.

به نظر ابو یوسف، از فقیهان حنفی، و طبق صحیح ترین نظر در دیدگاه حنابله جایز است که واقف منفعت وقف را برای خودش شرط کند. این مطلب به دلیل این روایت احمد بن حنبل است: «شنیدم از ابن عیینه او از ابن طاووس و او از ابن حجر مدری که در صدقه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «اهل واقف می توانند به مقدار معروف از وقف بخورند بدون این که به حد منکر برسد»(۳).

زکات محصول وقف را در اصطلاح زکات نگاه کنید.

امامیه

انتفاع واقف از موقوفه انتفاع

۱- این حدیث را بخاری آورده است، فتح الباری، ج ۵، ص ۳۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۵.
۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۰؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۰۴.
۳- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۸۷؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۶؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۸.

زکات

تعریف

«زکـات»، در لغت، به معنـای رشـد و افزایش است. بر این اسـاس گفته می شـود: «زکـا الزرع و الاـرض تزکو» یعنی: زراعت و زمین زیـاد شـد، همچنین گفته می شود: «زکّی الرجـل ماله» یعنی: اموال و داراییهایش را زیاد کرد، مصـدر آن تزکیه و زکات اسم آن می باشد.

زکـات بـه معنـای صـلاح و درسـتی نیز می باشـد، چنـان که خداونـد متعـال فرمـوده است: «فَاَرَدْنَـا اَنْ یُبْـدِلَهُمَا رَبُّهُمَـا خَیْرًا مِنْهُ زَکوةً»(۱). به آنچه که به عنوان حق خـدا از اموال خـارج می شود نیز «زکـات» گفته می شود؛ چون موجب پاک شـدن مال از حقی که در آن است؛ افزوده شدن ثمرات آن و رشد و نمو بیشتر آن با جایگزینی خداوند متعال می شود(۲).

زکـات در اصـطلاح فقیهـان اسم است برای مقـدار معینی از مـالی مخصوص که واجب است مطابق شـرایطی مشـخص به افراد خاصی پرداخته شود(۳).

خلاصه حکم فقهی

زکات واجب است و یکی از ارکان اسلام می باشد. دلیل وجوب آن از قرآن

ص:۲۱۶

۱- کهف / ۸۱. «خواستیم که پروردگارشان پاکیزه و مهربان تر از او عوضشان دهد».

۲- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «زکو».

۳- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۸.

آیه شریفه «وَ اَقیمُوا الصَّلوهَ وَ اتُوا الزَّکوهَ»(۱) و از سنت این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که اسلام بر پنج چیز بنا شده است، و از جمله آنها «دادن زکات» را ذکر فرمودند(۲).

مسلمانان بر وجوب زکات اجماع دارند. صحابه نیز بر جنگ با مانعان زکات متفق بودند(۳).

زکات از حیث کسی که زکات بر او واجب می شود شروطی دارد؛ چه شرط است که شخص زکات دهنده مسلمان باشد. هر چند که فقیهان در وجوب زکات بر صغیر و دیوانه اختلاف نظر دارند.

همچنین از حیث مالی که زکات در آن واجب می شود، شروطی وجود دارد، مانند شرط این که مملوک باشد؛ زائد بر نیازهای اصلی انسان باشد؛ و یک سال بر آن گذشته باشد. البته این شرط اخیر در غیر زکات زراعت و میوه می باشد؛ زیرا زکات اینها هنگام برداشت محصول است. همچنین شرط است که مال [مزکی] به نصاب مشخصی برسد با علم به این که نصاب هر مالی به حسب آن فرق می کند. تفصیل این مطلب را در باب زکات کتابهای فقهی ببینید.

زکات مال وقفی

بحث زکات مال وقف در دو مسأله مطرح می شود:

اول: زکات خود عین موقوفه

آرای فقیهان نسبت به زکات عین موقوفه، با توجه به نظرات متفاوت آنها درباره ملکیت عین موقوفه، مختلف است.

۱- نور / ۵۶. «نماز گزارید و زکات دهید».

۲- این حدیث را بخاری [در صحیحش] آورده است. [ج ۱، ص ۷].

۳- فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۸۱؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹؛ المغنی، ج ۲، ص ۵۷۲.

مثلاً در دیدگاه حنفی ها و شافعی ها از آن جا که در صحیح ترین قول، ملکیت رقبه موقوفه به خداوند می رسد، زکاتی هم ندارد. حنفی ها می گویند: به حیوان سائمه(۱) (حیوان علف چر) و اسب که در راه خدا وقف شده زکات تعلق نمی گیرد، چون به ملکیت درنمی آیند و همچنین در زکات تملیک است؛ حال آن که تملیک در چیزی که ملک فرد نیست متصور نمی باشد(۲).

شافعی ها می گویند: اگر چهارپای موقوفه، به جهات عمومی مثل فقیران یا مساجد یا رزمندگان یا ایتام و مانند اینها وقف شده باشد، زکات به آن تعلق نمی گیرد و در این باره اختلافی نیست. زیرا مالک معینی ندارد؛ همچنین اگر بر موقوف علیه معینی وقف شده باشد، چه یک نفر باشد، چه یک گروه صحیح تر این است که زکات به آن تعلق نمی گیرد؛ زیرا ملکیت رقبه این موقوفه به خداوند متعال می رسد(۳).

در دیدگاه فقیهان مالکی که موقوفه در ملکیت واقف باقی می ماند، زکات آن بر عهده واقف است. در حاشیه الصاوی بر الشرح الصغیر چنین آمده است: هر کس عینی را به این صورت وقف کند که افراد نیازمند آن را بگیرند و بعد مثل آن را بازگردانند زکات آن بر واقف لازم است، چون در ملکیت او می باشد. پس باید هر سال زکات آن را بدهد هر چند آن را به اموال خودش منضم کند [تا به حد نصاب زکات برسد] و اگر موقوفه مورد نظر چند سال در دست [موقوف علیه] مدیون بماند، بعد از آن که واقف آن را قبض کند پس از گذشت یک سال باید زکات آن را بدهد.

همچنین هر کس چهارپایی را برای جدا ساختن شیر یا پشم آن یا حمل بار بر آن یا گرفتن نسل از آن وقف کند، زکات تمام اینها بر ملک واقف است البته

ص:۲۱۸

۱- سائمه چهارپایی است که می چرد نه این که به آن علف داده شود [علف چر در مقابلش معلوفه].

۲- البائع، ج ۲، ص ۹.

۳- المجموع شرح المهذب، ج ۵، ص ۲۹۲.

اگر نصابی داشته باشند، هر چند که آن را به اموال خودش منضم کند. در این مسأله فرقی نمی کند که موقوف علیهم معین باشد یا نباشد. همچنین متولی به جای واقف این کار را انجام می دهد. جز این که متولی هنگامی که وقف به نصاب برسد، زکات آن را می دهد و نمی تواند آن را به مال خودش منضم کند؛ [تا به همراه آنها به نصاب زکات برسد]؛ چون مالک آن نمی باشد(۱).

حنبلی ها می گویند: ملکیت موقوفه از آن موقوف علیه می باشد؛ لذا اگر موقوف علیه، معین باشد مثل زید، زکات آن بر او واجب می شود؛ زکات شتر یا گاو یا گوسفند علف چر؛ زیرا ملکیت آنها مطابق مذهب آنها به موقوف علیه می رسد یا این که شبیه املاک دیگرش می شود. البته بعضی از فقیهان حنبلی [در وقف بر معین] به خاطر ضعف ملکیت عدم وجوب زکات را اختیار کرده اند.

ولی اگر موقوف علیهم غیر معین باشد، مثل فقرا، زکات موقوفه به موقوف علیه واجب نمی شود(۲).

دوم: زکات محصول زمین و میوه درخت

نسبت محصول زمین موقوفه و میوه درخت موقوفه، اگر وقف بر افراد مشخصی باشد و سهم بعضی از موقوف علیهم از محصول و میوه به حد نصاب برسد، زکات آن واجب می شود؛ زیرا موقوف علیهم به طور کامل ملک میوه و محصول شده، هرگونه بخواهند می توانند در آن تصرف کنند؛ لذا هرگاه سهم فردی از آنها به حد نصاب برسد، زکات آن بر او واجب می شود. این نظر حنفی ها، مالکی ها، شافعی ها، و حنبلی ها می باشد. از طاووس و مکحول نقل شده است که چنین موقوفه ای زکات ندارد؛ زیرا زمین ملک موقوف علیه نیست؛ پس زکاتی در درآمد و محصول زمین وقف، واجب نمی شود.

۱- حاشیه الصاوی بر الشرح الصغیر، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۱، ص ۳۶۷ و ج ۲، ص ۴۹۹.

چنانچه وقف، بر جهات عمومی باشد مثل وقف بر مساجد و فقرا، از نظر حنفی ها و مالکی ها هرگاه به نصاب برسد زکاتش واجب می شود؛ به دلیل آیه شریفه «وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ»(۱)، و به دلیل این که یک دهم [زکات] در محصول واجب می شود نه در زمین، چنان که حنفی ها معتقدند؛ بر این اساس در ابتدا با نظر متولی وقف زکات محصول خارج شده، بقیه آن، طبق نظر متولی، بین موقوف علیهم تقسیم می شود، چنان که مالکی ها گفته اند(۲).

از نظر حنبلی ها و طبق نظر صحیح مشهود در عبارات شافعی ها، در محصول موقوفه ای که وقف بر غیر معین شده است مثل فقرا زکات واجب نمی شود. همچنین است در آنچه که به عنوان سهم به هر یک از آنها می رسد، چه نصابی از محصول و میوه به بعضی از آنها برسد و چه نرسد؛ زیرا وقف بر فقیران و مساکین برای فرد واحدی از آنها متعین نمی شود، به دلیل این که می توان هر یک از آنها را از وقف محروم کرده، محصول را به غیر او داد(۳).

امامیه

چنانچه عین موقوفه از اجناس زکویه باشد، مانند شتر و گاو و گوسفند، زکات آن بر موقوف علیهم واجب نمی شود، هر چند به نصاب برسد(۴) و حتی اگر موقوفه را ملک موقوف علیهم بدانیم.

همچنین در صورتی که بچه متولد شده از آنها را به تبع مادر وقف بدانیم یا این که واقف وقف بودن آنها را نیز شرط کرده باشد، زکاتشان واجب نمی باشد، ولی چنانچه آنها را تابع مادرانشان ندانیم یا واقف وقف بودنشان را شرط نکرده باشد، هر یک از موقوف علیهم که سهمش به نصاب برسد واجب است زکات آن

۱- انعام / ۱۴۱.
۲- بدائع الصنایع، ج ۲، ص ۵۶؛ منح الجلیل، ج ۴، ص ۷۷.
۳- المغنی، ج ۵، ص ۶۳۹؛ المجموع شرح المهذب، ج ۵، ص ۲۹۲ و ۴۵۷.
۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۳؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۸۲، مسأله ۹۸.

را بپردازد(۱).

در دیگر نماءات نیز چنانچه از اجناس زکویه باشند مثل خرما، انگور، گندم و جو در وقف خاص هر کس که سهمش به نصاب برسد پرداخت زکات بر او واجب می باشد. چون ملک طلق آنهاست. ولی در وقف عام واجب نیست؛ چون موقوفه ملک کسی از موقوف علیهم نیست(۲)؛ مگر این که موقوفه به نحو مشارکت و نه بیان مصرف بر موقوف علیهم عام وقف شده باشد و اتفاقا موقوف علیهم محصور باشند مثل این که وقف بر فقرای روستا یا شهری باشد که تعداد مشخصی هستند که در این صورت هر کس سهمش به نصاب برسد واجب است زکات آن را بپردازد. [چون در این فرض در واقع موقوف علیهم مالک وقف

می شوند]. ولی اگر به نحو بیان مصرف وقف شده باشد، زکات آن واجب نمی باشد؛ زیرا موقوف علیهم مالک آن نمی شوند مگر بعد از تقسیم متولی(۳).

البته در وقف عام چنانچه متولی قبل از تعلق زکات بر محصول آن را میان موقوف علیهم تقسیم کند به گونه ای که بعد از ملکیت آنها زکات محصول واجب شود، در صورت رسیدن به نصاب باید زکات آن را بدهند(۴). همچنین است اگر موقوف علیه منحصر در یک نفر شود؛ چون در این صورت موقوف علیه قبل از دادن متولی مالک وقف می باشد(۵).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۳.
۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۳؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۸۲، مسأله ۹۸.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۳.
۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۳؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۲، مسأله ۹۸.
۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۷۳، مسأله ۷۳.

سفه

تعریف

«سـفه»، در لغت، مصـدر فعل «سَـفَه، یسـفِه» و به معنای نقص در عقل می باشـد. اصل آن سـبکی و حرکت است؛ [لذا این که] گفته می شود: «سَفَه» یعنی: سبک سری و نادانی کرد(۱).

در اصـطلاح اکثر فقیهان «سـفاهت» را به اسـراف و تبذیر و سوء تصرف در مال تعریف کرده اند. در الدر المختار و حاشیه آن رد المختار چنین آمده است: سـفه عبارت است از ضایع ساختن مال بر خلاف مقتضای شـرع یا عقل، مانند اسـراف و تبذیر در نفقه یـا این که بـدون هـدف یـا غرض عقلاـنی در آن تصـرف کنـد. غیر عقلاـنی بودن غرض هم بر این است که عقلای اهل دیانت آن را هدف نشمارند(۲).

سفیه فرد بالغی است که راه صحیح تصرف در مال را نمی داند(۳)، جمع آن «سفها» می باشد.

مقابل سفه، «رشد» است. رشد یعنی تصرف صحیح و نیکو در مال.

آنچه گفته شد نظر بیشتر فقیهان می باشد. (همچنین بنگرید به اصطلاح رشد).

ص:۲۲۲

۱- المصباح المنیر؛ مختار الصحاح؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «سفه».

۲- حاشیه ابن عابدین، ج ۵، ص ۹۲؛ جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۱۶۱.

خلاصه حکم فقهی

بیشتر فقیهان معتقدند که سفیه از تصرفات مالی منع شده، بر او حَجر می شود و این کار به خاطر حفظ اموال او از نابودی می باشد.

خداوند متعال در قرآن فرموده است: «وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَکُمُ الَّتی جَعَلَ اللّه ُلَکُمْ قِیَامًا»(۱) بر این اساس هرگاه سفاهت، در صغیر بعد از بلوغش و در مجنون بعد از هوشیار شدنش ادامه داشته باشد حجر بر او نیز ادامه می یابد و در این مسأله از نظر بیشتر فقیهان نیازی به حکم قاضی نیست؛ چون حَجر از قبل از بلوغ و افاقه بر آنها ثابت شده است(۲).

هرگاه سفه بر فرد بالغ و عاقل عارض شود، در دیدگاه بیشتر فقیهان بر او حَجر نمی شود مگر پس از حکم قاضی؛ زیرا مشخص ساختن تبذیر در افراد در حالات مختلف متفاوت است و نیاز به اجتهاد و نظر قاضی دارد(۳).

امّا نسبت به وقف سفیه، آرای فقیهان مختلف است. بیشتر برآنند که وقف صحیح نمی باشد؛ زیرا در وقف شرط است که واقف اهلیت هدیه و بخشش داشته باشد؛ یعنی عاقل، بالغ، رشید و مختار باشد ولی سفیه چنین اهلیتی ندارد(۴).

ابو حنیفه می گوید: بر انسان حرّ و عاقل به سبب سفه حجر نمی شود؛ لذا واقف سفیه مانند دیگر تصرفات مالی اش صحیح می باشد(۵).

با وجود این که ابو یوسف در جواز حجر بر سفیه همراه و همرأی جمهور می باشد، ابن همام در فتح القدیر گفته است: چنانچه سفیه ابتدا بر خودش و بعد

۱- نساء / ۵. «اموالتان را که خداوند سبب قوام زندگی شما قرار داده است به سفیهان ندهید».
۲- الاختیار، ج ۲، ص ۹۶؛ بلغه السالک، ج ۲، ص ۱۲۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۶؛ المبدع، ج ۴، ص ۳۳۴.
۳- البدایع، ج ۷، ص ۱۶۹؛ مواهب الجلیل، ج ۵، ص ۶۴؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۷۰؛ المبدع، ج ۴، ص ۳۳۱-۳۳۴.
۴- بلغه السالک، ج ۲، ص ۲۹۸؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۷۳؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۴۵۳.
۵- ردالمختار، ج ۵، ص ۹۲-۹۳.

بر جهتی غیر منقطع وقف کند، شایسته است که این وقف او صحیح باشد. بعد می گوید ابو یوسف گفته است: این مطلب نظر صحیح در دیدگاه محققین و همه می باشد در صورتی که حاکم به آن حکم کند(۱).

شربینی از فقیهان شافعی گفته است: چنانچه سفیه بگوید: خانه ام را بعد از مرگم بر فقیران وقف نمودم، صحیح می باشد؛ زیرا وصیت سفیه صحیح است(۲).

امامیه

«حجر» و «رشد»

۱- فتح القدیر، ص ۳۸.

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷.

سکنی

تعریف

«سکون» اسم مصدر از «سکنْ» و به معنای قرار گرفتن در مکانی می باشد که برای این کار مهیا شده است.

مسکن - با فتح کاف و کسر آن - یعنی منزل یا خانه. سکون نیز ضد حرکت است. «سکن» در اصطلاح عبارت است از ماندن در مکانی به نحو قرار گرفتن و دوام(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان، بعد از اتفاق نظر بر جواز وقف زمین و خانه برای سکونت، در جواز وقف منفعت [حق] سکونت اختلاف نظر دارند و این امر به دنبال اختلاف نظر ایشان در وقف منفعت می باشد. مثل این که مستأجر منفعت سکونتی را که با عقد اجاره در اختیار گرفته است، وقف نماید.

بیشتر فقیهان شافعی، حنبلی و حنفی وقف منافع بدون عین را صحیح نمی دانند.

مالکی ها معتقدند وقف سکونت به اعتبار این که از جمله منافع است جایز بوده، شرعا صحیح می باشد(۲).

۱- القاموس المحیط؛ المصباح المنیر؛ لسان العرب، ذیل مادّه «سکن».

۲- المبسوط، سرخسی، ج ۸، ص ۱۶۰.

حکم استفاده از عین وقف شده برای سکونت را در اصطلاح «استغلال» ببینید.

امامیه

«اجاره» و «استغلال»

ص:۲۲۶

سهم

تعریف

«سهم»، در لغت، به معنای نصیب و بهره است. جمع آن «أسهم» و «سهام» می باشد. «أسهمت له» یعنی به او سهمی دادم(۱).

در اصطلاح، فقیهان «سهم» را به کار می برند و مرادشان نسبت معین از چیزی می باشد، مثل نصف، یک سوم، یک چهارم و مانند اینها. به عنوان مثال یک چهارم از ترکه سهمی است که به زوجه داده می شود هنگامی که زوج متوفی فرزندی داشته باشد. یا این که هرگاه فردی خانه اش را بر سه فرزندش وقف نماید سهم هر یک از آنها در عایدی یک سوم می باشد.

«سهم» در علم اقتصاد، سندی است که بخشی از سرمایه شرکت محسوب شده، به تبع رواجش ارزش آن کم و زیاد می شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان بر معتبر بودن شرط واقف در تقسیم محصول وقف اهلی اتفاق نظر دارند؛ لذا محصول و درآمد موقوفه مطابق شرط یا خواست واقف تقسیم می شود، مثلاً چنانچه واقف بگوید: بر اولادم وقف نمودم، دختر و پسر داخل در آن شده، محصول بر تمام فرزندانش در سهم های مساوی تقسیم می شود، بدون

۱- المصباح المنیر، ذیل مادّه «سهم».

۲- المعجم الوسیط؛ لسان العرب بخش اصطلاحات فنی.

این که میان مذکر و مؤنث فرقی گذاشته شود.

در تقسیم ترکه در ارث غیر از این عمل می شود.

هرگاه واقف بگوید: بر فرزندانم وقف نمودم به این نحو که مذکر سهم دو مؤنث را ببرد، محصول مطابق شرط او میان فرزندان تقسیم می شود؛ لذا به مذکر دو سهم و به مؤنث یک سهم داده می شود.

واقف می تواند در وقفش، در کنار سهم از محصول، حقوقهایی دوره ای مثل ماهیانه قرار دهد که به صاحبان آنها داده می شود؛ ولی این حقوقها شبیه اجرت می باشند، چنان که حصفکی و حنفی ها گفته اند؛ چون برای افراد بی نیاز هم حلال می باشند و همچنین هرگاه در میان سال و قبل از رسیدن محصول فرد مستحق بمیرد یا عزل شود مثل اجیر حقوقش به او داده شده - البته بعد از آن که مباشرت در انجام کار داشته باشد - جزء میراث او می شود؛ ولی در سهم موقوف علیهم چنین نیست اگر فردی از آنها قبل از رسیدن محصول بمیرد، سهمی نمی برد؛ چون وقف کار خیر محض می باشد(۱) [و باید در راه خیر صرف شود نه این که جزء میراث شود].

۱- الدرالمختار به همراه ردالمختار، ج ۳، ص ۴۱۷؛ الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۳۷۳؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۵، ۸۸؛ مغنی المحتاج، ج ۵، ص ۳۷۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۷۶.

شرط

تعریف

«شرط»، در لغت، یعنی الزام نمودن چیزی در بیع و مانند آن و ملتزم شدن به آن. این شرط می تواند هر امری هر چند کوچک باشد.

«شرط کذا» یا «اشترط علیه کذا» یعنی او را بر شرطی وادار و ملزم ساخت.

جمع شرط، «شروط» است. «شریطه» نیز مثل شرط و جمع آن «شرایط» می باشد(۱).

در اصطلاح، شرط عبارت است از منوط ساختن چیزی به چیز دیگر به گونه ای که هرگاه اولی حاصل شود دومی نیز حاصل خواهد شد. یا این که شرط عبارت است از آن چیزی که وجود شیئی متوقف بر آن است(۲). برای مثال، وقتی می گوییم در موقوفه (آنچه که وقف می شود) شرط است که ملک واقف بوده، انتفاع از آن در شرع مجاز باشد. در واقع وجود وقف متوقف بر این شرط شده است؛ لذا وقف چیزی که در شریعت اسلام مالی به شمار نمی آید مثل شراب، خوک، مردار و مانند اینها جایز نمی باشد؛ چنان که وقف مال دیگری نیز جایز نمی باشد؛ چون ملک واقف نیست.

دیگر شروط نیز همین طور می باشند.

۱- متن اللغه؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «شرط».

۲- التعریفات جرجانی.

خلاصه حکم فقهی

برخی از آنها شرطهایی هستند که در واقف لحاظ می شوند. مثل این که واقف باید اهل تبرع باشد یعنی عاقل، بالغ و مختار باشد. تفصیل آن در اصطلاح «واقف» آمده است.

برخی از شروط، شرطهایی هستند که در موقوف علیه مد نظر می باشند، مثل این که جهت قربت باشد یا این که جهت معصیت نباشد. تفصیل آن در اصطلاح «موقوف علیه» آمده است.

برخی دیگر نیز شروطی هستند که در موقوفه معتبر می باشند. مثل این که مال، از نظر شرع اسلام، قابل مالکیت و استفاده باشد. تفصیل آن در اصطلاح «موقوف» آمده است.

آنچه ذکر شد شروط ضروری ارکان وقف می باشد که وجودشان برای انعقاد و صحت وقف لازم است. شروط ممنوعه ای نیز وجود دارد که وقف آنها را قبول نمی کند، مانند شرط تعلیق بر امری که وجود و عدمش محتمل است، مثل این که واقف بگوید: هرگاه فلان کس بیاید، فلان چیز را بر فلان چیز وقف کردم. فقیهان معتقدند وقف کردنِ با این شروط به خاطر خطری که دارد صحیح نمی باشد. همان طور که در اصطلاح «تعلیق» گفته شد.

فقیهان همچنین شروط را به شروط صحیح و غیر صحیح تقسیم کرده اند:

شروط صحیح آنهایی هستند که موافق شرع و مقتضای عقد و عرف می باشند.

شروط غیر صحیح آنهایی هستند که مخالف شرع و مقتضای عقد و عرف می باشند.

فقیهان گفته اند که شروط صحیح، به وقف ضرر نمی رسانند بلکه گاهی ضروری بوده، مؤید مقتضای وقف می باشد؛ ولی شروط غیر صحیح به ضرر وقف می باشند، مثل این که واقف فروختن وقف را شرط کند یا وصیت کند

هر گاه بخواهد وقف را پس بگیرد. در این صورتها شرط منافی مقتضای وقف می باشد [و وقف را باطل می کند].

گاهی اوقات شرط برای وقف ضرری ندارد بلکه تنها خود شرط باطل می شود. ابن همام حنفی گفته است: وقف با شرطهای فاسد، باطل نمی شود(۱).

الدردیر، از فقیهان مالکی، گفته است: اگر شرط واقف از نظر شرع جایز باشد، به آن عمل می شود؛ ولی اگر شرعا جایز نباشد، به آن عمل نمی شود، مثلاً چنانچه واقف شرط کند که کاری برای تعمیر موقوفه انجام نشود، به این شرط عمل نمی شود؛ چون موجب ابطال اصل وقف می شود(۲).

اصل در وقف این است که از دهشهایی می باشد که غالبا هدف از انجام آن کار خیر و عدم معصیت می باشد؛ لذا چنانچه شرطی مخالف این هدف والا باشد شرط یا وقف لغو می شود با تفصیلی که فقیهان در این باره در باب وقف کتابهای فقهی ارائه کرده اند.

فقیهان، فی الجمله، بر این امر اتفاق نظر دارند که واقف می توانند شروطی در وقف قرار دهد که در راستای انگیزه او و به مصلحت وقف باشد. تا زمانی که این شروط مخالف شرع نباشند بر این اساس می تواند مستحق و متولی وقف را مشخص نماید؛ موقوف علیه را به محصول وقف و مانند آن اختصاص دهد؛ برای خودش شروط ابدال و استبدال، تغییر [و تبدیل] و دیگر شروط دهگانه معروف را - چنان که در اصطلاح «شروط دهگانه» مفصلاً ذکر شده است - شرط کند.

تمام اینها جایز است تا زمانی که مخالف احکام شریعت اسلام یا به ضرر مصالح وقف نباشد، همان طور که در دیدگاه فقیهان قاعده این است که عمل به

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۶۰؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۱؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷.
۲- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۸، ۹۰.

شروط واقف تا زمانی که مخالف شرع نباشد واجب می باشد(۱).

امامیه

برخی از محققان بیان داشته اند که در وقف نظر اصحاب این است که در اغلب موارد، شرط فاسد مفسد وقف است(۲). ولی این که شرط فاسد کدام است؟ آرای فقیهان امامیه متفاوت است، مثلاً چنان که در اصطلاح «ادخال و اخراج» و «بیع» گفته شده است برخی از فقیهان شیعه شرط ادخال و اخراج و شرط بیع را جایز دانسته اند.

همچنین

«استحقاق»، «تأقیت»، «تأبید»، «تعلیق»، «موقوف»، «موقوف علیه»، «واقف».

۱- حاشیه ردالمختار، ص ۳۸۹، ۴۱۸؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۳؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۸؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۸؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱.

۲- وقف در فقه اسلامی، ص ۲۶۰.

شروط دهگانه، «زیاده و نقصان»

تعریف

«شروط دهگانه» اصطلاح جدیدی است که فقیهان جدید و حقوقدانان آن را به کار می برند و مرادشان این است که واقف به هنگام انشاء صیغه وقف یا وقفنامه اختیارات ذیل را برای خودش شرط کند:

اعطاء و حرمان، ادخال و اخراج، زیاده و نقصان، تغییر و تبدیل، ابدال و استبدال.

هر یک از این الفاظ دلالت و احکام خاص خودشان را دارند؛ هر چند چنان که برخی از فقیهان گفته اند دو لفظ تغییر و تبدیل همه آنها را شامل می شوند.

اگر چه فقیهان این شروط را تحت عنوان «شروط دهگانه» در یک جا ذکر نکرده اند، احکام هر یک از این شروط یا بعضی آنها را در کتابهایشان، هر چند به طور پراکنده، ذکر کرده اند(۱).

در ادامه درباره شرط زیاده و نقصان سخن می گوییم. تفصیل بحث درباره بقیه شروط و احکام آنها را ذیل اصطلاحات آنها ببینید.

«زیاده» به این معناست که هنگام توزیع محصول وقف بعضی از موقوف علیهم بر بعض دیگر ترجیح داده شده به آنها بیشتر از بقیه سهم داده شود. خواه

۱- بنگرید به: الاسعاف فی احکام الوقف، ص ۳۵ و بعد از آن، ص ۵۰ و بعد از آن؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۵۸-۵۹؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۹؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۱؛ مطالب أولی النهی، ج ۴، ص ۲۲۸.

این ترجیح موقتی باشد یا برای یک بار یا برای همیشه، مثل این که سهمشان از یک هشتم به یک پنجم یا یک چهارم افزایش یابد.

«نقصان» بر عکس زیاده است، مثل این که به بعضی از مستحقین به طور موقت یا همیشه کمتر از دیگران داده شود.

طبیعی است که چنانچه زیاده و نقصان نسبت به بعضی از موقوف علیهم در مجموع سهام باشد در سهم بقیه تأثیر می گذارد.

خلاصه حکم فقهی

نزد فقیهان ثابت است که شرط واقف تا زمانی که مخالف شرع یا مصلحت وقف نباشد، پیروی می شود؛ لذا هرگاه واقف شروط دهگانه یا بعضی آنها را شرط کند و بعد از انشاء وقف چنین ببیند که سهم بعضی از مستحقین را زیاد کند یا از آن کم کند، بیشتر فقیهان این کار او را جایز می دانند؛ زیرا وقف از تبرعات و دهشهاست و بر افراد نیکوکار حرجی نیست.

ولی فقیهان تصریح کرده اند که چنانچه واقف یک بار سهم کسی از موقوف علیهم را کم یا زیاد کند، دیگر نمی تواند آن را تغییر دهد؛ چون شرطش به کاری که مد نظرش باشد واقع شده است و هرگاه واقف نظری نسبت به زیاده و نقصان داشته باشد و آن را عملی سازد، این کار انجام شده است. و چنانچه واقف بخواهد این کار را تا زنده است انجام دهد باید در صیغه وقف بگوید: به این شرط که فلان بن فلان (واقف) بتواند هرگاه بخواهد پشت سر هم کم و زیاد کند(1).

این اجمال بحث است. تفصیل نظر فقیهان در ادامه می آید:

حنفی ها تصریح کرده اند که چنانچه واقف برای خودش شرط کند که هرگاه بخواهد از مقدار مشخص شده برای مستحقین کم کند یا هر وقت خواست آن را

۱- الإسعاف، ص ۳۸-۳۹.

زیـاد کنـد، این کـار برای او جـایز می باشـد. ولی نمی توانـد قیمت و بهـای آن را کم و زیاد کنـد مگر این که آن را نیز برای خودش شـرط کرده باشد. این مطلب، نظر ابویوسف، خصاف و هلال می باشد، ابن همام نیز آن را صـحیح دانسته است؛ چون این شرط وقف را باطل نمی کند. از محمّد [بن حسن] نقل شده است که وقف صحیح و شرط باطل می باشد(۱).

ولی بقیه فقیهان بر جواز زیاده و نقصان واقف به صـراحت تأکید نکرده اند. هر چند سـخنانشان به طور عموم بر جواز این کار، در صورتی که واقف آن را شرط کرده باشد، دلالت می کند.

حنبلی ها و مالکی ها بر جواز شـروط تغییر و تبدیل و ادخال و اخراج تصریح کرده اند و این بر جواز شروط زیاده و نقصان نیز دلالت می کند؛ زیرا این دو شرط به منزله تغییر در سهم و قسمت مستحقین می باشند.

نووی، از فقیهان شافعی، با وجود این که به فساد شـرط حرمان و تقـدیم و تأخیر معتقد می باشد، از غزالی این سـخن او را نقل کرده است که اگر واقف شرط کند که به خاطر مصلحتی میزان سهم مستحق را تغییر دهد، جایز می باشد(۲).

و این به معنای جواز شرط زیاده و نقصان است.

امامیه

«ادخال و اخراج»، «اعطاء و حرمان» و «تغییر و تبدیل».

ص:۲۳۵

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۵۸؛ حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۶۱.

۲- حاشـیه الـدسوقی به همراه الشـرح الکـبیر، ج ۴، ص ۸۷؛ روضه الطـالبین، ج ۵، ص ۳۲۹؛ کشـاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۱؛ مطالب اولی النهی، ج ۴، ص ۳۱۸.

شغور

تعریف

«شغور»، در لغت، به معنای خالی و فارغ بودن است. «شغر المنصب أو الکرسی من شاغل» یعنی آن جایگاه یا صندلی خالی ماند و کسی آن را اشغال نکرد. «شغر البلد» یعنی، شهر از محافظی که آن را حمایت کند و نظمش دهد خالی است.

شغور به معنای گسترده شدن و کم شدن نیز می آید. «شغر السعر» یعنی قیمت پایین آمد(۱).

معنای اصطلاحی شغور از معنای لغوی آن خارج نمی باشد.

خلاصه حکم فقهی

خالی ماندن وقف از ناظر و متولی سه حالت را دربر می گیرد:

حالت اول: واقف ناظری برای وقف تعیین نکند

از نظر فقیهان اصل بر این است که چنانچه واقف نظارت بر وقف را برای فردی معین با اسم یا صفت معین شرط کند، عمل به این شرط واجب می باشد تا زمانی که از ناظر خیانتی مشاهده نشود؛ میان فقیهان محل اتفاق است.

ولی اگر واقف نظارت را برای کسی شرط نکند، ابو یوسف، از فقیهان حنفی،

۱- لسان العرب؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «شغر».

گفته است. اگر واقف زنده باشد نظارت و ولایت بر وقف به او می رسد؛ محمّد بن حسن گفته است، این وقف صحیح نمی باشد(۱).

حنبلی ها معتقدند در این حالت نظارت از آنِ موقوف علیه می باشد اگر موقوف علیه انسان معین یا گروه محصوری مثل اولاد واقف یا اولاد زید باشد. این در صورتی است که موقوف علیه مکلف و رشید باشد، زن یا مرد [فرقی نمی کند]؛ زیرا موقوف علیه، موقوفه را مالک می شود و به مقتضای این مالکیت، برای خودش نظارت می کند. ولی اگر موقوف علیه غیر رشید باشد، ولیّ اش به جای او این کار را انجام می دهد(۲).

مالکی ها گفته اند، اگر واقف کسی را برای نظارت مشخص نسازد، حاکم می تواند هر کس را بخواهد متولی وقف قرار دهد(۳).

تفصیل نظر شافعی ها به شرح ذیل می باشد:

اگر واقف نظارت را برای کسی شرط نکرده باشد، نظارت با قاضی می باشد؛ به این معنا که نسبت به حفظ و اجاره موقوفه نظارت با قاضی شهری است که موقوفه در آن قرار دارد و نسبت به بقیه مسائل نظارت با قاضی شهر موقوف علیه می باشد. این که گفته شد نظارت با قاضی می باشد به این جهت است که نظارت عام با اوست؛ لذا از واقف و موقوف علیه اولی_'feتر است، هر چند موقوف علیه شخص معینی باشد.

نووی چنین گفته است: اگر وقف بر جهت عام باشد تولیت با حاکم است و همچنین است اگر وقف بر معین باشد بنابراین نظر که ملکیت موقوفه به خدا منتقل می شود. ولی در صورتی که معتقد باشیم موقوفه در ملکیت واقف باقی می ماند، تولیت موقوفه نیز با او می باشد، و بر این اساس که موقوفه به ملکیت

۱- ردالمختار به همراه الدرالمختار، ج ۳، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۸، ۲۷۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۴.

۳- الشرح الصغیر، ج ۲، ص ۳۰۵.

موقوف علیه در می آید، نظارت و تولیت با او می باشد.

از آرای پیشگفته به دست می آید که بیشتر فقیهان نظارت بر موقوفه در این حالت را با حاکم می دانند.

حالت دوم: وفات ناظر و خالی ماندن وقف [از ناظر]

هرگاه واقف برای موقوفه ناظری معین کند و بعد به سبب وفات ناظر موقوفه خالی بماند؛

حنفی ها گفته اند: چنانچه ناظر بعد از موت واقف بمیرد حق نصب با ناظر است و چنانچه قبل از وفات واقف بمیرد، حق نصب ناظر با واقف می باشد، برخی نیز گفته اند حق نصب با قاضی است؛

از نظر حنبلی ها چنانچه کسی که نظارت برای او شرط شده است بمیرد، اگر موقوف علیه فرد معینی یا جمع محصوری باشد، نظارت با اوست و اگر موقوف علیه غیر محصور باشد، مثل فقرا و مساکین یا [موقوفه] مسجد یا مدرسه باشد نظارت با حاکم یا کسی است که او معین می کند.

حالت سوم: عزل ناظر و خالی ماندن وقف

بیشتر فقیهان معتقدند که اگر ناظر خودش را عزل کند تا زمانی که این عزل در حضور قاضی نباشد و ناظر شروط نظارت مثل رشد، عدالت و کفایت را به طور کامل دارا باشد این عزل نافذ نمی باشد. ولی هرگاه شروط نظارت در او مختل شود یا واقف عزلش کند یا او با نظر حاکم خودش را عزل نماید، این عزل صحیح می باشد و قاضی فرد دیگری را معین می کند. و تا زمانی که کسی از نزدیکان واقف شایسته تولیت است، به نظر حنفیه، تعیین متولی از غیر آنها، جایز نمی باشد(۱).

۱- الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۴۰۸؛ ردالمختار، ج ۳، ص ۴۱۰-۴۱۲؛ الشرح الصغیر، ج ۲، ص ۳۰۵؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۳؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۶؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۸-۲۷۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۴ و بعد از آن.

بحث شغار در فقه امامیه تنها در کتاب نکاح مطرح می شود.

درباره عدم تعیین متولی از طرف واقف، فقیهان متقدم شیعه بیشتر بر این نظرند که حکم تعیین متولی بر اساس انتقال ملك می باشد به این بیان که اگر معتقد باشیم ملکیت موقوفه به موقوف علیهم منتقل می شود، تولیت آن نیز در این فرض با آنها می باشد(۱). و اگر انتقال ملکیت را به خدا بدانیم تولیت با حاکم خواهد بود. و اگر قائل به بقای وقف در ملکیت واقف باشیم خود واقف عهده دار تولیت آن می باشد(۲).

فقیهان متأخر شیعه نیز بیشتر معتقدند که با عدم تعیین واقف، تولیت موقوفه به طور مطلق در تمام انواع وقف با حاکم می باشد؛ چنان که صاحب عروه تصریح کرده است که اقوی این است که تولیت با حاکم می باشد نه واقف و نه موقوف علیه حتی بر فرض این که ملکیت وقف را از آنِ آنها بدانیم(۳). مرحوم صاحب

جواهر نیز ضمن نقل این نظر به عنوان احتمالی که برخی از متقدمین مطرح کرده اند، آن را قوی دانسته است(۴). البته در این بین نسبت به وقف خاص تفصیلی ذکر کرده اند به این صورت که تولیت آنچه راجع به مصلحت وقف و رعایت حق بطون لاحقه می باشد با حاکم است ولی اشکالی ندارد که موقوف علیهم در آنچه که راجع به انتفاع خودشان می باشد ولایت داشته باشند(۵).

حضرت امام خمینی(ره) این را نیز متذکر شده اند که در مواردی که تولیت موقوفه با حاکم یا فرد منصوب از جانب اوست، چنانچه هیچ یک از این دو

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۴.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۴؛ مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۲۴؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۷۲.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۷، مسأله ۲.

۴- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۵.

۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۷، مسأله ۲؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۵. ؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۰، مسأله ۸۷.

نباشند یا دسترسی به آنها ممکن نباشد، تولیت موقوفه با عدول مؤمنین می باشد(۱).

نسبت به خروج متولی از اهلیت، مرحوم صاحب عروه گفته است اگر حاکم او را مشخص کرده است، تصمیم با او می باشد. و اگر واقف او را تعیین کرده باشد به این نحو که نصب را برای خودش شرط کرده باشد، تعیین بر عهده او می باشد(۲).

امام خمینی(ره) حکم این مسأله را مانند حالت عدم تعیین واقف دانسته است(۳).

نسبت به عزل متولی «اشراف»، «تفویض»، «عزل».

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۰، مسأله ۸۸.
۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۷.
۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۰، مسأله ۸۹.

صدقه

تعریف

«صـدقه» - به فتح دال - در لغت به چیزی گفته می شود که به قصد تقرب به خداوند متعال، داده می شود(۱). این معنا، زکات واجب و صدقه داوطلبانه را نیز شامل می شود.

معنای اصـطلاحی صـدقه خارج از معنای لغوی آن نمی باشـد و در اسـتعمال غالب فقیهان هرگاه صدقه به طور مطلق گفته می شود مراد از آن صدقه داوطلبانه می باشد.

به همین جهت راغب اصفهانی گفته است که صدقه به مالی گفته می شود که انسان به قصد قربت از اموالش خارج می سازد، مثل زکات؛ ولی در اصل صدقه به اعطای داوطلبانه گفته می شود و به واجب آن زکات اطلاق می شود(۲).

شربینی خطیب چنین می گوید: غالبا مراد از صدقه به صورت مطلق، صدقه داوطلبانه است(۳).

خلاصه حکم فقهی

صدقه داوطلبانه به دلیل آیه شریفه ذیل مستحب می باشد: «مَنْ ذَا الَّذی

۱- لسان العرب؛ تاج العروس؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «صدق».
۲- مفردات، راغب اصفهانی، ذیل مادّه «صدق»؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۴۹.
۳- مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۱۲۰.

يُقْرِضُ اللّه ـَقَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ اَضْعَافًا كَثيرَةً وَاللّه ُيَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(۱).

ابن عربی در بیان معنای این آیه چنین گفته است: این سخن برای بیان استحباب و تخصیص انفاق برای خداوند متعال بر فقیران و محتاجان و در راه خدا جهت نصرت دین آمده است(۲).

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: هر مؤمنی که مؤمن گرسنه ای را اطعام کند، خداوند در روز قیامت از میوه های بهشت به او می خوراند؛ و هر مؤمنی مؤمن تشنه ای را سیراب کند خداوند متعال در روز قیامت از رحیق شراب سر به مُهر بهشتی به او می نوشاند؛ و هر مؤمنی مؤمن برهنه ای را بپوشاند، خداوند متعال از سبزه های بهشت بر او می پوشاند(۳).

واجب است صدقه از چیزی داده شود که ملک حلال و طیب انسان می باشد. اسلام نیز بر این تأکید کرده است که صدقه از مال حلال و طیب انسان باشد؛ در حدیثی از ابو هریره آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هر کس صدقه ای از مال طیب بدهد – و خداوند تنها طیبات را قبول می کند – خداوند رحمان آن را می پذیرد. حتی اگر این صدقه خرمایی باشد به آن برکت می دهد تا آنکه ثواب آن از کوه بزرگتر می شود. همان طور که هر یک از شما حیوان کوچکی را پرورش می دهید»(۴). نووی گفته است: مراد از طیب در این حدیث حلال می باشد.

ص:۲۴۲

۱- بقره / ۲۴۵. «کیست که خدا را وامی نیکو دهد و خدا وام او را به برابرهای بسیار، افزون کند. خداست که تنگی آرد و گشایش دهد و به سوی او بازگشت می کنید».

۲- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- ترمذی این حدیث را از ابو سعید الخدری نقل کرده است [ج ۴، ص ۵۱].

۴- این حدیث را ترمذی [در سننش] آورده است [ج ۲، ص ۸۵-۸۶]، اصل آن در صحیح بخاری و مسلم می باشد [بخاری، ج ۲، ص ۱۱۳؛ مسلم، ج ۳، ص ۸۵].

صدقه در وقف

وقف یکی از انواع صدقه داوطلبانه می باشد و البته از دیگر انواع صدقه متمایز است از این حیث که تصرف در عین موقوفه با فروش و هدیه و غیر آن جایز نمی باشد، چنان که به ارث نیز برده نمی شود(۱).

استفاده از وقف گاهی با انتفاع از عین آن می باشد، مثل مساجد و پلها و مقابر؛ و گاهی انتفاع از محصول زمین و میوه درخت و نسل و شیر حیوان می باشد. عبداللّه بن عمر این روایت را نقل کرده است: «عمر زمینی از [غنایم]خیبر به

دستش رسید؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا از ایشان درباره آن سؤالی کند؛ گفت: ای رسول خدا زمینی از خیبر به دستم رسیده است که تاکنون مالی ارزشمندتر از آن به دستم نرسیده است مرا نسبت به آن، چه فرمان می دهید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر بخواهی می توانی اصل آن را حبس کنی و صدقه اش بدهی، غیر از این که اصلش فروخته نشود، خریده نشود، هدیه داده نشود و به ارث برده نشود، ابن عمر گفت، عمر آن را برای فقیران، نزدیکان، آزادی بردگان، درراه ماندگان و مهمانان صدقه داده، گفت: متولی می تواند طبق عرف از آن بخورد یا دوستش را اطعام کند، بدون این که خودش را صاحب آن بداند یا در آن زیاده روی کند»(۲). این حدیث متفق علیه است.

مستحب است که موقوفه از محبوبترین اموال واقف باشد. خداوند متعال فرموده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فَاِنَّ اللّه َبِهِ عَلیمٌ»(۳).

۱- المغنی، ج ۵، ص ۵۹۷-۵۹۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۶؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۰ و بعد از آن.

۲- این حدیث را بخاری و مسلم آورده اند [بخاری، ج ۳، ص ۱۸۵؛ مسلم، ج ۵، ص ۱۹۶]. همچنین بنگرید به: مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳- آل عمران / ۹۲. «به نیکی نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید و هر چه انفاق کنید خدا می داند».

مسلمانان صدر اسلام - رضی اللّه عنهم - هرگاه چیزی را دوست می داشتند، آن را برای خدا قرار می دادند. در حدیثی متفق علیه آمده است که ابو طلعه در میان انصار مدینه بیشترین درخت خرما را داشت. محبوبترین اموالش بیرحاء(۱) بود که مقابل مسجد قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن داخل می شدند و از آب گوارای آن می نوشیدند. انس (راوی حدیث) گوید: زمانی که آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» نازل شد، ابو طلحه در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: ای رسول خدا! خداوند متعال می گوید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» به درستی که محبوبترین اموال من بیرحاء است، آن را برای رضای خدا صدقه می دهم و امیدوارم که کار نیکی بوده و نزد خدا ذخیره ای برای من باشد؛ ای رسول خدا آن را در هر راهی که خدا به تو نشان می دهد قرار بده؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بر تو مبارک باد؛ مال سودمندی است(۲).

امتیاز دیگر صدقه وقف این است که صدقه جاوید است. یعنی انسان بعد از مرگش از آن سود می برد؛ چون از اعمالی است که بعد از مرگ نیز باقی می ماند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «هرگاه انسان بمیرد عملش از او قطع می گردد مگر از سه چیز: صدقه جاریه یا علمی که از آن سود برده شود و یا فرزند صالحی که برای او دعا می کند»(۳).

رافعی می گوید: از نظر علما صدقه جاریه [در این روایت] بر وقف حمل می شود؛ چون بقیه صدقات جاریه نیستند و کسی که به او صدقه داده می شود عین و منفعت هر دو را مالک می شود. [در حالی که در وقف، موقوف علیه تنها

۱- ضبط صحیح این لفظ «بئرحاء» می باشد که نام چاه معروفی در مدینه و منسوب به شخصی به نام حاء بوده است. ر.ک: تاج العروس، ج ۲، ص ۱۲۳؛ القاموس المحیط، ج ۴، ص ۴۰۹؛ معجم ما استعجم، ج ۲، ص ۴۱۳ مترجم.

۲- این روایت را مسلم روایت کرده است [صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۳].

۳- این روایت را مسلم و بخاری آورده اند. [صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۲۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۷۹]. همچنین بنگرید به: مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۶.

مالـك منفعت می شود (طبق نظر برخی از فقیهـان)]. هر چنـد روایت وصـیت به منفعت را نیز شامـل می شود، پس، حمل لفظ صدقه در این حدیث بر وقف اولی است(۱).

ص:۲۴۵

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۶.

صریح

تعریف

«صریح»، در لغت، به کسی می گویند که از تعلقات دیگران آزاد است. «عرب صریح»: یعنی عربی که نسبش خالص است. به هر خالصی «صریح» می گویند. «صرّح بما فی نفسه» یعنی درونش را برای معنای مراد خالص گردانید، همچنین یعنی آنچه را که درونش داشت آشکار نمود.

در اصطلاح، صریح لفظی است که برای معنایی وضع شده که هنگام اطلاق، غیر از آن معنا از آن فهمیده نمی شود یا این که لفظی است که به جهت کثرت استعمال مراد آن کاملاً روشن می باشد(۱).

خلاصه حکم فقهی

صریح در الفاظ عقود مثل بیع و عتق و طلاق به قدری تکرار شده که مشهور شده است.

صریح نیاز به نیت ایقاع ندارد؛ چون لفظ آن برای ایقاع وضع شده است؛ لذا نیاز به نیت ندارد، ولی شرط است که محدود و منحصر به همان لفظ باشد [و چیز دیگری به آن اضافه نشود]. به همین جهت در عقود گفتن لفظی که کوتاه و محدود نباشد معتبر نمی باشد(۲).

ص:۲۴۶

۱- الأشباه، سیوطی، ص ۲۳۹؛ العنایه در حاشیه فتح القدیر، ج ۳، ص ۴۴-۴۵.
۲- المنثور فی القواعد، زرکشی، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۱۰.

از نظر فقیهان از الفاظ صریح وقف این است که واقف بگوید: «وقفت» یا «حبّست» یا «سبّلْت کذا علی کذا».

بر این اساس هرگاه واقف یکی از این الفاظ را به کار بندد، وقف واقع شده است بدون این که نیاز باشد چیز زائدی به آن منضم شود؛ چون با این الفاظ وقف حاصل شده است بدون انضمام چیز زائدی به آن، زیرا عرف استعمال میان مردم برای این الفاظ ثابت شده است و عرف شرع نیز منضم به آن می باشد؛ به دلیل فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر بن خطاب که «إن شئت حبست أصلها و سبلت ثمرتها»(۱)، یعنی اگر بخواهی می توانی اصلش را حبس و محصولش را رها کنی. همچنین از صحابه – رضوان اللّه علیهم – وقفی به غیر این الفاظ نقل نشده است(۲).

بعضی از فقیهان شافعی گفته اند: لفظ تسبیل و تحبیس کفایی هستند؛ چون مثل لفظ وقف مشهور نیستند.

همچنین گفته اند: اگر واقف بگوید: «تصدقوا بکذا صدقه محرمه» یا «صدقه موقوفه» یا «صدقه لاتباع ولا توهب» این لفظ نیز صریح است؛ زیرا لفظ تصدق با این قرینه ها احتمال چیزی غیر از وقف را نمی دهد؛ لذا لفظ تصدق [تنها] با انضمام قرینه صریح محسوب می شود ولی الفاظ پیشگفته، به خودی خود، صریح هستند(۳).

امامیه

فقیهان متقدم شیعه مثل شیخ طوسی در مبسوط بر این نظرند که تنها لفظ صریح در وقف «وقفت» می باشد و بقیه الفاظ مثل «حبست»، «سبّلت»، «حرمت»، «أبدت» و «تصدقت» کنایی بوده تنها در صورت قرینه داشتن حمل بر وقف

۱- این حدیث متفق علیه است. فتح الباری، ج ۵، ص ۲۵۴.
۲- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۲؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۴؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۲؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۰۲.
۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۲.

می شوند، قرینه هایی مانند «صدقه موقوفه»، «صدقه مؤبّده یا محرمه» یا «لا یباع ولا یوهب ولایورث».

همچنین ذکر کرده اند که چنانچه واقف از الفاظ غیر صریح استفاده کند ولی نیتش وقف باشد در صورتی که به این نیت اقرار کند، قرینه محسوب شده، حکم به وقف می شود. در غیر این صورت تنها در باطن وقف می باشد و نمی توان به وقفیت آن حکم نمود(۱).

اما شیخ طوسی در خلاف «حبست» و «سبّلت» را نیز صریح در وقف دانسته است(۲).

در دیدگاه فقیهان متأخر شیعه انشاء لفظ در تحقق وقف شرط نیست:

مرحوم صاحب عروه چنین تصریح کرده است: اقوی این است که هر چه بر معنای مراد از وقف دلالت کند در صیغه کفایت می کند...؛ چون دلیلی بر اعتبار لفظی خاص وجود ندارد. همچنین عربی و ماضی بودن شرط نمی باشد بلکه جمله اسمیه هم کفایت می کند، مانندِ «هذا وقف»(۳).

حضرت امام خمینی(ره)(۴) و رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران آیت اللّه خامنه ای(۵) نیز بر همین نظر می باشند.

۱- المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۲؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۱؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۷ به بعد؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲- الخلاف، ج ۳، ص ۵۴۲، مسأله ۸.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۴، مسأله ۱.

۴- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۱، مسأله ۱.

۵- أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۸۹، سؤال ۱۹۹۴.

صیغه وقف

تعریف

«صیغه وقف» از دو کلمه «صیغه» و «وقف» تشکیل شده است. تعریف وقف و حکم اجمالی آن در اصطلاح وقف آمده است.

صیغه، در لغت، یعنی شکل و هیئت. گفته می شود: «صیغه الامر کذا و کذا» یعنی: هیئتی که فعل امر بر آن بنا شده فلان چیز است. «صیغه الکلام» یعنی ترکیبها و عبارات کلام. «صیغه القول» هم یعنی شکل و صورت سخن(۱).

صیغه، در اصطلاح، عبارت است از الفاظ و عباراتی که مراد متکلم و نوع تصرف او را بیان می کند.

بنابراین، صیغه وقف چیزی است که واقف مرادش از وقف را با آن بیان می کند. چنان که صیغه بیع، ایجاب و قبول است که بیانگر اراده فروشنده و خریدار می باشد(۲).

خلاصه حکم فقهی

صیغه عقد رکن اساسی در انعقاد وقف است و حتی در دیدگاه فقیهان حنفی تنها رکن وقف می باشد. حصفکی گفته است: رکن وقف الفاظ مخصوصی است

ص:۲۴۹

۱- المصباح المنیر؛ لسان العرب؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه صیغ.

۲- اعلام الموقعین، ج ۳، ص ۱۰۵ و بعد از آن؛ البدائع، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۱؛ مجله الاحکام العدلیه، ماده ۱۶۸ و بعد از آن.

مثل «ارضی هذه صدقه موقوفه مؤبّده علی المساکین» و مانند آن.

با وجود این که فقیهان بعضـی از الفاظ و صیغه های مخصوصی را که وقف با آنها منعقد می شود ذکر کرده اند و برخی عدد آنها را به بیست و شـش لفظ رسانـده انـد، بیشتر فقیهان بر این نظرند که عرف، حاکم در صـیغه می باشد؛ لذا چنانچه عرف بر اسـتعمال صیغه ای برای انعقاد وقف جریان داشته باشد، وقف با آن منعقد می شود، هر چند که این صیغه از صیغه های شمرده شده نباشد.

فقیهان تصـریح کرده انـد که وقف با صـیغه وصـیت هم صـحیح می باشد، مثل این که واقف بگوید: «عواید این خانه را به نفع مساکین و برای همیشه وصیت می کنم» یا «برای فلانی و بعد از او برای مساکین».

ابن عابـدین از [صـاحب] البحر نقـل کرده است که اگر کسـی بگویـد: از عوایـد خـانه من هر مـاه ده درهم نـان بخریـد و میان مساکین توزیع کنید، آن خانه وقف می شود(۱).

از مشهورترین صیغه هایی که وقف با آن ها منعقد می شود، آن طور که حنفی ها ذکر کرده اند، صیغه های ذیل می باشند:

«ارضـی هـذه صـدقه موقوفه مؤبّـده للّه تعالی»، (این زمینم صدقه موقوفه است برای خداوند به صورت ابدی)؛ «صدقه محبوسـه مؤبّـده حال حیاتی و بعـد وفاتی»؛ (زمینم برای همیشه در زمان حیات و بعـد از مرگم به طور صـدقه حبس شـده است) «صـدقه موقوفه علی المسـاکین»؛ (زمینم صـدقه موقوفه است بر مسـاکین) بـا به کـار بردن این عبـارات طبق نظر همه فقیهان زمین مزبور وقف می شود. و چنان که در کتاب الفتاوی الهنـدیه آمده است اگر واقف بگوید: «ارضـی هذه صدقه موقوفه علی وجه البِرّ» یا «علی وجه الخیر» یا «علی وجوه الخیر و

۱- ردالمختار با حاشیه الدرالمختار، ج ۳، ص ۳۵۹؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۰؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۲۴۳.

البر» زمین، وقف می شود(۱).

از عبارات فوق به دست می آید که مهمترین الفاظ مورد استفاده برای وقف «حبس، وقف و تصدق» می باشند. یا چنان که مالکی ها گفته اند [در صورت] مقارن ساختن الفاظ وقف با جهتی که قطع نمی شود، مثل «تصدقت علی الفقراء» یا «المساکین» یا «کلیه العلم» (دانشگاه) و مانند اینها(۲).

شافعی ها و حنبلی ها الفاظ وقف را به صریح و کنایی تقسیم کرده اند:

الفاظ صریح، مثل این که واقف بگوید: «وقفت کذا» یا «أرضی موقوفه علیه»، همچنین است «تسبیل» و «تحبیس» طبق نظر صریح شافعی ها و نظر فقیهان حنبلی، به این دلیل که این الفاظ در عرف استعمال و شرع - چنان که حنبلی ها گفته اند - احتمالی غیر وقف را نمی دهند.

الفاظ کنایی عبارتند از: «تصدقت، حرمت، ابّدت». کنایی بودن این الفاظ به جهت این است که خالص در معنای وقف نبوده، در معنا میان وقف و غیر آن مشترک می باشند.

الفاظ صریح وقف نیاز به نیت و قرینه ندارند ولی وقف با الفاظ کنایی تنها در صورتی درست می باشد که یا نیت وقف شود یا مقارن با یکی از الفاظ صریح یا احکام وقف شوند، مثل این که همراه لفظ کنایی بگوید: «لایباع و لا یوهب»(۳).

همانطور که وقف با عبارات صحیح است وقف با اشاره قابل فهم شخص گنگ و کتابت هم مانند بیع صحیح می باشد. با فعل دال بر وقف نیز صحیح می باشد مثل این که مسجدی بسازد و نیت وقف داشته باشد - آن طور که شافعی ها گفته اند - یا این که در آن نماز خوانده شود - چنان که حنفی ها گفته اند(۴) - یا این که تنها بنایی به شکل مسجد بسازد و درهای آن را باز کند - چنان که

۱- الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۲؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۱.

۴- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۲؛ ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۹.

حنبلی ها تصریح کرده اند.

امامیه

فقیهان متقدم امامیه بر این نظرند که وقف با فعل و به تعبیر دیگر وقف با معاطات حاصل نمی شود. مثل ساختن مسجد و اجازه دادن به مردم برای نماز خواندن در آن یا ساختن مقبره و اجازه دادن دفن اموات در آن، بلکه نیاز به صیغه و لفظ دارد(۱). البته از ابن ادریس و شهید صحت معاطات در مسجد نقل شده است(۲). ولی مرحوم صاحب جواهر صحت معاطات در وقف را توهم می داند(۳).

فقیهان متأخر و معاصر شیعه مانند مرحوم صاحب عروه(۴)، امام خمینی(ره)(۵) و مقام معظم رهبری(۶) وقف معاطاتی را مجاز دانسته اند. البته حضرت امام گفته اند وقف معاطاتی در مسجد در صورتی صحیح است که اصل بنا به قصد مسجد باشد مثل این که زمینی را بگیرد و در آن به قصد مسجد ساختمانی بسازد ولی اگر خانه یا مغازه در اختیار داشته باشد بعد نیت مسجد کند و به مردم اجازه دهد که در آن نماز بخوانند، بدون اجرای صیغه اکتفا به آن اشکال دارد(۷).

مقام معظم رهبری نیز در جای دیگری گفته اند: «مجرد ساختن ساختمان به نیت مسجد، بدون انشاء صیغه وقف و یا بدون تحویل آن به نمازگزاران برای خواندن نماز، برای تحقق وقف و تمامیت آن کافی نیست»(۸).

همچنین

صریح

ص:۲۵۲

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۸؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۲۹۰، مسأله ۴۶۴۰؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۳؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۷۴.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۳۸۴.

۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۵- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲، مسأله ۳.

۶- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۸۸، مسأله ۱۹۹۴.

۷- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲، مسأله ۴.

۸- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۰، مسأله ۱۹۹۶.

ضمان

تعریف

«ضمان»، در لغت، دارای چند معناست:

۱. ملتزَم شدن به چیزی: هرگاه کسی ملتزم به [پرداخت] مالی شود گفته

می شود «ضمنت المال».

۲. بر عهده گرفتن چیزی: گفته می شود: «ضمنتُ الشی ء» مصدرش «ضمان» است و به آن فرد «ضامن» و «ضمین» می گویند.

۳. ادا نمودن و پرداخت کردن: هرگاه کسی ادای دینی را برعهده بگیرد و آن را پرداخت کند می گوید: «ضمنت الشی ء»(۱).

معنای اصطلاحی ضمان

حنفی ها گفته اند: ضـمان عبارت است از بازگرداندن مثل شـی ء تلف شده اگر مثلی باشد یا بازگرداندن قیمت آن اگر قیمی باشد(۲).

مالکی ها گفته اند: ضمان یعنی مشغول شدن ذمه دیگری به حق(۳).

شافعی ها گفته اند: ضمان عبارت است از ملتزم شدن به پرداخت دینی یا حاضر ساختن عین یا بدنی(۴).

۱- المصباح المنیر؛ القاموس المحیط، ذیل مادّه «ضمن».

۲- شرح الاشباه و النظایر، ج ۴، ص ۶، چاپ دارالکتب العلمیه.

۳- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۱۰۹.

۴- حاشیه القلیوبی، ج ۲، ص ۳۲۳.

خلاصه حکم فقهی

مشروعیت ضمان

ضمان فی الجمله مشروع است به خاطر حفظ حقوق افراد، رعایت عهد و پیمانها، جبران ضرر و زیانها و بازداشتن خطاکاران.

نصوص بسیاری از کتاب و سنت بر مشروعیت ضمان دلالت می کند:

از قرآن آیه شریفه «قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ اَنَا بِهِ زَعِيمٌ»(۱).

از سنت، روایت انس است که گفت: برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی را در

داخل ظرفی به ایشان هدیه کردند؛ عایشه با دستش به آن ظرف زد و آن را انداخت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «غذا در مقابل غذا و ظرف در مقابل ظرف»(۲).

مواردی که ناظرِ وقف ضامن می شود

اصل در ناظر وقف این است که نسبت به اموال وقف که در اختیارش است، امین می باشد و به دنبال آن نسبت به آنچه که از اموال وقفِ در اختیارش تلف شود، اگر تعدی یا تقصیر نداشته باشد، ضامن نمی باشد. این اجمال بحث است؛ در ادامه حالاتی که در آنها ناظر وقف ضامن نمی شود و حالاتی که در آنها ضامن می شود، می آید:

الف - حالاتی که ناظر در آنها ضامن نیست.

۱. هرگاه عین وقف یا عواید آن از بین برود و این از بین رفتن با قوه قاهره یا بلای آسمانی ای صورت بگیرد که ناظر نتواند آن را دفع کند. همچنین ناظر در

حفظ آن مانند آن گونه که امثال آن حفظ می شود، کوتاهی نکرده باشد. در این

۱- یوسف / ۷۲. «گفته اند: جام شاه را گم کرده ایم و هر که آن را بیاورد بار یک شتر دارد و من ضامن آنم».

۲- این حدیث را ترمذی در سننش آورده است، ج ۳، ص ۶۳۱. اصل آن نیز در صحیح بخاری است، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۲۴.

حال ناظر ضامن اموالی که تلف شده است نمی باشد.

۲. هرگاه ناظر محصول وقف را بگیرد یا عین موقوفه ای را که طبق مجوز شرعی فروخته شده است تبدیل نماید سپس آن محصول یا بدل، بدون تقصیر وی یا اهل وی، از میان برود یا تلف شود.

همچنین است اگر محصول وقف قبل از قبض ناظر تلف شود که ناظر ضامن آنچه که از بین رفته نمی باشد؛ چون نه در این اموال تعدی کرده و نه در حفظ آنها کوتاهی نموده است. و هرگاه تعدی یا تقصیری نباشد، ضمانی نیز بر عهده او نمی باشد.

ب – حالاتی که در آنها ناظر ضامن است.

۱. هرگاه ناظر در حفظ وقف یا محصول آن اهمال یا کوتاهی کرده باشد، نسبت به آنچه کم شده یا از بین رفته است ضامن می باشد؛ چون ناظر امین بر این اموال می باشد؛ لذا چنانچه در حفظ آن کوتاهی یا در اداره آن اهمال کند و در نتیجه، وقف نابود شود. ضمان ناظر نسبت به آنچه که ضایع یا نابود شده واجب است.

۲. هرگاه ناظر، در اموال وقف تحت تصرفش برای امور خاص خودش یا نزدیکانش تصرف کند یا این که آنها را در زمینه هایی خرج کند که حق آن را ندارد، ضامن تمام آنها می باشد؛ چون بر مال وقف تعدی کرده و آن را در غیر آنچه که به او اختصاص دارد، صرف نموده است.

۳. هرگاه مستحقین وقف از ناظر بخواهند سهمشان از محصول وقف را به آنها بدهد، ولی او بدون دلیل موجه یا مجوز شرعی از این کار امتناع ورزد و بعد از آن اموال مزبور نابود شوند هر چند بدون کوتاهی یا اهمال ناظر بوده باشد، نسبت به آنچه از بین رفته ضامن است؛ چون بعد از امتناع، دستش ید غاصب شده است و ید امین نمی باشد.

۴. هرگاه ناظر عین وقف را به کمتر از اجرت المثل اجاره دهد تفصیل نظر

فقیهان چنین است:

حنابله

معتقدنـد که عقـد اجاره در این حالت صـحیح می باشد هر چند که این کار همراه با ضـرر فاحش باشد، البته ضـمان نقص در اجرت را در مواردی که معمولاًـ این مقـدار ضـرر نمی کنـد بر نـاظر واجب دانسـته انـد. این در صورتی است که ناظر خودش مسـتحق وقف نباشد ولی چنانچه ناظر خودش تنها مسـتحق وقف باشد، ضامن نخواهد بود؛ چون انسان ضامن مال خودش نمی شود.

مالکیه

گفته اند اگر مثلی باشد ناظر ضامن تمام اجرت المثل می باشد. در غیر این صورت به مسـتأجر مراجعه می شود؛ چون او مباشر است.

حنفیه

معتقد به فساد عقد اجاره در این حالت و عزل ناظر به خاطر خیانت اگر عالم به اجرت المثل بوده، می باشند(۱).

اجرالمثل

امامیه

اجاره، اجر المثل .

ص:۲۵۶

۱- در این بـاره بنگریـد به: حاشـیه ابن عابـدین، ج ۳، ص ۳۹۸-۴۰۰؛ البحر الرائـق، ج ۵، ص ۲۵۹-۲۶۲؛ حاشـیه العدوی علی شرح الخرشـی، ج ۷، ص ۹۹؛ روضه الطـالبین، ج ۵، ص ۳۴۹؛ مطـالب اولی النهی، ج ۴، ص ۳۴۰؛ احکام الوقف فی الشـریعه الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۶۷.

طبقه

تعریف

«طبقه»، در لغت، به معنای رتبه و حال است. گفته می شود: «فلان علی طبقات شتّی»؛ یعنی حالات مختلفی دارد. گفته شده که هر طبقه [از نسل انسان] بیست سال است(۱).

در اصطلاح، طبقه بر نسل اطلاق می شود؛ یعنی کسانی که در یک زمان زندگی می کنند. مثل این که واقف بگوید: زمینم بر فرزندانم وقف است یا بگوید، بر فرزندان زید وقف است. یا عبارتی بگوید که مقتضی تشریک باشد، مثل «فرزندان خودم و فرزندان آنها»، در این صورتها موقوف علیهم یک طبقه هستند(۲).

خلاصه حکم فقهی

بیشتر فقیهان بر این نظرند که چنانچه واقف بر طبقه معینی وقف کند و ترتیبی میان بطون ذکر نکند، [محصول وقف] میان آن به طور مساوی تقسیم می شود، مثل این که بگوید: «بر فرزندانم وقف نمودم»، زیرا اطلاق تشریک مقتضی تسویه میان افراد طبقه موقوف علیها می باشد، چنان که چیزی را برای آنها اقرار کند.

۱- لسان العرب؛ الصحاح؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «طبق».

۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۷۷-۲۷۹.

همچنین گفته انـد چنانچه واقف بعـد از آن که وقف کرد صاحب فرزندی شود، این فرزند جدید نیز به تبع فرزندان موجود در زمان وقف مسـتحق وقف می باشد. همچنین در وقف بر فرزند یا فرزندان اولاد آنها نیز به طور مطلق داخل می باشـند، هر قدر که پایین بروند.

اگر واقف هنگام وقف فرزنـدی از صـلب خودش نداشـته باشـد ولی نوه یا نوه های پسـری داشـته باشـد، مسـتحق محصول می شونـد. اگر یـک نوه باشـد همه محصول را می برد و اگر بیشتر باشـند شـریک در وقف می شونـد. فرقی نمی کنـد که این نوه پسری پسر باشد یا دختر.

چنانچه واقف بر ذریه اش وقف نمایـد و ترتیبی میان بطون ذکر نکند محصول وقف هنگامی که برسد به تعداد فرزندان صـلبی واقـف، زن و مرد و بچه به هر مقـدار که پـایین رونـد به طـور مسـاوی تقسـیم می شود - چنـان که ابن عابـدین گفته است - و هرگاه یکی از آنها بمیرد، سهمش ساقط شده، محصول میان موقوف علیه موجود در زمان رسیدن محصول تقسیم می شود(۱).

همچنین نگاه کنید به اصطلاح «ولد» و «ذریه».

امامیه

اطلاق، ترتیب طبقات، ذریه، ولد.

ص:۲۵۸

۱- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۴۳۴؛ شرح الکبیر، ج ۴، ص ۹۲.

عرف

تعریف

«عرف»، در لغت، دارای معانی متعددی است. از جمله، صبر، اقرار، جود و ضد منکر که عبارت است از هر خیری که نفس آن را می شناسد و به آن اطمینان می یابد.

به هر چیز بلند و مرتفع نیز عرف می گویند؛ مثلاً به مناطق بلند زمین «عرف الارض» می گویند و «اعراف الریاح والسحاب» نقطه آغازین و بلندِ باد و ابر است(۱).

خلاصه حکم فقهی

اعتبار عرف در شرع

فقیهان معتقد به اعتبار عرف بوده و آن را در تشریع [احکام] در نظر گرفته اند.

و حتی بسیاری از احکام را بر اساس آن بنا نهاده اند.

در منظومه رسم مفتی آمده است:

عرف در شرع اعتبار دارد؛ لذا گاهی حکم بر مدار آن قرار می گیرد(۲).

ابن عابدین می گوید: در بسیاری از مسائل به اعتبار عرف و عادت رجوع می شود تا جایی که آن را به عنوان اصل قرار داده، معتقدند با دلالت استعمال

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «عرف».

۲- التعریفات، جرجانی، ص ۱۹۳؛ مجموعه رسائل ابن عابدین، ج ۱، ص ۴۴.

و عادت، حقیقت رها می شود(۱). [و مجاز ملاک عمل قرار می گیرد].

این مسأله نسبت به عرفی است که دلیل شرعی بر اعتبار یا نفی اعتبار آن وجود ندارد ولی چنانچه دلیلی بر اعتبار عرفی وجود داشته باشد معتبر دانستن و عمل به آن واجب می شود و عرفی که دلیل بر نفی آن وجود داشته باشد، معتبر نمی باشد(۲).

عرف در باب وقف

عرف در باب وقف، به مانند دیگر ابواب فقه اسلامی، معتبر می باشد. فقیهان تصریح کرده اند که کلام واقف بر عرف شهری که در آن است حمل می شود؛ یعنی کلام واقف طبق عادت وی در سخنانش و زبانی که با آن صحبت می کند تفسیر می شود. چه این کلام موافق زبان عرف یا شرع باشد و چه نباشد. لذا در فهم کلام واقف به زبان عربی یا اصطلاحات شرعی مراجعه نمی شود.

امامیه

ابن

ص:۲۶۰

۱- مجموعه رسائل ابن عابدین، ج ۱، ص ۴۴ و ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۲- فتح الباری، ج ۹، ص ۵۱۰؛ مجموعه رسائل ابن عابدین، ج ۱، ص ۴۴ و ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.

عزل

تعریف

«عزل»، در لغت، یعنی دور ساختن و کنار زدن. گفته می شود: «عزله من الامر والمنصب» یعنی او را از آن کار یا منصب دور ساخت و کنار زد. «اعتزل الشی ء و عنه» یعنی دور شد و کنار رفت(۱).

معنای اصطلاحی عزل نیز خارج از معنای لغوی آن نمی باشد.

خلاصه حکم فقهی

فقیهان در باب وقف، حکم عزل متولی، راههای عزل یا برکنار شدن متولی، کسی که حق عزل ناظر را دارد و آثاری را که بر عزل متولی مترتب می باشد، ذکر کرده اند که خلاصه آن را می آوریم:

از نظر فقیهان اصل آن است که متولی (ناظر) وکیل از دیگری می باشد ولی در این که این دیگری کیست اختلاف نظر دارند: آیا این غیر واقف است یا موقوف علیهم یا مستحقین.

فقیهان در این موضوع دو نوع جهت گیری کرده اند:

جهت اول: نظر بیشتر فقیهان است مبنی بر این که ناظر [متولی] در زمان حیات واقف وکیل از جانب او می باشد و بر این اساس واقف به طور مطلق، با دلیل یا بی دلیل، حق دارد او را عزل کند و کس دیگری را به جایش قرار دهد،

۱- الصحاح؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «عزل».

همان طور که موکل می توانـد به طور مطلق وکیلش را عزل کنـد. این، نظر فقیهان مالکیه، نظر صـحیح در دیدگاه شافعی ها و نظر ابو یوسف از فقیهان حنفی می باشد(۱).

نووی گفته است: واقف می توانـد کسـی را که متولی قرار داده است عزل و فرد دیگری را نصب کند. چنان که وکیل [توسـط موکّل] عزل می شود. و گویا متولی نائب واقف می باشد. نظر صحیح این است(۲).

مؤلف الاسـعاف چنین آورده است: متولی وکیل واقف است، پس می توانـد او را عزل کند، هر چند که عدم عزل متولی را بر خودش شرط کرده باشد.

هرگاه متولی وکیل از جانب واقف باشـد احکام وکیل در حالت وفات موکّلش را نیز دارا می باشـد؛ لـذا با موت واقف متولی نیز عزل می شود همانطور که اگر متولی با اطلاع واقف خودش را عزل کند، خود به خود برکنار می شود.

در الاسـعاف آمـده است: اگر واقف تولیت موقوفه را به کسـی واگـذار کنـد بعد بمیرد، این تولیت نیز، بنا بر وکالت، باطل می شود مگر این که ولایت را برای او در زمان حیات و پس از مرگش قرار داده باشد که بعد از موت او متولی وصـی واقف پس از مرگش می شود(۳).

جهت دوم: طبق نظر ظاهر حنابله و رأی محمّـد بن حسن، از فقیهان حنفی ناظر، وکیل موقوف علیهم و مسـتحقین می باشـد. بر این اسـاس، چنـانچه واقف نظارت را برای دیگری شـرط کنـد نمی توانـد او را عزل کنـد، مگر این که حق عزل متولی را برای خودش شـرط کرده باشـد، چنـان که در الاسـعاف به آن تصـریح شـده است. دلیل آن این است که متولی قائم مقام اهل وقف [موقوف علیهم]می باشد. مقتضای این نظر آن است که با وفات واقف نیز متولی برکنار نمی شود(۴).

۱- الاسعاف، ص ۵۳؛ مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۳۹؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۹.

۲- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۹.

۳- الاسعاف، ص ۵۳.

۴- الاسعاف، ص ۵۳؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۷۰-۲۷۱ و بعد از آن.

تمام اینها در حالت عزل عادی است که متولی کاری که موجب عزلش شود، انجام نداده است. ولی در صورتی که متولی کاری انجام داده باشد که موجب عزلش شود، مانند خیانت، قاضی می تواند او را عزل کند. هر چند متولی خود واقف باشد یا شرط کرده باشد که متولی عزل نشود؛ چون ولایت متولی مشروط است که شایستگی و صلاحیت لازم برای تولیت را داشته باشد؛ لذا هرگاه این صلاحیت از میان برود حاکم، وقف را از او می گیرد.

ابن نجیم در البحر الرائق می گوید: قاضی واقفی را که متولی وقفش است، به خاطر وقف، عزل می کند اگر خائن باشد همانطور که وصی خائن، به خاطر رعایت ایتام، برکنار می شود. و اگر واقف شرط کرده باشد که قاضی یا حاکم او را [در فرض مذکور که متولی وقف نیز می باشد] عزل نکند، این شرط اعتبار ندارد؛ زیرا شرط مخالف شرع است پس باطل می باشد.

از این مطلب استفاده می شود که قاضی به طریق اولی می تواند متولی خائن غیر واقف را عزل کند.

برخی از فقیهان تصریح کرده اند که عزل متولی خائن بر قاضی واجب است و با ترک آن مرتکب گناه می شود. امّا گفته اند، به صرف تشکیک در امانتداری ناظر، قاضی نمی تواند او را عزل کند و تنها با مشاهده خیانت آشکار او را برکنار می کند. و در صورت طعن در امانت فرد دیگری را همراه او قرار می دهد. همچنین هرگاه متولی معزول توبه کرده، بازگردد، قاضی تولیت را به او باز می گرداند(۱).

امامیه

واقف و حاکم نمی توانند ناظر مشروط در ضمن عقد را عزل کنند. هر چند

۱- البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۶۵؛ الاسعاف، ص ۵۳؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۷؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۳۷۰-۳۷۱؛ الانصاف، ج ۷، ص ۶۱۳.

قبول نظارت یا استمرار آن بعد از قبول بر ناظر مشروط واجب نیست(۱)؛ ناظر تولیت را قبول کرده باشد یا قبل از قبول باشد(۲)؛ مگر این که واقف عزل را در ضمن عقد برای خودش شرط کرده باشد(۳).

ولی چنانچه واقف تعیین متولی را برای خودش شرط کرده باشد و بعد کسی را به عنوان متولی انتخاب کند(۴) یا تولیت با حاکم باشد و او کسی را وکیل این کار کند یا متولی منصوب کس دیگری را وکیل کرده باشد(۵)، می توانند هر وقت بخواهند او را عزل کنند؛ چون در این صورت مثل وکیل است(۶).

بر این اساس می توان گفت با موت واقف ناظر مشروط در ضمن عقد عزل نمی شود ولی متولی ای که وکیلی از جانب واقف یا حاکم یا متولی منصوب است عزل می شود.

هرگاه متولی از اهلیت تولیت خارج شود به مثل فسق(۷)، خود به خود برکنار می شود یا این که حاکم او را برکنار می کند(۸).

با بازگشت عدالت به متولی معزول تولیت نیز بر او بازگردانده می شود(۹).

۱- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۳.

۲- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۶.

۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۸، مسأله ۷۹؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۶۹.

۴- مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۲۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۷، مسأله ۱.

۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۶.

۶- مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۲۵.

۷- جواهر، ج ۲۸، ص ۲۳.

۸- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۶.

۹- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۰، مسأله ۸.

عصبه

تعریف

«عصبه انسان» به فرزندان و خویشاوندان پدری او می گویند. بزرگان لغت گفته اند: عصبه، خویشاوندی افراد ذکور است که با ذکور دیگری نسلشان ادامه می یابد(۱).

عصبه در باب ارث به کسی می گویند که سهم مشخص واجبی در ارث ندارد. در ابتدا ترکه بر صاحبان سهم تقسیم می شود، اگر چیزی باقی ماند به عصبه می رسد. در روایتی که بخاری آن را در صحیحش آورده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: سهم الارث را به صاحبان آنها بدهید، هر آنچه که باقی ماند به نزدیکترین فرد مذکر می رسد(۲).

طبقات عصبه به طور خلاصه عبارتند از: فرزندان پسر هر مقدار که پایین بروند، سپس پدران هر مقدار که بالا بروند. سپس برادران و بعد از آنها عموها(۳).

برخی از فقیهان برادرزاده های پسر را بر عموها مقدم می کنند.

اینها نسبت به ارث است.

ص:۲۶۵

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «عصب».

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵-۶ [مترجم].

۳- السراجیه، ص ۱۴۶ و بعد از آن؛ العذب الفائض، ج ۱، ص ۷۵ و بعد از آن؛ الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۴۱۴.

خلاصه حکم فقهی

عصبه سه قسم است: عصبه بالنفس، عصبه بالغیر و عصبه مع الغیر.

عصبه بالنفس: هر مذکری که در نسبتش به میت مؤنثی وجود ندارد.

عصبه بالغیر: زنانی که سهمشان در ارث نصف و دو سوم است که عبارتند از: دختر صلبی، دختر پسر در صورتی که دختر صلبی نباشد، خواهر تنی (أبوینی) و خواهر پدری [ناتنی] در صورتی که خواهر تنی نباشد؛ اینها به خاطر خواهر بودنشان جزء عصبه می شوند.

عصبه مع الغیر: هر مؤنثی که به همراه مؤنث دیگر عصبه می شود که خواهر تنی یا خواهر پدری (ناتنی) به همراه دختر یا دختر پسر است(۱).

عصبه در وقف زمانی مطرح می شود که موقوف علیهم در وقف مؤبد منقرض شوند که در دیدگاه مالکی ها هرگاه موقوف علیه منقرض شود، موقوفه به نزدیکترین فقرای عصبه واقف می رسد که به صورت وقف از آن استفاده می کنند و همراه ایشان هر زن فقیر نزدیک به واقف نیز داخل می باشد، زن فقیری که اگر مرد می بود عصبه واقف محسوب می شد، مثل دختر و خواهر.

ابن حاجب گفته است: هر وقت وقف مؤبد باشد و جهت آن منقرض شود به فقرای عصبه واقف می رسد و از نزدیکترین آنها شروع می شود(۲).

آنچه که مالکی ها گفته اند همان نظر حنبلی ها در روایتی از احمد بن حنبل است. در المغنی، چنین آمده است: چنانچه موقوف علیه منقرض شود، در یک روایت به ورثه واقف می رسد و در روایت دیگر وقف بر نزدیکترین عصبه واقف می شود نه بقیه ورثه صاحب سهم در ارث، و نزدیکترین آنها مقدم است و بعد از او نزدیکترین و همین طور(۳).

۱- التعریفات، جرجانی؛ السراجیه، ص ۱۵۴-۱۵۶.

۲- منح الجلیل، ج ۴، ص ۵۸.

۳- المغنی، ج ۵، ص ۶۲۴.

وقف بر آل و اهل، عصبه را شامل می شود؛ لـذا چنانچه واقف بگویـد، بر آل و اهلم وقف کردم، در هر یک از این دو موارد ذیل داخل می شوند: دختر و پسـر هر مقدار که پایین روند؛ پدر و جد هر مقدار که بالا روند؛ برادران و پسـران آنها؛ عموها و پسرعموها؛ هر مؤنثی که اگر مرد می بود عصبه محسوب می شد، مثل دختر.

شافعی ها معتقدند اگر واقف بر نزدیکترین کس به خودش وقف کند و پدر و پسـر فقیری داشـته باشد، دو نظر است: یکی این که هر دو برابر می باشـند؛ چون در یک درجه از قرب هسـتند. و دیگر این که پسر مقدم می شود چون عصبه اش از پدر قویتر است(۱).

امامیه

«طبقه»، «انقراض»، «انقطاع».

ص:۲۶۷

۱- المهذب، ج ۱، ص ۴۵۱-۴۵۲.

عقار

تعریف

«عقـار»، در لغت، عبارت است از هر آنچه که دارای اصل و قرار ثابت می باشـد مثل زمین، خانه، ملك و نخل. گفته می شود: نه خانه ای دارد و نه عقاری، یعنی نخل.

عقار به معنای أثاث خانه هم می آید. گفته می شود: «فی البیت عقار حسن» یعنی در خانه اسباب و اثاثیه وجود دارد(۱).

عقار در اصـطلاح عبارت است از چیز ثابتی که نمی توان آن را انتقال داد. یا چیزی است که نمی توان آن را از جایی به جای دیگر منتقل کرد.

در ماده ۱۲۹ مجله الاحکام العـدلیه چنین آمـده است: غیر منقول چیزی است که نمی توان آن را از محلی به محل دیگر منتقل کرد مثل خانه و زمین؛ به آن عقار نیز می گویند.

خلاصه حکم فقهی

فقیهان در صـحت وقف عقار از قبیل زمین، خانه، مغازه، باغ و مانند اینها اتفاق نظر دارند؛ به دلیل این که گروهی از صحابه - رضی اللّه عنهم - آنها را وقف کرده اند، مثل کار عمر که زمینش در خیبر را وقف نمود. دلیل دیگر این که عقار

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «عقر».

دائمی و برای همیشه باقی می ماند(۱).

در وقف عقار مشخص ساختن حدود آن شرط نیست. ابن حجر، به نقل از غزالی در فتاویش، آورده است که هر کس بگوید: شاهد باشید که تمام املاکم وقف بر فلان چیز است؛ و مصرف آن را ذکر کند ولی چیزی از آن املاک را مشخص نسازد، تمام آنها وقف می شوند. و جهل شهود به حد و حدود آنها خللی به وقف وارد نمی سازد... و مشخص ساختن حدود تنها برای شاهد گرفتن بر آن جهت مشخص ساختن حق دیگران معتبر است(۲).

بر این اساس اگر کسی بگوید: فلان خانه ام یا زمینم را که در فلان جهت است وقف کردم. و آنچه را که وقف کرده شناخته شده و معروف باشد و با غیر آن اشتباه نشود، وقف صحیح می باشد و نیازی به ذکر حدود آن نیست(۳).

ولی اگر واقف بگوید، جزئی از زمینم را وقف کردم و آن را مشخص نسازد، وقف باطل می باشد. همچنین است اگر بگوید: یکی از این دو خانه ام را وقف نمودم و آن را مشخص نکند(۴).

همچنین نگاه کنید به: «ارتفاق» و «بناء».

امامیه

فقیهان امامیه بالاتفاق وقف عقار را جایز دانسته و ذکر کرده اند ضابطه کلی این است که وقف هر چه بتوان با بقای عینش از آن استفاده حلال نمود، صحیح می باشد(۵).

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۹، ۳۷۳؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۲۹؛ الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۶؛مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۴۲.

۲- فتح الباری، ج ۵، ص ۳۸۹.

۳- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲.

۴- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷.

۵- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۷.

همچنین معین بودن موقوفه را شرط دانسته اند؛ لذا اگر واقف بگوید اسبی یا

خانه ای یا ملکی از املاکم را وقف کردم، صحیح نمی باشد(۱). برخی تصریح

کرده اند که تعیین با اوصاف معلوم رافع جهل هم اگر موقوفه کلی بماند کفایت نمی کند(۲).

در این میان برخی گفته اند اگر کسی بگوید یکی از دو عبدم(۳) یا یکی از بندگانم(۴) را وقف نمودم صحیح می باشد که با قرعه(۵) یا تعیین واقف(۶) مشخص می شود.

مرحوم صاحب عروه جواز وقف کلی خارجی را بعید ندانسته است، مثل این که صد ذراع از قطعه معین از زمین را وقف کند. هم ایشان تصریح کرده است وقف مبهم صحیح نمی باشد مثل این که واقف بگوید بعضی از املاکم یا بخشی از اموالم را وقف کردم(۷).

ص:۲۷۰

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۵۵؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۶؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۰.

۲- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۲۴؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۰.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵، مسأله ۱.

۴- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۶.

۵- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵، مسأله ۱.

۶- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۳۹۴.

۷- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵، مسأله ۱ و ۳.

عمارت

تعریف

«عمارت»، در لغت، به معنای حفظ بنا و چیزی است که با آن مکانی آباد می شود. بر ساختن خانه نیز عمارت اطلاق می شود. گفته می شود: «عمرت الدار» یعنی خانه را ساختم، مصدر آن «عَمر» است. «عمر القوم المکان»؛ یعنی قبیله در فلان مکان ساکن شدند.

مقابل عمارت، «خراب» است. نیز بر مکانی که بعد از عمارت و سکونت خالی از سکنه شده باشد، خراب اطلاق می شود(۱).

در اصطلاح عمارت بر ساختن، مرمّت کردن و گچکاری برای محکم کردن ساختمان و مانند آن اطلاق می شود که اصلاح و تعمیر موقوفه، توجه به عین وقف و حفظ آن و مانند اینها را نیز شامل می شود(۲).

ابن عابدین عمارت در باب وقف را چنین تعریف کرده است.

«عِمارت» مصدر یا اسم است برای چیزی که با آن مکانی تعمیر و آباد می شود به این نحو که برای موقوف علیه خرج می شود تا بر آن حالت اولش بدون هیچ زیاده ای باقی بماند، اگر واقف آن را شرط نکرده باشد.

سپس این مطلب را با دو مثال روشن ساخته است: اگر مورد وقف درختی باشد که ترس از نابودی آن می رود متولی می تواند از محصول آن نهالی بخرد

۱- حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- رد المختار، ج ۳، ص ۳۷۶.

و غرس کنـد؛ چون درخت در طول زمـان از بین می رود. یـا این که مورد وقف زمین شوره زاری باشـد که در آن چیزی نمی رویـد(۱).

این مثالها نشان می دهـد که مفهوم عمارت اعم از باقی گذاردن وقف بر حالت اولیه اش می باشد. چنان که عبارات شافعی ها در باب عمارت، مسـجد را دربر می گیرد که گفته اند: عمارت مسـجد عبارت است از ساختن، مرمّت کردن و گچکاری برای محکم کردن، نصب پله، نرده، خریـد جـارو و بوریا برای سایبان یا جلوگیری از ریختن آب [باران] در مسـجد و ریختن آن در خیابان، هموار کردن زمین، پرداخت اجرت متولی و دیگر کارهای شایسـته که دادن اجرت به امام و مؤذن، خریـد روغن برای چراغها و روشناییها را نیز شامل می شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

بیشتر فقیهان معتقدنـد که تعمیرات ضـروری وقف مقـدم بر مصارف دیگر آن می باشد. بر این اساس تأکید کرده اند که ناظر، محصول وقف را ابتـدا برای تعمیر موقوفه خرج می کنـد و پس از اتمام تعمیرات، اگر چیزی از محصول باقی مانـد، برای آنچه که به عمارت موقوفه نزدیکتر و بیشتر به صلاح آن می باشد، هزینه می کند، که عبارت است از عمارت معنوی آن، یعنی به پا داشـتن شـعائر وقف مثـل؛ امام مسـجد، معلم مـدرسه که به قـدر کفایت به آنها داده می شود. سـپس چراغ، فرش و همین طور دیگر مصالـح. البته اینها چنان که ابن عابـدین گفته است در صورتی می باشد که وقف خاص نباشد؛ چون در این صورت بعد از تعمیر بنا درآمد صرف موقوف علیهم می شود.

نسـبت به عمـارت مسـجد گفته انـد: تعمیرات ضـروری مقـدم بر همه جهـات دیگر مثـل؛ امـام و مـؤذن می باشـد که به خـاطر تعمیرات ضروری مثل ساختن

ص:۲۷۲

۱- رد المختار، ج ۳، ص ۳۷۶.

۲- حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۰۸.

سقف، بالا ـ بردن دیوار و مانند اینها پرداخت به دیگر جهات قطع می شود؛ زیرا معقولانه نیست که به خاطر امام جماعت و مؤذن مسجد خراب شود(۱).

از نظر بیشتر فقیهان در این مسأله فرق نمی کند که واقف عمارت را شرط کرده باشد یا نه. حتی مالکی ها گفته اند: اگر واقف شرط کرده باشد که در هزینه کردن محصول وقف از اصلاح آن و پرداخت هزینه های آن شروع نشود. این شرط قبول نبوده، لغو می شود؛ زیرا این شرط وقف را از اساس باطل می سازد. لذا اگر واقف شرط کند محصول وقف ابتدا به اهل آن داده شود و خرابیهای آن اصلاح نشود، شرط باطل می باشد(۲).

عبارات شافعی ها هماهنگ با حنفی هاست مبنی بر این که عمارت وقف مقدم بر دیگر مصارف آن می باشد. شربینی گفته است: تعمیرات موقوفه مقدم بر حق موقوف علیهم می باشد؛ چون این کار موجب حفظ وقف است(۳).

ولی حنبلی ها گفته اند: چنانچه واقف شروع به عمارت یا جهت را شرط کرده باشد طبق آن عمل می شود تا زمانی که منجر به تعطیلی وقف نشود، ولی اگر مطلق گذارد و ابتدا یا تأخیر هیچ کدام را ذکر نکند، به خاطر حفظ اصل وقف، عمارت وقف مقدم می شود(۴).

فقیهان ذکر کرده اند که اگر کسی خانه ای برای سکونت فرزندانش وقف کند، تعمیر آن بر عهده کسی است که حق سکونت دارد. و اگر او از این کار امتناع ورزد یا فقیر باشد، حاکم خانه را اجاره می دهد و با اجاره بهایش آن را تعمیر می کند سپس خانه را به کسی که حق سکونت دارد باز می گرداند. این نظر حنفی هاست و نظر مالکی ها نیز به آن نزدیک است(۵).

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۷۶، ۳۷۸.

۲- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۳.

۴- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۶؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۶-۵۰۷.

۵- الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۳۶۹.

شافعی ها گفته اند: خرج موقوفه و هزینه تجهیز و تعمیر آن، اگر واقف شرط کرده باشد از مال خودش یا وقف پرداخت شود، همان گونه عمل می شود. در غیر این صورت از منافع موقوفه مثل محصول زمین برداشت می شود. در صورتی که موقوفه منافعی نداشته باشد. نفقه و هزینه تجهیز و نه تعمیر از بیت المال پرداخت می شود(۱).

حنبلی ها گفته اند: چنانچه واقف پرداخت هزینه را از محصول وقف معین کرده باشد، به آن شرط عمل می شود. و اگر شرط نکرده باشد از محصول وقف هزینه می شود. و اگر وقف محصولی نداشته باشد، نفقه آن بر عهده موقوف علیه معین می باشد.

و چنانچه خانه ای که برای سکونت حجاج یا رزمندگان یا رهگذران وقف شده، به تعمیر نیاز داشته باشد، بخشی از آن به مقداری که برای تعمیر نیاز دارد به اجاره داده می شود و اگر وقف بر غیر معین باشد، نفقه آن از بیت المال می باشد(۲).

امامیه

در صورتی که موقوفه برای بقاء و استفاده از آن نیاز به تعمیر، ترمیم و اصلاحی داشته باشد، اگر واقف چیزی برای آن مشخص کرده باشد، از آن استفاده می شود، ولی اگر واقف چیزی مشخص نکرده باشد از محصول وقف برداشت می شود و مقدم بر حق موقوف علیهم است. هر چند موقوف علیهم می توانند عوض آن را از غیر محصول وقف بدهند(۳). برخی نیز در برداشت از

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۵.
۲- کشاف القناع، ج۴، ص ۲۶۶؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۶-۵۰۷.
۳- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۶۱ نقل از شهید اول و تحسین آن؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۹۵. البته ایشان برداشت از محصول را معین ندانسته است؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۶، مسأله ۶؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۵، مسأله ۷۰.

محصول رضایت موقوف علیهم را أحوط دانسته اند(۱).

اگر محصول وقف کفایت تعمیرات را ندهد بر کسی واجب نمی باشد. بلکه اگر بقای عین وقف متوقف بر فروش بعض آن باشد، بیع آن جایز است(۲).

مرحوم طباطبایی یزدی انجام تعمیرات مورد نیاز مسجد از سهم فی سبیل اللّه زکات و هر چه مصرفش کار خیر است را جایز دانسته است(۳).

همچنین

استدانه

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۵، مسأله ۷۰.
۲- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۶۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۹۵؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۶، مسأله ۶.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۸، مسأله ۶۱.

عوض

تعریف

«عوض»، در لغت، به معنای بدل، و جمع آن «اعواض» است. «اعتاض»، یعنی عوض گرفت. «استعاض»، یعنی عوض خواست(۱).

عوض، در اصطلاح فقیهان، به چیزی گفته می شود که در مقابل چیز دیگری داده می شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

در بعضی از عقود به هر یک از دو بدل، عوض گفته می شود؛ به همین جهت برخی از فقیهان به بعضی از عقود، مثل بیع، اجاره و برخی دیگر، عقد معاوضه اطلاق می کنند.

عوض دارای شروطی می باشد که تصرف در آن بدون تحقق آن شروط صحیح نمی باشد. از آن جمله است:

الف - منتفی بودن فریبکاری. انتفاء فریب چنان که ابن رشد گفته است به این است که عوض وجودش، خصوصیاتش و مقدارش معلوم باشد، همچنین قدرت بر تسلیم آن باشد.

ص:۲۷۶

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «عوض».

۲- المطلع علی أبواب المقنع، ص ۲۱۶.

منتفی بودن فریب در عقود معاوضات محض مثل بیع و اجاره شرطی متفق علیه است چه در مبیع، چه در ثمن، چه در منفعت، چه در عمل و چه در اجرت(۱).

ب - عوض به گونه ای باشد که بتوان در آن طبق شرع تصرف نمود. به همین جهت سیوطی می گوید: هر تصرفی که مانع از تحصیل مقصود شود باطل است؛ لذا فروش انسان حُرّ و اجاره وی برای انجام کار حرام صحیح نمی باشد(۲).

عوض اسباب مختلفی دارد مثل عقود معاوضه و جنایات که مثل جنایت سبب است برای وجوب عوض در بعضی حالات مثل وجوب دیه در قتل خطئی، دیه چنان که فقیهان گفته اند عبارت است از مقدار معلومی از مال به عنوان عوض از خون در قتل(۳).

از دیگر اسباب عوض، تلف کردن است.

سیوطی می گوید: اسباب ضمان چهار چیز است... سوم: تلف کردن مال یا نفس(۴). در قواعد ابن رجب چنین آمده است:

مراد از اتلاف این است که یا به طور مستقیم یا سببی که مقتضی آن است اتفاق بیافتد مثل قتل و سوزاندن یا این که شخص متلف به طور عدوانی سببی ایجاد کند که به موجب آن اتلاف صورت بگیرد، مثل این که چاهی در غیر ملک خودش حفر کند یا در روزی که باد شدیدی می وزد آتش برافروزد و اینها موجب اتلاف مال دیگران شود(۵).

برخی از تصرفات هستند که گرفتن عوض در مقابل آنها جایز نمی باشد، یا

۱- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۲۰؛ البدائع، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲- الاشباه والنظایر، سیوطی، ص ۱۶۷، ۳۱۰.

۳- الفواکه، دوانی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۴- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۳.

۵- القواعد، ابن رجب، ص ۲۰۴.

به خاطر این که تصرفاتی حرام هستند مثل زنا، گریه و زاری بر میت و بازیهای حرام؛ یا به خاطر این که انجام آنها بر فرد واجب می باشد، مانند عبادتهای واجبی چون: نماز، روزه و حج.

زرکشی می گوید: گرفتن اجرت برای جهاد جایز نمی باشد و اگر مشرف بر مرگ هم شود اجرتی برای او ثابت نمی شود. همچنین اگر انسانی متحمل شهادت باشد و از او خواسته شود که آن را ادا کند، جایز نیست برای ادای شهادت اجرت بخواهد(۱).

از جمله موارد عوض در وقف اجرتی است که متولی، امام و مؤذن می گیرند(۲).

از جمله عوضهایی که بعضی از فقیهان گرفتن آن را جایز دانسته اند عوض در مقابل خلوّ در عقارات موقوفه است و خلوّی که در عقارات موقوفه حاصل می شود چند صورت دارد که بعضی از صورتهای آن چنین اند:

الف – موقوفه در آستانه خراب شدن باشد که متولی وقف آن را به کسی که تعمیرش کند اجاره می دهد به گونه ای که مثلاً مغازه به سی دینار در سال اجاره داده می شود و پانزده دینار آن برای جهت وقف بر عهده شخص مستأجر قرار داده می شود. در این حال منفعت وقف مشترک میان شخص مستأجر و جهت وقف می شود. و آنچه که در مقابل پولهای خرج شده برای تعمیر قرار می گیرد، همان خلوّ است.

ب – زمین موقوفه خراب شود؛ کسی آن را از متولی اجاره می کند و خانه ای به عنوان وقف در آن می سازد به این شرط که مثلاًـ در هر ماه سی درهم برای جهت وقف باشد. ولی بعد از ساختن خانه آن را به شصت درهم اجاره می دهد. در این صورت منفعتی را که مقابل سی درهم دیگر قرار می گیرد خلوّ می گویند.

۱– المنثور، ج ۳، ص ۲۸ و بعد از آن.
۲– شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۳.

ج - مسجدی مثلاً مغازه هایی داشته باشد که بر آن وقف می باشند؛ خود مسجد نیاز به تعمیر داشته باشد و عواید آن کفایت تعمیرش را ندهد؛ ناظر (متولی) از کسانی که مغازه ها در اجاره آنهاست مقداری پول گرفته، با آن مسجد را تعمیر می کند بعد در مقابل پولی که از آنها گرفته مقداری از اجاره را کم می کند.

به این که مبلغ اجاره مثلاً در اصل سی دینار باشد و متولی آن را پانزده دینار کند. با

این کار منفعت مغازه های مذکور مشترک میان مستأجر و جهت وقف می شود و آن مقداری که برای مستأجر است خلوّ نام دارد(۱).

بنابراین خلو عبارت است از منفعتی که مستأجر ملک وقف در مقابل مالی مالک می شود که به ناظر برای تعمیر وقف در زمانی که چیزی برای تعمیر آن یافت نمی شود، می دهد به این شرط که بخشی از منفعت وقف از آنِ او باشد(۲).

فقیهان در حکم گرفتن عوض (خلو) در مثل کوتاه آمدن از حق منفعت در ملک وقف به نفع مستأجر دیگر آرای مختلفی دارند:

در دیدگاه حنفی ها این حق از جمله حقوق مجرد مثل حق شفعه محسوب می شود که در جواز کنار رفتن از حقوق مجرد مثل حق شفعه و وظایف مشخص شده در وقف مثل امامت مسجد، سخنرانی و تدریس در مقابل مال دو نظر مبتنی بر معتبر دانستن یا ندانستن عرف خاص وجود دارد؛ کسانی که عرف خاص را معتبر نمی دانند - نظر حنفی ها چنین است -، فروش خلوّ را جایز نمی دانند.

حصفکی می گوید: ولی بیشتر فقیهان معتقد به اعتبار عرف خاص می باشند و بنابر آن کنار رفتن از وظایف در مقابل دریافت پول و لزوم خلو مغازه ها جایز می باشد.

ابن عابدین می گوید: از جمله کسانی که به لزوم خلوی که مقابل مالی است

ص:۲۷۹

۱- العدوی علی الخرشی، ج ۷، ص ۷۹؛ الشرح الکبیر به همراه حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۴۶۷.
۲- زرقانی، ج ۶، ص ۱۲۷.

که شخص به متولی می دهد فتوا داده اند، علامه محقق عبدالرحمن می باشد(۱).

شیخ ناصر الدین لقانی مالکی به لزوم خلوّ، تملک آن و جریان ارش در آن فتوا داده است.

زرقانی فتوای شیخ ناصر لقانی را آورده و گفته است که اعتماد در این مسأله بر این فتوا همان طور است که قرفاوی از فقیهان مالکی گفته است: فتوای ناصر لقانی بر اساس نصوص شرعی صادر شده است؛ بر عمل به آن اجماع وجود دارد؛ در شرق و غرب مشهور است؛ عمل بر خلاف آن منحط است؛ فقهای پس از او مانند برادرش شیخ شمس الدین محمّد لقانی با او در این فتوا موافقت کرده اند(۲).

بسیاری از فقیهان به جواز کنار رفتن از وظایف وقف در مقابل مال فتوا داده اند، مثل ابن حجر هیثمی، شهاب الدین قلیوبی و در یکی از وجوه حنابله که شیخ احمد بن محمّد مقصور حنبلی ذکر کرده است(۳).

مالکی ها گفته اند: کسی را که واقف در مقابل دریافت اجرت عهده دار وظیفه ای می کند، اگر کس دیگری را نائب در این کار بگیرد و خودش آن را انجام ندهد، نه خودش و نه نائبش نمی توانند اجرت را بگیرند، چون وظیفه را خودش انجام نداده است(۴).

حنبلی ها گفته اند: هر کس موقوفه ای را مطابق عرف تعمیر کند تا عوض آن را

۱- الدر المختار و حاشیه ابن عابدین بر آن، ج ۴، ص ۱۴-۱۶؛ الاشباه و النظائر، ابن نجیم به همراه حاشیه حموی، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۹.

۲- فتح العلی، مالک، ج ۲، ص ۲۴۹-۲۵۲؛ شرح مختصر خلیل، زرقانی، ج ۶، ص ۱۲۸؛ رساله فی الخلو با عنوان رسالتان فی الخوط، وزارت اوقاف کویت.

۳- در این موضوع بنگرید به: نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۴۸۰-۴۸۱؛ حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۰۹، ۳۲۱؛ تحفه المحتاج، ج ۶، ص ۲۶۱؛ الفواکه العدیده، ج ۱، ص ۳۹۲ و ۵۳۶؛ حاشیه طحاوی، ج ۳، ص ۱۰؛ الاشباه والنظائر، ابن نجیم، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۴- الحطاب، ج ۶، ص ۳۷.

بگیرد، می تواند عوضش را از محصول آن بگیرد(۱).

امامیه

«استدانه»، «تفویض».

ص:۲۸۱

۱- الاختیارات، ابن تیمیه، ص ۱۸۱.

غفلت

تعریف

«غفلت»، در لغت، یعنی سهو کردن و ترک نمودن. «غفل عنه»، یعنی آن را ترک کرد و فراموش کرد. مصدرش نیز «غفول» و «غفله» است(۱).

«تغافل» تعمد در غفلت است. «مغفل» کسی است که درك و فهمی ندارد، ابله و ساده لوح.

«ذوالغفله» کسی را گویند که به خاطر ساده دلی در معامله ضرر می کند و نمی تواند معامله سودمند کند(۲).

خلاصه حکم فقهی

حکم وقف ذوالغفله

وقف «ذوالغفله» قبل از این که محجور شود، به خاطر اهلیت کاملش در عقل و بلوغ، صحیح می باشد ولی بعد از محجور شدن وقفش صحیح نمی باشد.

کمال بن همام گفته است: از جمله شرایط واقف این است که محجور علیه نباشد به طوری که اگر قاضی به خاطر سفاهت یا مدیون بودن حکم به حَجر او کرده باشد و او زمینی وقف کند، این وقف جایز نمی باشد(۳).

۱- لسان العرب، مادّه «غفل».

۲- الموسوعه الفقهیه، ج ۱۷، ص ۹۷.

۳- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۱۷.

در الموسوعه الفقهیه چنین آمـده است: در میان فقیهان کسـی را نیافتیم که تصـریح کرده باشد به این که ذوالغفله محجور علیه است، بجز درست اندیشان از حنفیه. بیشتر فقیهان این وصف را در سفاهت و تبذیر داخل کرده اند(۱).

ابویوسف و محمّـد بن حسن، از فقیهان حنفی، معتقدنـد که بر ذوالغفله ماننـد سـفیه حجر ثابت می شود؛ ابو یوسف حَجر را از هنگـام حکم قاضـی دانسـته است و محمّـد از هنگـام ظهور علائـم غفلت که بر این اساس از نظر ابو یوسف حَجر بر ذوالغفله با حکم قاضی مرتفع می شود و از نظر محمّد با زوال غفلت، حَجر برداشته می شود.

حجر ذوالغفله برای حفظ اموال او تشـریع شـده است. در روایت آمده است که خانواده حیان بن منقذ از پیامبر صـلی الله علیه و آله خواسـتند تا بر حیان حجر کنـد، پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز آنها را در این کار تأییـد کرد و آن را انکار ننمود. در حالی که اگر حجر بر ذوالغفله مشروع نبود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را رد می کرد(۲).

ابو حنیفه گفته است، به سـبب غفلت بر غافـل حجر نمی شود. پیـامبر صـلی الله علیه و آله نیز در آن روایت درخواست آنهـا را پاسخ ندادند بلکه فرمودند: «بگو نیرنگی نباشد و خیار با من است» حال آن که اگر حجر مشروع بود پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست آنها را پاسخ می دادند(۳).

امامیه

«حجر».

ص:۲۸۳

۱- الموسوعه الفقهیه، ج ۱۷، ص ۹۷.

۲- این حدیث را ابوداود آورده است، السـنن، ج ۳، ص ۷۶۷، تحقیق عزت عبد دعاس، ترمذی نیز آن را آورده و گفته اسـت «حسن صحیح»، ص ۳۵۴۳.

۳- تبیین الحقایق، ج ۵، ص ۱۹۴، ۱۹۸-۱۹۹؛ ردالمختار، ج ۵، ص ۹۲-۹۳؛ الشرح الصغیر، ج، ۳، ص ۳۹۳؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۸؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۴۵۲؛ الموسوعه الفقهیه، ج ۱۷، ص ۹۷-۹۸.

غنی

تعریف

«غنی» زیادی مال را می گویند. «غنی فلان» یعنی مالش زیاد شد. «مصدرش «غنا» و اسم فاعل آن «غان» و «غَنی» می باشد.

«غنی عن الشی ء»: از آن بی نیاز شد؛ «غنی المکان»: آباد شد؛ «غنی بالمکان»: در آن جا ساکن شد(۱).

خلاصه حکم فقهی

حکم وقف بر افراد بی نیاز

فقیهان در حکم وقف بر افراد بی نیاز اختلاف نظر دارند: حنفی ها و حنبلی ها معتقدند که وقف بر افراد بی نیاز صحیح نمی باشد؛ چون حنفی ها در وقف شرط کرده اند که فی الجمله به قصد خیر باشد؛ حنبلی ها نیز شرط کرده اند که جهت وقف (موقوف علیه) کار خیر باشد(۲).

حنفی ها عدم صحت را اختصاص داده اند به صورتی که واقف تنها بر افراد بی نیاز وقف کند، ولی اگر آخر وقف را برای فقیران قرار دهد، صحیح می باشد، مثل این که وقف کند بر فرزندان فلانی - آنها هم بی نیاز باشند - و پس از آنها بر

۱- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «غنی».

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۶؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲.

فقیران؛ چون فی الجمله به قصد تقرب می باشد(۱).

امامیه

فقیهان شیعه فقیر بودن را شرط در موقوف علیه ندانسته اند و حتی برخی تصریح کرده اند که واقف می تواند در وقفش غنی را بر فقیر برتری دهد(۲). چنان که گفته اند در مثل وقف بر رزمندگان در تقسیم محصول تفاوتی میان فقیر و غنی نیست(۳)، مگر این که واقف در وقفش خصوصیت فقر موقوف علیهم را شرط کرده باشد.

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۷.
۲- تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۳، ص ۳۰۷، مسأله ۴۶۷۴.
۳- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۱۹، ص ۱۰۲.

فقر

تعریف

«فقر»، در لغت، با فتح و ضم حرف اول آن مصدر فعل «فقر – یفقر» می باشد.

فقیر بر وزن «فعیل» به معنای فاعل است و کسی را گویند که مالش کم است. جمع آن «فقرا» می باشد.

مسکین نیز معنای نزدیک به فقیر دارد(۱).

در اصطلاح؛ جرجانی گفته است: فقر عبارت است از نداشتن آنچه که انسان به آن نیاز دارد، ولی نداشتن چیزی که به آن نیاز نیست را فقر نمی گویند(۲).

شافعی ها و حنبلی ها می گویند: فقیر کسی است که نه مالی دارد و نه کسبی که رفع نیاز او کند و بر این اساس فقیر از دیدگاه ایشان محتاجتر از مسکین است.

حنفی ها می گویند: فقیر کسی است که کمترین چیز را دارد و آن کمتر از نصاب زکات است.

مالکی ها می گویند: فقیر کسی است که آن مقدار دارد که کفاف قوت سالش را نمی دهد. بر این اساس از نظر حنفی ها و مالکی ها فقیر حالش بهتر از مسکین است.

دسوقی سخنی را از مالکی ها نقل کرده است مبنی بر این که فقیر و مسکین یکی است و آن کسی است که قوت سالش را ندارد، چه اصلاً چیزی نداشته

ص:۲۸۶

۱- المصباح المنیر، ذیل مادّه «فقر».

۲- التعریفات، جرجانی.

باشد و چه کمتر از قوت سال را داشته باشد(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقرا و مساکین، مطابق آیه شریفه «اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ...»(۲)، گروه اول و دوم از گروههای هشتگانه مستحق زکات می باشند؛ چنان که مهمترین مستحقین وقف نیز هستند. حتی برخی از فقیهان - مانند حنفی ها و مالکی ها - معتقدند در وقف ذری (أهلی) هرگاه جهت موقوف علیه به پایان برسد، وقف به فقرا می رسد. همچنین هرگاه یکی از موقوف علیه بمیرد. مثل وقف کردن بر زید و عمرو و بعد زید بمیرد - سهم او به فقرا می رسد. همچنین است هرگاه واقف بر دو نفر وقف کند؛ یکی بپذیرد و دیگری قبول نکند که سهم کسی که نپذیرفته به فقرا و مساکین می رسد؛ البته این در صورتی است که واقف گفته باشد «بعد از آنها بر فقرا وقف است»(۳).

ابن عابدین گفته است: هرگاه کسی زمینی را بر فرزندانش وقف کند و آخر آن را بر فقرا قرار دهد و بعد یکی از فرزندان بمیرد، وقف به بقیه فرزندان می رسد و اگر همه بمیرند به فقرا می رسد نه نوه های واقف.

حصفکی گفته است: اگر واقف بگوید: «بر فرزندانم وقف نمودم» ولی نام آنها را ببرد، بعد یکی از آنها بمیرد، سهمش به فقرا می رسد(۴). این در صورتی

است که وقف بر معین باشد، ولی اگر واقف وقف را مطلق گذاشته، بگوید، «صدقه موقوفه للّه تعالی» درآمد وقف برای فقرا و مساکین و کارهای خیر هزینه می شود و در این کار خویشاوندان فقیر واقف در اولویت هستند.

حتی برخی از فقیهان گفته اند که وقف تا زمانی که آخرش بر جهتی غیر

۱- فتح القدیر، ج ۲، ص ۱۵؛ حاشیه الدسوقی، ج ۱، ص ۴۹۳.

۲- توبه / ۶۰.

۳- ردالمختار به همراه الدرالمختار، ج ۲، ص ۴۳۷-۴۳۸.

۴- الهدایه، ج ۳، ص ۱۷؛ الانصاف، مرداوی.

منقطع مثل فقرا قرار داده نشود، تحقق نمی یابد.

بیشتر فقیهان در وقف دائمی بودن را شرط کرده و گفته اند: این شـرط موقوف علیه را شامل می شود به این که بایست جهتی غیر منقطع باشد، مثل فقرا، علما، مجاهدان، مساجد، کاروانسراها و مانند اینها(۱).

ص:۲۸۸

۱- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۲۵؛ شرح البجیرمی بر الخطیب، ج ۳، ص ۲۰۸، ۲۱۰؛ حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۰۲.

قبول

تعریف

«قبول»، در لغت، دارای معانی متعددی است از جمله: گرفتن؛ رضایت؛ نیکو بودن؛ اشاره کردن؛ و پذیرش عذر دیگران. «قبل الشی ء» یعنی آن را گرفت، مصدرش «قبول» است؛ «قبلت الشی ء» یعنی به آن راضی شدم؛ «علیه قبول» یعنی در نظر مردم مقبولیت دارد(۱).

در مادّه ۱۰۲ مجله «الاحکام العدلیه» چنین آمده است: قبول دومین کلامی است که از یکی از دو طرف عقد برای انشاء تصرف صادر می شود و با آن است که عقد تمام می شود؛ یعنی هر کلامی که بعد از ایجاب برای انشاء تصرف و به قصد اتمام عقد بیاید قبول نامیده می شود؛ خواه متکلم مشتری باشد خواه فروشنده(۲).

خلاصه حکم فقهی

در دیدگاه فقیهان اعتبار قبول با توجه به موقوف علیه مختلف می باشد:

اگر موقوف علیه جهتی غیر محصور مثل مساکین یا جهتی باشد که قبول در آن قابل تصور نیست مثل مساجد و بیمارستانها، در انشاء و انعقاد وقف عبارات دال بر ملتزم شدن یکی از دو طرف کفایت می کند و در اتمام و لزوم وقف نیازی

۱- لسان العرب، مادّه «قبل».

۲- درر الاحکام شرح مجله الاحکام، ج ۱، ص ۹۱.

به صدور قبول از جانب طرف دیگر نیست(۱)؛

اگر موقوف علیه جهتی معین و محصور مثل فردی مشخص باشد، آرای فقها در اعتبار یا عدم اعتبار قبول مختلف است:

حنفی ها و مالکی ها و حنبلی ها معتقدند که قبول در وقفِ بر معین معتبر نمی باشد، لذا وقف صحیح می باشد، هر چند موقوف علیه آن را نپذیرد. ولی برخی از فقیهان حنفی و مالکی ها قبول را برای استحقاق وقف شرط دانسته اند(۲).

شافعی ها نیز معتقدند در وقفِ بر معین قبول موقوف علیه شرط می باشد. شربینی می گوید: اصح این است که در وقفِ بر معین قبول شرط می باشد و باید متصل به ایجاب باشد، اگر موقوف علیه اهلیت قبول داشته باشد و در غیر این صورت ولیّ او قبول را عهده دار می شود، مثل وصیت(۳).

امامیه

نسبت به مسأله شرط قبول در وقف سه دیدگاه در میان فقهای شیعه وجود دارد: عدم اشتراط قبول به طور مطلق، اشتراط قبول به طور مطلق و تفصیل میان وقف خاص و وقف عام به این که در وقف خاص قبول شرط است ولی در وقف عام شرط نمی باشد.

توضیح مطلب این که حضرت امام خمینی و مرحوم صاحب عروه معتقدند که اقوی عدم اعتبار قبول در هر دو نوع وقف می باشد. هر چند که حضرت امام احتیاط را در رعایت قبول در هر دو نوع دانسته است(۴) و مرحوم صاحب عروه

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۲.
۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ الخرشی، ج ۷، ص ۹۲؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۸؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۷.
۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۳؛ نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۷۳.
۴- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲، مسأله ۶.

نیز ذکر کرده است که احتیاط در تفصیل (نظر سوم) است و احوط از آن اعتبار قبول در مطلق وقف (نظر دوم) می باشد(۱).

فقیهانی چون محقق ثانی(۲) و مرحوم صاحب جواهر قبول را به طور مطلق در وقف شرط دانسته اند، به این دلیل که وقف مانند دیگر عقود می باشد، و حتی مرحوم صاحب جواهر گفته است علت این که بسیاری از متقدمین متعرض شرط قبول در وقف نشده اند این است که آن را از عقود دانسته اند و همین عقد دانستن وقف از ذکر شرط قبول کفایت می کند(۳).

محقق حلی(۴) و شهید ثانی(۵) قائل به تفصیل شده و گفته اند در وقف بر جهت عام مثل فقرا و مساجد قبول شرط نمی باشد ولی در وقف خاص مثل وقف بر فلان شخص یا گروه معین قبول موقوف علیه شرط صحت وقف است.

کسانی که قبول موقوف علیه را شرط دانسته اند آن را به بطن اول اختصاص داده و گفته اند قبول بطن ثانی شرط نیست، چنان که با ردش نیز رد نمی شود(۶). صاحب جواهر نیز گفته است در قبول، قبول متولی هم کفایت می کند هر چند متولی خود واقف باشد(۷). در مثل وقف عام نیز کسانی که قبول را شرط دانسته اند قبول ناظر یا حاکم یا شخص منصوب از جانب او را نیز کافی می دانند(۸).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۵، مسأله ۲.

۲- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۳.

۳- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۵-۷.

۴- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

۵- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۱۳ و ۳۷۲.

۶- قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۸.

۷- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۶.

۸- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۵، مسأله ۲؛ التحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲، مسأله ۶.

قتل

تعریف

«قتل»، در لغت، به معنای خارج ساختن روح از بـدن و از بین بردن آن است. «قتلتُه» یعنی او را کشـتم، مصدرش «قَتْل» است. به شخص کشته شده «قتیل» می گویند.

خلاصه حکم فقهی

قتـل از موانـع ارث است. هر کس (موروث خود) را بکشـد از ارث محروم می شود؛ این مطلب مورد اتفـاق فقیهـان است؛ زیرا طبیعی نیست که انسان شخصـی را که از او ارث می برد بکشـد و بعد از او ارث ببرد. و از جمله قواعد فقهی است که هر کس چیزی را قبل از فرا رسیدن موعد آن طلب کند، عقوبتش محروم شدن از آن است(۱).

قوانین وقف در کشورهای عربی، با قیاس به قاتل موروث و محرومیتش از ارث، قاتل واقف را از استحقاق در وقف محروم می کند و این، قیاسی معقول است؛ چون عاقلانه نیست که پاداش احسان، قتل باشد.

در قتلِ مانع استحقاق از وقف شرط است که قتل، نابحق بوده باشد و قاتل نیز اهل مسؤولیت جنایی باشد. کما این که شرط است که قتل به خاطر دفاع از نفس یا ناموس نبوده باشد.

ص:۲۹۲

۱- المنثور، ج ۳، ص ۲۰۵؛ الموسوعه الفقهیه، ج ۳، ص ۲۳.

بر محرومیت قاتل از استحقاق در وقف، محرومیت ذریه او مترتب نمی باشد؛ بلکه هرگاه مستحق شوند، سهمشان را دریافت می کنند. این مطلبی است که قواعد ارث مورد تأکید فقیهان نیز بر آن جریان دارد(۱).

۱- در این موضوع بنگرید به: مجموعه قوانین مصر، بخش سوم در قانون وقف، ص ۴۴۷. و بعد از آن در تفسیر مادّه ۲۶ قانون وقف مصر اثر شیخ محمّد احمد فرج سنهوری؛ محاضرات فی الوقف، ابوزهره، ص ۲۶۲.

قرینه

تعریف

«قرینه»، در لغت، چند معنا دارد، از جمله: ارتباط و پیوستگی. گفته شده است که «قرینه» از «قارنه» به معنای مصاحبت می باشد؛ به همین دلیل به زوجه «قرینه» می گویند.

اصل قرینه از «قرن» به معنای جمع کردن و متصل ساختن می باشد. «قرن الشی ء إلی الشی ء»، یعنی آن را به دیگری متصل ساخت(1).

در اصطلاح، جرجانی قرینه را چنین تعریف کرده است: امری است که به مطلوب اشاره دارد. جمع قرینه «قرائن» است. قرینه را قرینه می گویند چون انسان را به مطلوب وصل می کند.

خلاصه حکم فقهی

حکم کردن مطابق قرائن شرعی بوده، در حالات مختلف به آن عمل می شود. فقیهان گفته اند: هرگاه مردم در کنار فردی کشته شده، انسانی خون آلود بیابند که آثار ترس در چهره اش پیداست؛ در دستش چاقویی دارد و در خانه غیر از او کس دیگری نیست، با توجه به قرائن موجود حکم به قاتل بودن او می شود.

ابن فرحون می گوید: هرگاه قرائنی که کار بیّنه را می کند پیدا شود به آن عمل می شود. در قرآن کریم نیز در جریان داستان حضرت یوسف و زلیخا، پاره شدن

ص:۲۹۴

۱- مختار الصحاح؛ متن اللغه؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «قرن».

پیراهن حضرت یوسف از جلو به جای شاهد بود(۱).

فقیهان نسبت به انعقاد وقف با فعل مقرون به قرینه گفته اند، اصل این است که وقف با لفظ و کتابت منعقد می شود؛ چون واضح ترین طریقه تعبیر مراد واقف می باشند. اشاره مفهمه نیز در بعضی حالات جای لفظ و کتابت قرار می گیرد. ولی وقف با فعل [وقف معاطاتی] منعقد نمی شود مگر این که قرینه ای دال بر اراده وقف وجود داشته باشد.

فقیهان برای افعالی که با دلالت قرینه با آنها وقف منعقد می شود مثالهایی زده اند:

۱. هرگاه واقف ساختمانی به شکل مسجد بسازد و به همه اجاره دهد که در آن نماز بخوانند، هر چند درهای آن را باز نکند یا اذان نگوید یا نوشته ای دال بر اجازه یا وقف ننوشته باشد؛ یا این که خانه اش را داخل در مسجد کند و اجازه نماز خواندن در آن را بدهد که با این کار آن خانه مسجد می شود. همچنین است اگر زمینی را تبدیل به قبرستان کند و به عموم مردم اجازه بدهد که در آن مرده دفن کنند؛ زیرا ساختن بنایی به شکل مسجد به همراه اذن عام و اذن عام به دفن کردن در مقبره چنان که حنبلی ها تصریح کرده اند قرینه بر وقف می باشد؛ چون در عرف نیز همین گونه است و این کار بر وقف دلالت می کند، مثل این که فردی غذا به مهمانش بدهد که همین دادن غذا به معنای اذن به خوردن می باشد(۲).

همین گونه است نظر حنفی ها و شافعی ها، جز این که شافعی ها شرط کرده اند که ساختن مسجد در زمین ارثی باشد؛ (یعنی زمینی باشد که آباد نباشد و ملک مردم نبوده باشد) و بعضی از فقهای حنفی شرط کرده اند که در آن نماز نیز بخوانند [و صرف اجازه کفایت نمی کند.]

۲. اگر واقف تنها بگوید: «تصدقت بکذا» صریح در وقف نبوده، وقف با آن

۱- تبصره الحکام در حاشیه فتح العلی، مالک، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۱؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۳-۶۴.

حاصل نمی شود، هر چند نیتش وقف بوده باشد؛ زیرا این لفظ مردد بین صدقه واجب، صدقه مستحب و صدقه وقف می باشد.

ولی چنانچه بگوید: «تصدقت بکذا صدقه محرمه» یا «صدقه موقوفه» یا «لاتباع و لاتوهب» وقف صحیح می باشد؛ چون لفظ «تصدق» با این قرائن احتمال غیر وقف را نمی دهد - چنان که شربینی گفته است(۱).

۳. هرگاه در کتابخانه مدرسه ای کتابهایی پیدا شوند که امانت بوده، بر آنها دست نوشته وقف باشد و مدت زیادی نیز بر آن گذشته، مشهور به وقف باشند، در وقف بودنشان شک نمی کنیم؛ زیرا قرائن موجود بر وقفیت آنها دلالت می کند(۲).

امامیه

در بحث صیغه های وقف گذشت که از نظر فقهای امامیه اگر واقف در صیغه وقف از الفاظ مشترکه یا کنایه استفاده کند مثل صدقه لازم است با قرینه وقف بودن آن را مشخص سازد، و امّا اگر فعلی را با قرینه انجام دهد مثل این که ساختمان را بسازد و اجازه نماز خواندن در آن بدهد این قرینه مسجد بودن آن است

«صریح» و «صیغه وقف».

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۲.
۲- معین الحکام.

قسمت کردن

تعریف

«قسمت»، در لغت، بر بهره، سهم و نصیب اطلاق می شود. «قسم الشی ء»: آن را تقسیم کرد. «فانقسم»: تقسیم شد. «قاسمه المال، تقاسمه»: مالی را با او تقسیم کرد. «اقتسماه بینهم»: مال را میان خودشان تقسیم کردند. اسم آن «قسم» است که بر نصیب نیز اطلاق و گفته می شود: «هذا قسمی» یعنی این سهم و نصیب من است(۱).

قسمت کردن در شرع عبارت است از مشخص کردن بعضی از سهمها و آشکار ساختن آنها، این دیدگاه شافعی ها و حنبلی هاست(۲). حنفی ها در تعریف آن گفته اند: جمع کردن سهمی پراکنده در چیزی معین(۳). مالکی ها چنین تعریف کرده اند، اختصاص هر شریک، از شریک دیگرش به آنچه در آن شریک هستند(۴).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان در ماهیت تقسیم اختلاف نظر دارند که آیا بیع است یا جدا ساختن حق و مشخص ساختن یکی از دو سهم از دیگری؟

۱- المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «قسم».
۲- نهایه المحتاج، ج ۸، ص ۲۶۹؛ شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۵۰۸.
۳- البحر الرائق، ج ۸، ص ۱۶۷.
۴- أسهل المدارک، ج ۳، ص ۴۵.

مثلاً از نظر حنبلی ها و بعضی شافعی ها جدا ساختنِ حق است. ابن قدامه می گوید: تقسیم کردن، جدا ساختن حق و متمایز ساختن یکی از دو سهم از دیگری می باشد و بیع نیست؛ زیرا نیاز به لفظ تملیک ندارد.

در قول دیگر شافعی ها بیع است؛ چون شریک نصیبش از دو سهم را با نصیب شریک دیگر در قسمت دیگر سهم مبادله می کند و این، حقیقت بیع است(۱).

ابن عبدالبر، از فقهای مالکی، گفته است: تقسیم یکی از انواع بیع است و این نظر مالک در المدونه [الکبری] می باشد(۲).

در دیدگاه حنفی ها تقسیم، جدا ساختن سهم مثلی می باشد و تقسیم سهم قیمی بیع محسوب می شود(۳).

اگر در تقسیم ردّی باشد از نظر شافعی ها و حنبلی ها بیع می باشد. رد عبارت است از آن چیزی که یکی از دو شریک هنگام عدم تبادل دو سهم به دیگری می دهد. به این نحو که صاحب سهم زیاد به کسی که کمتر دارد پول می دهد مثل زیاده(۴).

تقسیم شرعا جایز است و اصل در آن این آیه شریفه می باشد «وَ نَبِّئْهُمْ اَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ»(۵). پیامبر صلی الله علیه و آله نیز غنائم خیبر را میان سهم برندگان تقسیم کردند. ادله دیگری نیز بر جواز تقسیم اشاره دارد؛ زیرا مردم نیاز به تقسیم دارند تا هر یک از شرکا بتواند در آنچه که به او اختصاص دارد تصرف کند و از سوء مشارکت و زیاد شدن دست رهایی یابد(۶).

۱- المغنی، ج ۹، ص ۱۱۴؛ المهذب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۸۷۶.

۳- البدایع الصنایع، ج ۷، ص ۱۷.

۴- المهذب با حاشیه اش، ج ۲، ص ۳۰۷؛ المغنی، ج ۹، ص ۱۱۵.

۵- قمر / ۲۸. «خبرشان ده که آب میانشان قسمت شده و هر آبشخوری را حاضر شوند».

۶- البدایع و الصنایع، ج ۷، ص ۱۷؛ المغنی، ج ۹، ص ۱۱۲؛ المهذب، ج ۲، ص ۳۰۷.

هر گاه یکی از دو شریک خواهان تقسیم باشد و دیگری نپذیرد، اگر در تقسیم ضرری متوجه کسی از آنها نباشد، شریکی که نمی پذیرد، مجبور به تقسیم می شود، چون فرد خواهان تقسیم می خواهد به طور کامل از مالش استفاده کرده، از سوء مشارکت خلاص شود، بدون این که به کسی ضرری برساند، لذا واجب است خواسته اش اجابت شود.

ولی اگر ضرری متوجه آنها باشد مثل تقسیم یک تکه جواهر یا یک تکه سنگ معدنی یا حمام کوچک، شخص ممتنع مجبور نمی شود(۱) به دلیل فرمایش

«لا ضرر ولا ضرار» پیامبر صلی الله علیه و آله(۲).

احمد بن حنبل گفته است اگر نتوان آن را تقسیم کرد، فروخته شده، ثمنش میان دو شریک تقسیم می شود(۳).

تقسیم در وقف

سخن درباره تقسیم در وقف در دو مسأله می باشد:

اول: چنانچه موقوفه مشاع میان موقوف علیهم و غیر آنها باشد حکم آن ضمن بیان حکم وقف مشاع و حکم تفکیک یا تقسیم موقوفه مشاع میان موقوف علیهم و غیر آنها در اصطلاح مشاع خواهد آمد.

دوم: بیان تقسیم وقف میان موقوف علیهم. مراد از تقسیم در این جا همین می باشد که بیان آن در ادامه می آید:

بیشتر فقیهان - حنفی ها، مالکی ها، شافعی ها - معتقدند تقسیم عین موقوفه میان مستحقها جایز نمی باشد؛ زیرا در دیدگاه این فقیهان موقوف علیهم ملکیتی

۱- المهذب، ج ۲، ص ۳۰۸؛ المغنی، ج ۹، ص ۱۱۵؛ أسهل المدارک، ج ۳، ص ۴۹؛ الهدایه، ج ۴، ص ۴۵.

۲- مالک این روایت را به طور مرسل در موطأ نقل کرده است، احمد بن حنبل در مسندش، حاکم بیهقی و دار قطنی نیز نقل کرده اند.

۳- الافصاح، ابن هبیره، ج ۲، ص ۳۵۰.

در عین موقوفه ندارنـد، بلکه تنهـا در منفعت وقف صـاحب حقی می باشـند و چنانچه تقسـیم عین وقف بر موقوف علیهم جایز باشد در منافع ستم می شود که بیان آن در اصطلاح «ملک» خواهد آمد. این تقسیم در منفعت را «تقسیم مهایات» می نامند که عبـارت است از مبـادله منفعت میـان مسـتحقین. [به این ترتیب که به طور دوره ای هر یک از موقوف علیهم از آن اسـتفاده می کند].

ولی در دیدگاه مشـهور حنبلی ها ملکیت موقوفه از آن موقوف علیهم می باشد و نتایج مترتب بر این مسأله در ادامه ضمن بیان دیدگاه فقیهان مذاهب مختلف می آید.

حنفیه

در الدرالمختار و حاشـیه ابن عابدین بر آن، چنین آمده است: هرگاه قاضـی ای به جواز وقف مشاع حکم کند و حکمش اجرا شده، مثل دیگر موارد اختلافی متفق علیه شود، اگر بعضی از شرکا خواستار تقسیم شوند از نظر ابو حنیفه تقسیم نمی شود ولی با همدیگر بر مهایات توافق می کنند.

ابن عابـدین از فتـاوی ابن شـلبی نقـل کرده است که تقسـیم به نحو مهایـات عبارت است از تناوب در عین موقوفه کما این که موقوفه مثلاًـ زمین مشترک میان یک گروه باشـد، بعـد با هم مصالحه کننـد که هر کس قطعه معینی از زمین موقوفه را بگیرد و برای یـک سـال در آن زراعت کنـد سـپس در سال دیگر هر یک از آنها قطعه دیگری را بگیرد، این کار جایز است؛ البته لازم نیست بلکه می توانند آن را باطل کنند و این در حقیقت تقسـیم نیست؛ چون تقسـیم حقیقی این است که هر کس به طور دائم صاحب بخشی از عین موقوفه شود.

ابن عابـدین در ادامه می گویـد، طولانی شـدن مهایات جایز نمی باشد؛ چون این کار در طول زمان منجر به ادعای ملکیت می شود یا این که باعث می شود هر کس ادعا کند آنچه را که در اختیار دارد همان موقوفه است.

ص:۳۰۰

ابن عابدین همچنین تقسیم عین موقوفه را به نحو تقسیم مالکانه میان مستحقین جایز ندانسته و گفته است: تقسیم کردن عین موقوفه میان موقوف علیهم اجماعا (یعنی میان فقیهان حنفی) جایز نمی باشد. حصفکی نیز همین را گفته است؛ چون حقشان در عین نیست(۱).

مالکیه

مالکی ها در جواز تقسیم وقف به صورت مهایات اختلاف نظر دارند. در حاشیه دسوقی بر الشرح الکبیر چنین آمده است: امّا حبس (یعنی وقف) پس بدان که به اتفاق فقیهان تقسیم رقبات موقوفه جایز نمی باشد. امّا تقسیم وقف برای بهره بردن از محصول به این که آن را اجاره دهند و کرایه را یک ماه یکی و ماه دیگر، دیگری بگیرد، گفته شده، هر طرف که بخواهد تقسیم می شود و طرف دیگر مجبور می شود، این کار اجرا می شود تا زمانی که چیزی که موجب تغییر در تقسیم به زیاده یا نقصان شود، پیش آید.

نظر دیگر این است که در هیچ حالتی موقوفه تقسیم نمی شود؛ این مفاد کلام مالک در کتاب المدونه [الکبری] است.

همچنین گفته شده که موقوفه با رضایت موقوف علیهم به صورت بهره برداری از محصول میانشان تقسیم می شود و اگر یکی از آنها نپذیرد، مجبور نمی شود. من [مصنف کتاب] قول سوم را راجح می دانم.

گذشته از آنچه که من اختیار کرده ام موقوفه به صورت استفاده کردن از محصول یا انتفاع از موقوفه تقسیم می شود به این نحو که هر کس با سکونت یا زراعت خودش [نه این که آن را اجاره دهد] برای مدتی از وقف استفاده می کند(۲).

ص:۳۰۱

۱- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۶۸-۳۶۹؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۱۲؛ البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۲۴.

۲- حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۵۰۰؛ منح الجلیل، ج ۳، ص ۶۶۳.

شافعیه

در تحفه المحتاج چنین آمده است: تقسیم موقوفه میان موقوف علیهم مطلقا ممنوع می باشد؛ چون موجب تغییر شرط واقف می شود. البته اشکال و مانعی از مهایات در صورتی که همه به آن رضایت دهند نیست؛ زیرا به خاطر لازم نبودنش موجب تغییر شرط واقف نمی شود.

در مغنی المحتاج نیز چنین آمده است: موقوف علیهم حق مهایات دارند نه تقسیم موقوفه؛ چون تقسیم موجب تغییر شرط واقف می شود(۱).

حنابله

نظر معروف حنابله این است که ملکیت موقوفه از آنِ موقوف علیه می باشد. به همین جهت تقسیم عین موقوفه بر موقوف علیهم را اجازه داده اند، جز این که در جواز این کار در صورتی که وقف بر یک جهت باشد اختلاف نظر دارند:

در شرح منتهی الارادات آمده است که تقسیم موقوفه، هر چند که وقف بر یک جهت باشد، صحیح می باشد. صاحب الفروع نیز این نظر را اختیار کرده و از شیخش تقی الدین چنین نقل کرده است: اصحاب تصریح کرده اند که تقسیم وقف در صورتی صحیح است که وقف بر دو جهت باشد. ولی وقف بر یک جهت را به اتفاق نمی توان به نحو لزوم تقسیم کرد؛ چون بطون دوم و سوم نیز در آن حق دارند، ولی مهایات بدون نقل ملک صحیح می باشد. سپس گفته است: ظاهرا آنچه را که شیخ از اصحاب ذکر کرده است یکی از وجوه مطرح در این مسأله می باشد و ظاهر کلام اصحاب این است که فرقی میان وقف بر یک جهت یا دو جهت نمی باشد. در المنهج نیز آمده است که اگر موقوف علیهم خودشان آن را تقسیم کنند، لازم می باشد(۲).

ص:۳۰۲

۱- تحفه المحتاج، ج ۴، ص ۳۰۶؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۳.

۲- شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۵۱۳.

مطلب دیگری که باقیمانده است این که در تمام آنچه تا به این جا نسبت به تقسیم گفتیم شروطی باید رعایت شود – هر چند در لابه لای مطالب پیش گفته ذکر شده اند – که عبارتند از:

الف – مراعات شرط واقف در تقسیم محصول.

ب – تقسیم می بایست به درخواست موقوف علیهم باشد.

ج – در تقسیم ضرری متوجه کسی از موقوف علیهم نباشد.

روشن است که تقسیم مهایاتی که بیشتر فقیهان بر آن معتقدند در صورتی است که وقف بر قوم یا گروهی معین باشد. ولی چنانچه وقف بر گروهی غیر محصور مثل فقرا باشد. متولی با اجتهاد خودش محصول را میان آنها تقسیم می کند. در این بین مالکی ها گفته اند: متولی طبق نظر خودش فقیر نیازمند و اهل و عیالدار را در محصول و سکونت برتری می دهد(۱).

امامیه

چنان که مرحوم صاحب عروه گفته است اگر مالی مشترک بین وقف و طلق

باشد تقسیم آن جایز می باشد که مالک با متولی یا موقوف علیه یا حاکم شرعی آن را تقسیم می کند.

همچنین اگر تقسیم وقف از طلق مشتمل بر ردی (دادن چیزی غیر از مال مشترک) از جانب طلق باشد تقسیم آن جایز نمی باشد؛ زیرا این کار مستلزم ملکیت بعض وقف [توسط مالک طلق] می باشد؛ ولی اگر رد از جانب وقف باشد مانعی ندارد و آنچه که در مقابل رد قرار می گیرد نیز وقف است اگر رد از مال وقف بوده است. و اگر رد از مال موقوف علیه بوده است آنچه که مقابل آن است ظاهرا برای آنها می باشد. البته اگر آنچه که در مقابل رد است وصفی مثل کیفیت

۱- غیر از منابع سابق ر.ک: شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۱؛ الشرح الکبیر به همراه حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۹۶؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۴۵.

خوب و مانند آن باشد، همه آنها وقف می شوند؛ زیرا جدا ساختن وصف از وقف امکان ندارد.

مطلب دیگری که صاحب عروه متعرض شده است این که، تقسیم وقف میان

موقوف علیهم در مشهور امامیه جایز نمی باشد و مقتضای اطلاق عدم جواز عدم تفاوت میان حالت اتحاد وقف واقف، موقوف علیه، عین موقوفه و تعدد همه یا بعض اینها می باشد.

بعد نظر برخی از فقهای شیعه در جواز این تقسیم در صورت تعدد واقف و موقوف علیه و تعدد وقف و موقوف علیه را آورده است؛ صورت اول مثل این که خانه ای مشترک بین زید و عمرو باشد و هر کدام از آنها سهمش را بر اولادش وقف کند؛ صورت دوم مثل این که نصف مشاع از ملکی وقف بر مسجد و نصف دیگر وقف بر زیارتگاه باشد.

از نظر خود صاحب عروه تقسیم وقف بر موقوف علیهم مطلقا جایز می باشد البته تا زمانی که منافاتی با مقتضای وقف نداشته باشد، مانند صورت اتحاد وقف و واقف مثل این که بر فرزندانش وقف کند و آنها هم متعدد باشند که تقسیم آن بر موقوف علیهم خلاف مقتضای وقف است هر چند که واقف به تقسیم رضایت دهد.

در پایان ایشان متذکر شده اند که تمام این بحث در صورتی است که مراد تقسیم حقیقی باشد که لازم بر بطون است؛ ولی اگر اهل هر طبقه تنها آن مقداری را که مربوط به خودشان می شود تقسیم کنند، ظاهرا مانعی ندارد و مراد مشهور نیز این تقسیم نمی باشد(۱).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۴، مسأله ۴۷.

کنایه

تعریف

«کنایه»، در لغت، عبارت است از این که فرد کلامی بگوید که بر معنایی کنایی دلالت کند، مانند رفث [که مراد از آن مجامعت است] و غائط [که مراد از آن

مدفوع انسان می باشد]. و اسمی است که از «کنیت بکذا عن کذا» گرفته شده است(۱).

جرجانی در بیان معنای اصطلاحی کنایه گفته است: کلامی است که در استعمال، مراد آن پنهان می باشد. هر چند که معنایش در لغت ظاهر باشد، خواه مراد آن حقیقت باشد خواه مجاز(۲).

کمال بن همام نیز گفته است: کنایه کلامی است که به خاطر وجود احتمالات متعدد در آن مرادش پنهان است به خلاف صریح.

فرق میان کنایه و صریح این است که در صریح مراد آن به مجرد نطق فهمیده می شود و نیاز به نیت ندارد، ولی در کنایه شنونده مردد می شود و نیاز به نیت دارد.

خلاصه حکم فقهی

الفاظ وقف

فقیهان الفاظی را که وقف با آنها منعقد می شود به الفاظ صریح و کنایی تقسیم

کرده اند:

۱- المصباح المنیر، ذیل مادّه «کنی».

۲- التعریفات، جرجانی، ص ۲۴۰.

الفاظ کنایی الفاظی هستند که محتمل معنای وقف و غیر آن می باشند بدون این که قرینه ای مشیر به معنای وقف داشته باشند.

الفاظ کنایی وقف زیادند، از آن جمله است: تصدق و جعل مال برای فقرا یا سبیل اللّه و دیگر الفاظ محتمل(۱).

حکم کنایه: وقف با الفاظ کنایی منعقد نمی شود مگر این که قرینه ای داشته باشد که افاده معنای وقف کند یا این که متکلم از آن نیت وقف کند.

ابن قدامه چنین گفته است: الفاظ کنایی وقف «تصدّقت»، «حرّمت» و «أبدّت» می باشند که صریح نیستند؛ چون لفظ صدقه و تحریم مشترکند؛ صدقه به معنای زکات و هدیه به کار می رود؛ تحریم نیز به معنای ظهار و سوگند به کار می رود که عبارت است از تحریم کردن بر خود یا دیگران.

برای این الفاظ عرفِ استعمال ثابت نشده است؛ لذا با صِرف اینها وقف منعقد نمی شود، مانند کنایات طلاق که تنها در صورت انضمام یکی از امور سه گانه ذیل، وقف با آنها حاصل می شود:

۱. لفظ دیگری به آن پیوست شود که آن را خالص کند، مانند الفاظ پنجگانه: صدقه موقوفه یا محبسه یا مسبله یا محرمه یا مؤبده. یا این که بگوید: هذه محرمه موقوفه یا محبسه یا مسبله یا مؤبده.

۲. آن را با صفات وقف توصیف کند. مثل این که بگوید: صدقه لاتباع ولا توهب و لا تورث؛ زیرا این قرینه اشتراک را زایل می کند.

۳. نیت وقف کند که بر اساس نیتش وقف می شود. جز این که نیت، آن را در باطن وقف می کند نه ظاهر؛ چون آگاهی از ضمیر و باطن ممکن نیست. ولی اگر به نیتش اعتراف کند، به ظاهر آن حکم می شود و اگر بگوید که مرادم وقف نبود، سخنش معتبر می باشد؛ چون اعلام نیت است(۲).

امامیه

«صریح»، «صیغه»، «وقف».

۱- البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۰۵-۲۰۶؛ الخرشی، شرح مختصر خلیل، ج ۷، ص ۸۸.

۲- المغنی، ابن قدامه، ج ۵، ص ۶۰۲-۶۰۳.

لزوم

تعریف

«لزوم» مصـدر فعل «لزم الشـی ء» می باشـد. «لزم»؛ یعنی ثبات و دوام یافت. «لزم کـذا من کـذا»؛ یعنی، فلان شـی ء از فلان چیز نشأت گرفت و حاصل شـد. «لزم الشـی ء فلانا»؛ یعنی بر او فلان چیز واجب شـد؛ لـذا این که گفته می شود: «لزمه الغرم»؛ یعنی غرامت بر او لازم شد(۱).

لزوم در اصطلاح عبارت است از این که کار انجام شده به گونه ای باشد که کسی از متعاقدین نتواند از آن برگردد(۲).

خلاصه حکم فقهی

عقود لازم و غیر لازم

عقود، به اعتبار لازم و غیر لازم بودن، به سه دسته تقسیم می شوند:

الف - عقود لازم در حق طرفین، عبارتند از: بیع، صلح، اجاره، حواله، نکاح و صدقه قبض شده.

ب - عقود لازم در حق یکی از طرفین مثل رهن.

ج - عقودی که برای هیچ یک از طرفین لازم نمی باشد و می توانند بدون

۱- المعجم الوسیط، مادّه «لزم».

۲- درر الحکام شرح مجله الاحکام، ج ۱، ص ۹۶.

رضایت طرف دیگر آن را فسخ کنند، مثل شرکت، وکالت و ودیعه(۱).

فقیهان در این که وقف عقد لازم است یا غیر لازم آرای متفاوتی دارند:

بیشتر فقیهان معتقدند که وقف هرگاه از کسی که اهلیت آن را دارد با شرایط کاملش صادر شود، لازم می باشد و حق واقف در تصرف در عین آن - هر تصرفی که مخل به مقصود از وقف باشد - قطع می شود(۲). دلیل این مطلب فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر در وقفش است که فرمودند: «ثمره اش را صدقه بده و اصل آن را حبس کن به گونه ای که فروخته نشود و به ارث برده نشود(۳). این فرمایش بر لزوم وقف و قطع تصرف در آن دلالت می کند.

ابو حنیفه معتقد است که وقف عقد غیر لازم است و واقف می تواند از آن رجوع کند و به مثل بیع یا رهن یا هبه و دیگر تصرفات در آن تصرف کند، ولی مکروه است که در زمان حیاتش چنین تصرفاتی کند یا از آن رجوع کند(۴)؛ دلیل این نظر روایت بکر بن حازم است که عبداللّه بن زید بن عبدربّه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر این باغ من برای خدا و رسولش صدقه است؛ پدر و مادرش به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: ای رسول خدا قوام زندگی ما به این باغ است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله باغ را به آنها بازگرداند؛ سپس پدر و مادر از دنیا رفتند و فرزندشان باغ را ارث برد(۵).

مطابق این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه را رد کرد، حال آن که اگر وقف لازم می بود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را باز نمی گرداند.

از نظر ابوحنیفه وقف تنها در دو صورت لازم می شود: یا این که قاضی به

۱- درر الحکام، ج ۱، ص ۹۶.

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۸؛ الخرشی، ج ۷، ص ۹۷؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۲؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۹۲.

۳- بخاری این روایت را در صحیحش آورده است. فتح الباری، ج ۵، ص ۲۵۴.

۴- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۸.

۵- بیهقی این روایت را در سننش آورده است، السنن الکبری، ج ۶، ص ۱۶۳.

وقفیت آن حکم کند یا این که واقف آن را به عنوان وصیت وقف نماید.

دو همرأی ابوحنیفه [محمّد بن حسن و ابو یوسف] نیز در لزوم وقف با جمهور فقها می باشند. فتوای این مذهب نیز بر اساس نظر این دو است.

ابن عابدین به نقل از فتح القدیر چنین آورده است: حق، ترجیح نظر عامه علما در لزوم وقف می باشد؛ چون احادیث و روایات متضافر بر این امر می باشند: سیره عملی صحابه، تابعین و کسان بعد از ایشان نیز بر این کار استمرار داشته است.

اینها همه در غیر مسجد است ولی وقف مسجد به اتفاق همه فقیهان حنفی لازم می باشد و نیازی به حکم قاضی ندارد(۱).

امامیه

فقیهان شیعه وقف را از عقود لازم می دانند که بعد از تمامیتش، رجوع از آن جایز نمی باشد(۲) و حتی برخی بر این امر ادعای اجماع کرده اند(۳) و برخی دیگر

گفته اند که از ضروریات مذهب شیعه می باشد(۴).

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۱.
۲- از جمله شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۲؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۴؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۱۴؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۱، مسأله ۹.
۳- ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۲۰-۲۱.
۴- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰.

مرتب

تعریف

«مرتب» مأخوذ از «رتب الشی ء» است به معنای ثابت شد و حرکت نکرد. فعل مضارعش «یرتّب» و مصدرش «رتوب» می باشد. «عیش راتب»؛ یعنی زندگی راحت، ثابت و دائم(۱).

«مرتب» و «راتب» از کلمات مستحدثه بوده و عبارتند از آن چیزی که مستخدم به عنوان اجرت کارش دریافت می کند(۲).

خلاصه حکم فقهی

اصطلاح مرتب در باب وقف در دو جا مطرح می شود:

اول: آن چیزی که کارکنان موقوفه در ازای کاری که انجام می دهند می گیرند و در قدیم «جامکیه» نامیده می شد. ابن عابدین می گوید: جامکیه عبارت است از حقوقی که در وقف به کارکنان مشغول در موقوفه داده می شود(۳).

دوم: بخششهایی که واقف برای موقوف علیهم شرط می کند، مقدارشان مشخص باشد یا در حکم مشخص که به طور متناوب بر ایشان هزینه می شود. قانون وقف شماره ۴۸ مصر مصوب سال ۱۹۴۶ حکم حقوق موقوفاتی که

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «رتب».

۲- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «رتب».

۳- ردالمختار بر الدر المختار، ج ۳، ص ۴۱۷.

عوایـدش برای بعض موقـوف علیهم و حقـوق (مسـتمری) آن برای بعض دیگر در نظر گرفته شـده است و حکم موقوفـاتی که سهمی برای دیگران در آن قرار دارد و میزان این سـهم، زمـانی که عین وقف کـاهش یابـد، را مشـخص کرده است. این مواد، مواد ۳۶، ۳۷ و ۳۸ است که متن آن در ذیل می آید:

مادّه ۳۶: چنانچه واقف عوایـد وقفش را برای بعضـی از موقوف علیه قرار دهـد و برای دیگران مسـتمری در آن در نظر بگیرد، اگر بـدانیم که در زمـان وقف میزان محصول موقوفه چه مقـدار بوده است محصول وقف بـا نسـبت دیگری میان سـهم موقوف علیهم و مسـتمری بگیران میانشان تقسـیم می شود [و هر نسـبتی که در زمان وقف بوده است الآن هم محصولی به همان نسـبت میانشان تقسـیم می شود]. ولی اگر ندانیم که در زمان وقف میزان محصول موقوفه چه مقدار بوده است، محصول میان موقوف علیهم و مستمری بگیران به این نحو تقسیم می شود که تمام محصول برای موقوف علیهم است و مستمری بگیران تنها به مقدار مسـتمریشان سـهم می برند [دیگر نسـبت سـنجی نمی شود] به این شـرط که در هر دو حالت پیشگفته سهم مستمری بگیران از مقداری که واقف مشخص کرده است بیشتر نشود.

مادّه ۳۷: چنانچه واقف سـهمی برای بعض موقوف علیهم در نظر بگیرد و مسـتمری ای نیز برای غیر آنها قرار دهد. مسـتمری از باقیمانـده محصول پس از دادن سـهم موقوف علیهم پرداخت می شود و اگر مقـدار باقیمانـده برای مسـتمریها کفـاف ندهـد به نسبت میان مستمری بگیران تقسیم می شود.

مادّه ۳۸: به هر میزان که عین وقف کم شود از مستمریها نیز کاسته می شود.

ص:۳۱۱

مرض موت

تعریف

«مرض» یعنی بیماری؛ نقیض صحت و سلامت و حالتی است که خارج از طبیعت انسان و برای بدن مضر است.

جرجانی می گوید: مرض چیزی است که عارض بدن می شود و آن را از حالت اعتدال خاصش خارج می سازد.

موت نیز ضد حیات است. «میت»، با تشدید یاء و بدون آن، بر کسی که مرده است اطلاق می شود؛ ولی به شخص زنده فقط میّت، با تشدید یاء و نه غیر اطلاق می شود؛ از آن جمله است سخن خداوند متعال که «اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُونَ(۱)»(۲).

«مرض موت» غالبا بر بیماری ای اطلاق می شود که انسان از آن بهبود نمی یابد و منجر به مرگ او می شود.

ابن عابدین، از فقیهان حنفی، می گوید: مریض در مرض موت کسی است که به واسطه مرض یا غیر آن مرگ بر حالش غالب شده است به این که مرض بر او عارض شود که از انجام کارهای خارج از خانه اش عاجز شود(۳).

فقیهان مالکی گفته اند، مرض موت یا مرض مخوف، مرضی است که طبّ

۱- زمر / ۳۰.

۲- لسان العرب؛ المصباح المنیر، ذیل مادّه «مرض» و «موت» و التعریفات جرجانی.

۳- حاشیه ابن عابدین، ج ۲، ص ۵۲۰.

(یعنی اهل طبابت) بیشترِ مرگ و میرها را به سبب آن یا به دنبال آن بدانـد. برای چنین مرضـی به سل، تب شدیـد وماننـد آن مثال زده اند(۱).

بی شک از جمله مرضهای موت در عصر حاضر سرطان و ایدز است.

مریض در مرض موت احکامی دارد که به عنوان مثال به برخی از آنها اشاره می شود:

الف – طلاـق چنین شخصـی که طلاـق فار (فرارکننـده) نامیـده می شود؛ یعنی با این طلاق از این که همسـرش از او ارث ببرد فرار می کند.

فقیهان معتقـد به صـحت این طلاق می باشـند. همچنین معتقدنـد که همسـرش از او ارث می برد چنانچه طلاقش رجعی باشـد، ولی در صورتی که طلاق بائن باشد در ارث بردن همسر اختلاف نظر دارند(۲).

برای تفصیل بیشتر، باب طلاق و باب ارث کتابهای فقهی را نگاه کنید.

ب – حَجر بر چنین شخصـی، فقیهـان بر این مطلب اتفـاق نظر دارنـد که به شـخص مریض در مرض موت در تبرعاتش چنانچه بیشتر از ۳۱ اموالش باشد حجر می شود و این کار هم به خاطر محافظت از حق ورثه می باشد(۳).

ج – وقف چنین شخصی، وقف از جمله تبرعاتی است که فقیهان وقف شخص مریض در مرض موت را به عنوان وصیت معتبر می داننـد در این که مثـل هبه در ثلث (۳۱) مـال اعتبـار دارد که اگر از ثلث مـالی او خارج شود بـدون رضایت ورثه جایز می باشـد و چنـانچه وقف زائـد بر ثلث ترکه باشـد اجرایش متوقف بر اجازه ورثه می باشـد؛ چون حق آنهاست، و اگر اجازه دهند بیشتر از ثلث نیز وقف می شود و اگر اجازه ندهند وقف نافذ نمی شود و زائد بر ثلث جزء میراث

ص:۳۱۳

۱- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مهذب، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲- حاشیه ابن عابدین، ج ۵، ص ۹۳ و ۴۲۳؛ حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۳۰۶؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۵؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۲۹۴؛ المغنی، ج ۸، ص ۷۹.

محسوب می شود. این مطلب مورد اتفاق نظر همه فقیهان می باشد(۱).

وقف بر وارث در مرض موت متوقف بر اجازه بقیه ورثه می باشد هرچند که چیز کمی باشد(۲).

امامیه

چنانچه کسی در مرض موت وقف کند اگر ورثه اجازه دهند از اصل ترکه برداشته می شود و اگر اجازه ندهند از ثلث ترکه خارج می شود(۳) و مازاد بر ثلث باطل است(۴).

۱- حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۹۴؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۱؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۲۷؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲- پیشین.

۳- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۲؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۶، ص ۳۷؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۱۵؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۱.

۴- المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۹.

مسجد

تعریف

«مسجد» اسم مکان است از فعل «سجد» به معنای خاضع شدن و خضوع کردن. سجده نماز نیز از همین فعل گرفته شده و عبارت است از قرار دادن پیشانی بر زمین. [به این ترتیب] مسجد مکانی است که برای نماز آماده شده است(۱). و چیزی است که خالصانه برای خدا قرار داده شده، و آزاد است از این که بندگان در آن چیزی غیر از عبادت را مالک شوند(۲).

خلاصه حکم فقهی

هر کس مسجدی بسازد تا زمانی که آن را از ملک جدا نسازد و اذن عام به مردم برای اقامه نماز در آن را ندهد، ملکیتش از آن زائل نمی شود. برداشتن دست از آن و تخلیه میان بانی و مردم برای این کار کفایت می کند. بیشتر فقیهان مالکی و حنبلی، ابو حنیفه و محمّد چنین نظری دارند(۳).

در صحیح ترین نظرِ شافعی ها که قول ابو یوسف است به مجرد گفتن «جعلته مسجدا» مسجد شده، ملکیتش از آن زائل می شود(۴).

ص:۳۱۵

۱- المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «سجد».

۲- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۷.

۳- الخرشی، ج ۷، ص ۸۴؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۷۹، ۴۹۰؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۳.

۴- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۳؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۲.

اگر مسجد موقوفه ای نداشته باشد هزینه هایش از بیت المال تأمین می شود؛ زیرا مسجد از منفعتهای عمومی است که دولت متولی اداره آن می باشد.

ولی چنانچه مسجد موقوفاتی مخصوص به خود داشته باشد از عواید آنها برایش هزینه می شود و در صورتی که واقف شروط خاصی را برای آنها در نظر گرفته باشد، شروط او باید رعایت شود. به همین دلیل حنفی ها می گویند، اگر کسی برای عمارت مسجد وقف کند نه با آن، روغن برای روشنایی و حصیر می توان خرید نه می توان آن را برای روشنایی و گلدسته های مسجد هزینه کرد.

مالکی ها می گویند اگر برای مصالح مسجد وقف شود برای حصیر و روغن آن هزینه می شود و نمی توان برای مؤذن و امام مسجد صرف کرد؛ چون اینها مصالح مسجد به شمار نمی آید.

آنچه که از محصول موقوفه مسجد باقی بماند و مسجد به آن نیاز نداشته باشد، می توان آن را برای مصالح دیگر مسجد هزینه کرد(۱).

آنچه که نسبت به مسجد جایز است و آنچه که جایز نیست:

کاشتن درخت در مسجد جایز نمی باشد. احمد بن حنبل گفته است: اگر بعد از تأسیس مسجد درخت خرمایی در آن کاشته شود، این کار بدون حق انجام شده است و من دوست ندارم از آن بخورم؛ امام مسجد می تواند آن را بکَند؛ زیرا مسجد برای این کار ساخته نشده است، بلکه برای ذکر خدا، نماز و قرائت قرآن ساخته شده است؛ دلیل دیگر این که درخت به مسجد ضرر زده، مانع می شود که نمازگزاران در جای آن نماز بخوانند و همچنین برگهایش در مسجد می ریزد.

ولی اگر درخت در زمینی بوده بعد صاحبش آن را مسجد قرار داده باشد، درخت یا نخل خرما از قبل در آن قرار داشته است، این کار اشکالی ندارد. و اگر واقف مصرف درخت را مشخص کند مثل این که بگوید: میوه درخت صرف

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۷، ۹۰؛ منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۷؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۳۵.

حصیر یا روشنایی مسجد شود یا این که بگوید میوه اش برای فقرا باشد، به شرط واقف عمل می شود(۱).

آراستن مسجد و محراب آن با طلا و نقره جایز نمی باشد. همچنین است تزیین، آراستن به زیور و نقاشی کردن آن(۲).

چنانچه واقف شرط کند که امام مسجد اهل مذهب معینی باشد، مثل مالکی مذهب، به شرط او عمل می شود، ولی اختصاص دادن امامت مسجد به مذهبی مخالف مذاهب اهل سنت صحیح نمی باشد(۳).

مستحب است کسی که می خواهد وارد مسجد شود قبل از داخل شدن کفشهایش را درآورد و پایش را بشوید. دلیل آن روایتی است از ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: هرگاه کسی از شما به مسجد بیاید نگاه کند اگر در کفشهایش آلودگی ببیند آن را برطرف کند بعد با آن نماز بخواند(۴).

همچنین مستحب است هنگام داخل شدن در مسجد بگوید: «اللهم افتح لی ابواب رحمتک»؛ (پروردگارا بابهای رحمتت را بر من بگشا)؛ و هنگام خارج شدن بگوید: «اللهم إنی أسئلك من فضلك»؛ (پروردگارا از فضلت خواستارم).

در مسجد گفتن سخنهای مباح و صحبت کردن درباره کارهای دنیا و غیر آن از مباحات جایز می باشد. روایت است که جابر بن سمره گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از مصلایی که در آن نماز صبح می خواندند تا طلوع خورشید برنمی خواستند و بعد از طلوع خورشید از جایشان برمی خواستند. جابر می گوید: نمازگزارها صحبت می کردند، درباره جاهلیت سخن گفته، می خندیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم می کردند.... این روایت را مسلم [در صحیحش] آورده است.

۱- المغنی، ج ۵، ص ۶۳۴-۶۳۵؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۷؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۹؛ المجموع شرح المهذب، ج ۲، ص ۱۷۹ تحقیق، المطیعی.

۲- المجموع، ج ۲، ص ۱۸۳؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳- الحطاب، ج ۶، ص ۳۷؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۲.

۴- ابوداود این روایت را با سندی صحیح آورده است [سنن ابو داود، ج ۱، ص ۱۵۴].

مستحب است کسی که از سفر می آید ابتدا به مسجد برود و دو رکعت نماز در آن بخواند؛ به دلیل روایت کعب بن مالک که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه از سفر می آمدند، ابتدا به مسجد رفته، در آن دو رکعت نماز می خواندند.... این روایت را بخاری و مسلم نقل کرده اند.

سنت است کسی که داخل مسجد می شود قبل از آن که بنشیند دو رکعت نماز تحیت مسجد بخواند و اگر قبل از نماز بنشیند مستحب است برخیزد و نماز [تحیت] بخواند.

مکروه است کسی که سیر یا پیاز یا تره یا هر چه که بوی بد دارد خورده و بویش باقی مانده است بدون ضرورت به مسجد برود؛ دلیل آن این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله است: «هر کس سیر یا پیاز خورده است از ما یا مسجد ما دوری گزیند» بخاری و مسلم این روایت را آورده اند.

شافعی ها می گویند: خوابیدن در مسجد جایز است و کراهت ندارد. مالك می گوید: برای افراد غریب اشکال ندارد. احمدبن حنبل می گوید: اگر مسافر باشد اشکال ندارد. اوزاعی می گوید: خوابیدن در مسجد مکروه است.

خصومت در مسجد، بلند کردن صدا در آن، صدا زدن گمشده ها، خرید و فروش و اجاره و دیگر عقود مثل اینها در مسجد، مکروه می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: هر کس شنید کسی گمشده اش را در مسجد صدا می زند، بگوید، خدا به تو برنگرداندش؛ چون مسجد برای این کار ساخته نشده است. مسلم این را روایت کرده است.

بر جنب و حائض و نفساء داخل شدن در مسجد حرام است؛ به دلیل روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که مسجد بر جنب و حائض حلال نمی باشد. ابو داود روایت کرده است.

ولی رد شدن از مسجد برای نیاز مباح می باشد؛ به دلیل آیه شریفه «وَلاَ جُنُبًا

ص:۳۱۸

اِلاَّ عَابِرِی سَبِیلٍ حَتّی تَغْتَسِلُوا»(۱).

مالکیه

هرگاه مسجد خراب شود یا منهدم شود یا منافعش تعطیل شود، بعضی از مالکی ها گفته اند: نه فروش آن جایز است نه فروش بعض آن و نه انتقال آن به مسجدی دیگر.

دیگر فقیهان مالکی گفته اند: اگر خوف از نابودی آن باشد فروشش جایز بوده، ثَمَنش در مثل آن قرار داده می شود(۲).

حنابله

ابن قدامه در بیان نظر مذهب حنبلی ها چنین گفته است: هرگاه اهل روستایی که مسجد در آن است به جای دیگری منتقل شود و مسجد در جایی قرار گیرد که در آن نماز خوانده نشود یا جای آن برای نمازگزاران تنگ شود و توسعه آن در آن جا ممکن نباشد یا این که اجزایش منشعب شود و تعمیر همه یا بعض آن ممکن نباشد مگر با فروختن بعض آن، فروش بعض برای تعمیر بقیه جایز می باشد و اگر استفاده از چیزی از آن ممکن نباشد؛ همه اش فروخته می شود.

در شرح منتهی الارادات آمده است: اگر مسجد با خراب شدن محله آن تعطیل شود و ترس از سرقت دزدان باشد یا این که در جای آلوده ای باشد که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، فروخته شده و ثَمَنش برای [خرید] مثل آن هزینه

می شود(۳).

۱- نساء / ۴۳. «[در آن حال که هستید نزدیک نماز مشوید...]و نه به وقت ناپاکی تا غسل کنیدمگر راهسپر باشید.»
۲- منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۹؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۹۱.
۳- المغنی، ج ۵، ص ۶۳۲؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۴.

شافعیه

شافعی ها معتقدند اگر مسجدی منهدم شود و اعاده بنای آن ممکن نباشد یا با ویران شدن شهری که در آن است، تعطیل شود، نه به ملکیت واقف باز می گردد نه فروخته می شود. و اگر خوف آن باشد، حاکم می تواند اگر صلاح بداند آن را خراب کند و با مصالحش مسجد دیگری بسازد(۱).

حنفیه

معتقدند اگر آنچه که اطراف مسجد است خراب شود و دیگر نیازی به مسجد نباشد، از نظر ابو یوسف مسجد باقی می ماند و از نظر محمّد بن حسن به ملکیت بانی [واقف] اگر زنده باشد باز می گردد یا به ورثه او می رسد [اگر زنده نباشد(۲)].

امامیه

قریب به اتفاق فقیهان شیعه فروش مسجد را در هیچ حالتی جایز ندانسته اند، حتی اگر خراب شود یا اهالی شهر یا روستایی که مسجد در آن واقع است مهاجرت کنند یا به گونه ای شود که هیچ انسانی نتواند در آن نماز بخواند(۳).

شهید ثانی، در مسالک، مسجد واقع در زمین خراج (زمین هایی که با جنگ فتح شده است) را از این حکم مستثنا دانسته است؛ زیرا وقف آن به تبع آثار صحیح است و با زوال آثار مسجدیت از وقف خارج می شود پس فروش عرصه آن جایز می باشد(۴). ولی مرحوم صاحب جواهر این نظر ایشان را صائب

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۳۶.

۳- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۹۶؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۸۲؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۹۷؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ فقه جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۴۰۶. همچنین ر.ک: الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۶۱۳.

۴- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۹۷.

ندانسته است(۱).

۱- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۴۰۶.

در این میان مرحوم صاحب عروه معتقد است که دلیلی وجود ندارد مبنی بر این که مسجد تا ابد از مسجدیت خارج نمی شود و تصریح کرده است که در جواز فروش مال وقف فرقی میان مسجد و وقف بر اولاد و فقرا و دیگر انواع وقف نیست(۱).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۷، مسأله ۲۷ و ص ۲۵۷، مسأله ۳۸.

مشاع

تعریف

«مشاع»، در لغت، سهم فردی است که با سهم افراد دیگر مخلوط است. گفته می شود: «نصیب فلان شائع فی جمیع هذا الدار و مشاع فیها»؛ یعنی سهم فلانی در تمام این خانه شایع است به این معنا که تقسیم نشده و سهم او از بقیه جدا نشده است(۱).

در مجله الاحکام العدلیه مشاع چنین تعریف شده است(۲): چیزی است که

مشتمل بر سهمهای شایع است. مثل نصف، یک چهارم، یک ششم، یک دهم و دیگر سهمهایی که در تمام اجزاء مال منقول یا غیر منقول جریان دارد.

سهمی که در مالی مشترک میان چند نفر وجود دارد «شایع» نامیده می شود و این نامگذاری به جهت معین نبودن آن می باشد: در هر نوع مالی که باشد.

در شرح مجله الاحکام به نقل از طحاوی آمده است: مشاع و شایع یک معنا دارند و هر دو بر سهم مشترکی که تقسیم نشده اطلاق می شوند(۳).

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «شیع».

۲- مجله الاحکام العدلیه، مادّه ۱۳۸.

۳- درر الحکام شرح مجله الاحکام، ج ۱، ص ۱۰۳.

خلاصه حکم فقهی

حکم وقف مشاع

فقیهان در حکم وقف مشاع آرای مختلفی دارنـد: مالکی ها، شافعی ها و حنبلی ها معتقـد به جواز وقف مشاع می باشـند. دلیل ایشـان روایتی است که بخـاری به نقـل از انس در بـابی با عنوان «چنانچه جماعتی زمین مشاعی را وقف کننـد جایز می باشـد» آورده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتور دادند تا مسـجدی ساخته شود. بعد به بنی النجار فرمودند که این باغتان را به من بفروشید، آنها گفتند: به خدا سوگند ما پول آن را نمی خواهیم مگر از خداوند متعال(۱).

ابن حجر می گوید: ظاهر روایت نشان می دهد که بنی النجار زمینشان را برای خداوند متعال صدقه دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را نپذیرفتند. و این دلیلی است بر عنوانی که بخاری برای این باب انتخاب کرده است؛ یعنی دلیل بر صـحت وقف مشاع می باشـد؛ زیرا وقف عبارت است از حبس کردن اصل و رها ساختن منفعت و این امر همان طور که با مال تفکیک شده حاصل می شود با مال مشاع نیز محقق شود(۲).

فقیهان حنبلی در وقف سـهم مشاع اختلاف نظر دارنـد. در الـدرالمختار آمده است: وقف تا زمانی که تفکیک نشود و موقوف علیهم آن را قبض نکننـد، تمام نمی شود؛ لذا از نظر محمّد بن حسن وقف مشاع جایز نمی باشد بر خلاف ابویوسف که معتقد به صحت چنین وقفی می باشد.

ابن عابـدین می گویـد: اختلاـف در مورد مـالی است که قابـل تقسـیم می باشـد. ولی مـالی که قابـل تقسـیم نیست مثـل حمام کوچک و سنگ معدنی وقف مشاع آن به اتفاق فقیهان جایز می باشد. از این جواز، وقف مشاع مسجد و قبرستان استثنا

ص:۳۲۳

۱- فتح الباری، ج ۵، ص ۳۹۸.

۲- فتح الباری، ج ۵، ص ۳۹۹. همچنین بنگرید به: الشرح الکبیر، در دیر، ج ۴، ص ۷۶.

شده است؛ چون باقی بودن مشارکت مانع از خلوص آن برای خدا می باشد(۱).

امامیه

در فقه شیعه وقف مشاع صحیح می باشد؛ بدون هیچ اختلافی در این موضوع و اجماع محصل و منقول بر صحت آن می باشد(۲).

مرحوم صاحب عروه تصریح کرده است که وقف مشاع در مسجد هم صحیح می باشد؛ چون فرقی میان وقف مسجد و دیگر انواع وقف نیست. مثل این که کسی سهمش از خانه مشترک میان او و دیگری را به عنوان مسجد وقف کند. البته نماز خواندن در آن با اجازه شریک جایز می باشد، تقسیم و تعیین سهم مسجد نیز جایز است(۳).

۱- ردالمختار بر الدر المختار، ج ۳، ص ۲۶۴.
۲- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۸، ص ۵۸؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۲؛ معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۳۹۶.
۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۶۶، مسأله ۴۹.

مصرف

تعریف

«مصـرف»، در لغت، اسم مکـان است از فعل «صـرف، یصـرف، صـرفا». و یکی از جمله معانی آن انفاق کردن است. گفته می شود: «صرفت المال» یعنی آن را خرج کردم(۱).

در اصطلاح فقیهان، مصرف به معنای هزینه کردن مال و محل انفاق آن است.

حصـفکی می گویـد: مصـرف جزیه و خراج... مصالـح مسـلمین است، مثـل حفـاظت از مرزهـا، سـاختن پل و روگـذر و تأمین دانشمندان.

ابن عابدین می گوید: جهت مصرف بیت المال عبارت است از: قضاوت و کارمندان و هر کس که تماما برای مسلمین کار می کند.

فقیهان می گویند: جهت مصـرف زکات هشت گروه فقرا، مساکین، تحصـیلداران زکات... هستند چنان که در آیه کریمه «اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ

وَالْمَسَاکینِ...»(۲) آمده است. اُبی می گوید: مصرف زکات جایی است که در آن جا هزینه می شود(۳).

بر این اساس، مصرف وقف جهت و محلی است که در آن صرف و بر آن هزینه می شود و آن همان موقوف علیه است.

۱- لسان العرب؛ المصباح المنیر؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «صرف».

۲- توبه / ۶۰.

۳- رد المختار، ج ۳، ص ۲۸۰؛ جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۱۳۸؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۶، ص ۴۵۵.

خلاصه حکم فقهی

فقیهان بر این اتفاق نظر دارند که جایز است مصرف وقف (موقوف علیه) معین باشد مثل وقف بر زید و اولاد او و وقف بر امام مسجدی معین و مانند اینها یا غیر معین باشد؛ مثل وقف بر فقرا و مساکین و مانند اینها.

بعضی از فقها در وقف بر معین شرط کرده اند که واقف آخر آن را بر فقرا قرار دهد.

فقیهان فی الجمله بر این نیز اتفاق نظر دارند که مصرف وقف نمی بایست جهتی ممنوع از نظر شرع باشد مثل وقف بر فروش یا درست کردن شراب و مانند اینها؛ زیرا اصل در وقف این است که باید برای تقرب به خدا باشد و جهت مصرف آن معصیت نباشد و موارد مذکور معصیت هستند(۱).

تفصیل این بحث را در اصطلاح «موقوف علیه» ببینید.

امامیه

«بطلان».

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۸؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۱۹؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۰؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۵؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲ و بعد از آن.

مقبره

تعریف

«مقبره» به معنای قبرستان یا گورستان است، یعنی مکانی که در آن مردگان را دفن می کنند(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان به جواز انعقاد وقف قبرستان با فعل تصریح کرده اند به این معنا که واقف زمینش را قبرستان کند و به طور عام اجازه دهد که مردم در آن مرده دفن کنند. ولی اگر اذن خاص بدهد، وقف محقق نمی شود؛ چون اذن خاص گاهی برای غیر موقوفه نیز واقع می شود؛ لذا بر وقف دلالت نمی کند(۲).

فقیهان با وجود این که وقف مشاع را فی الجمله اجازه داده اند، قبرستان و مسجد را از آن استثنا کرده اند.

کمال بن همام می گوید: این که فقیهان بر منع وقف مشاع قبرستان و مسجد اتفاق نظر دارند به این دلیل است که از نظر ایشان این کار مانع خلوص حق برای خدا می شود(۳).

بابرتی می گوید: قرار دادن مسجد و قبرستان در زمین مشاعی که امکان تقسیم

۱- المعجم الوسیط، ذیل مادّه «قبر».
۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۱.
۳- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۲۶.

نـدارد، اصـلاً جایز نمی باشد؛ نه قبل از تقسـیم - در حال مشاع بودنش - چون مانع از خلوص است؛ و نه بعد از تقسیم؛ چون بعـد از تقسـیم دیگر به جهت کـوچکی، منـاسب برای مسـجد و قبرسـتان نمی باشـند و دیگر مسـجد و قبرسـتان محسـوب نمی شوند(۱).

امامیه

«مشاع».

ص:۳۲۸

۱- الکفایه به همراه فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۲۷.

ملک

تعریف

«ملك»، در لغت، عبارت است از آن چیزی که انسان به عنوان مال در اختیار دارد. یا به دست آوردن چیزی و قدرت بر تصرف در آن(۱).

ملك در اصطلاح - چنان که برخی از فقیهان تعریف کرده اند - عبارت است از اباحه شرعی در عین یا منفعتی که به صاحب آن امکان بهره بردن از آن عین یا منفعت را می دهد یا این که صاحب آنها می تواند در مقابل آنها عوضی دریافت کند.

در تعریف دیگر، ملك عبارت است از اتصال و ارتباط شرعی بین انسان و یک شی ء به گونه ای که فرد، به طور مطلق بتواند در آن شی ء تصرف کند و فرد دیگری نتواند در آن تصرف کند.

تعریفات دیگری نیز وجود دارد که خارج از معنای دو تعریف پیشگفته نیستند(۲).

در توضیح این مطلب می گوییم، هرگاه انسان چیزی را از راه مشروع به دست آورد و در آن بتواند به طور مطلق تصرف کند - با انتفاع، مثل سکونت در خانه و سوار شدن، یا با انتقال ملکیت آن به دیگری با دریافت عوض، مثل بیع یا بدون

۱- لسان العرب؛ قاموس المحیط، ذیل مادّه «ملك».

۲- الفروق، قرافی، ج ۳، ص ۲۰۸-۲۱۸؛ حاشیه الفروق، ج ۳، ص ۲۳۲ و بعد از آن؛ التعریفات، جرجانی؛ الاشباه و النظایر، ابن نجیم، ص ۳۴۶.

دریافت عوض مثل هبه - آن شی ء ملک آن فرد محسوب می شود و کس دیگری بدون اجازه او نمی تواند در آن شی ء تصرف کند.

خلاصه حکم فقهی

اثر ملکیت

از آنچه گذشت روشن می شود که اثر ملکیت ولایت تصرف برای مالک است در آنچه که مالک آن است و کسی نمی تواند در این ولایت به او زور بگوید مگر به سببی شرعی مثل حجر. همچنین کسی نمی تواند او را از تصرف منع کند مگر این که حقی از دیگری بر آنچه که او در اختیار دارد تعلق بگیرد که از تصرف در ملکش بدون اذن صاحب آن حق منع می شود، مثل حق مرتهن(۱).

انواع ملکیت

الف - ملکیت عین شی ء و منفعت آن، مثل کسی که مالک ماشین است که هم مالک عین آن است و هم مالک منفعت آن.

ب - ملکیت عین شی ء بدون ملکیت تصرف در آن، مثل مجنونی که مالک خانه است و به جهت محجور بودن تنها مالک عین آن می باشد و مالک تصرف در آن نیست.

ج - ملکیت تصرف بدون ملکیت عین، مثل ولی مجنون و صغیر که تنها مالک تصرف است و مالک عین نمی باشد.

د - ملکیت منفعت نه عین، مثل مستأجر خانه که تنها مالک منفعت خانه در طول مدت اجاره می باشد نه عین آن(۲).

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۲۴۳، ۲۶۰؛ المنثور فی القواعد، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- الاشباه و النظایر، ابن نجیم، ص ۳۵۱؛ المنثور فی القواعد، ج ۳، ص ۲۲۸ و بعد از آن.

اسباب ملکیت

ملکیت اسباب متعددی دارد. از آن جمله است:

الف – به دست آوردن مباحات، مثل صید کردن و جمع کردن علوفه از زمین مباح.

ب – عقود، مثل خرید و فروش، هدیه و وصیت.

ج – ارث(۱).

ملکیت در وقف

فقیهان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که وقف مساجد هرگاه با تمام شرایطی که برای آن ذکر کرده اند، انجام شود، ملکیت واقف از آن زائل می شود؛ چون از باب اسقاط است و کسی در آن ملکیتی ندارد بلکه ملکیتش از آنِ خداوند متعال می باشد(۲)؛ به دلیل آیه شریفه «وَ اَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّه ِ فَلاَ تَدْعُوا مَعَ اللّه ِ اَحَدًا»(۳).

با وجود این اتفاق نظر در موقوفه مسجد، فقیهان نسبت به ملکیت موقوفه غیر مسجد اختلاف نظر دارند که آیا ملکیت واقف در آن باقی می ماند یا ملکیت آن به موقوف علیهم منتقل می شود یا این که ملکیت آن بر حکم اللّه باقی مانده، از ملکیت واقف خارج شده، به ملکیت دیگری نمی رسد؟ بیان مطلب در ادامه می آید:

مطابق نظر حنفی ها و ظاهرترین دیدگاه شافعی ها و روایتی از احمد [بن حنبل] هرگاه وقف به صورت صحیح واقع شود ملکیت موقوفه به خداوند منتقل می شود، یعنی از اختصاص داشتن به انسانها جدا شده، نه مال واقف است و نه

۱– المنثور فی القواعد، ج ۳، ص ۲۲۸ و بعد از آن؛ الاشباه والنظایر، ابن نجیم، ص ۳۴۶.

۲– الفروق، قرافی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ فتح القدیر به همراه الهدایه، ج ۶، ص ۲۳۳؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳– جنّ / ۱۸. «مساجد از آنِ خداست پس به همراه خدا کس دیگری را نخوانید».

مال موقوف علیه(۱).

از نظر مـالکی هـا ملکیت رقبه موقوفه از آنِ مالـک می باشـد. این نظر برخی شافعی ها نیز می باشـد؛ چون حبس اصل موجب زوال ملکیت نمی شود(۲).

نظر ظـاهر حنبلی هـا و طبق نظری از شـافعی هـا ملکیت رقبه موقوفه به موقوف علیه منتقل می شود. ابن قـدامه می گویـد: چون وقـف سـببی است که ملکیت واقف را زایـل کرده، آن را به کسـی که تملکش صـحیح است می رسانـد؛ لـذا واجب است که ملکیت به موقوف علیه منتقل شود، مثل هـدیه و بیع، ولی برای موقوف علیه جایز نیست که در موقوفه تصـرفی کنـد که موجب زایـل شـدن ملکیت شود ماننـد بیع و هـدیه، زیرا اصل در وقف این است که فروخته نمی شود، هـدیه داده نمی شود و به ارث برده نمی شود(۳).

امامیه

در مشهور امامیه بعد از تمامیت وقف، ملکیت واقف از آن زایل می شود(۴) و برخی مثل مرحوم صاحب جواهر گفته اند باقی بودن بر ملکیت واقف فسادش واضح است(۵).

درباره این که بعـد از زوال ملکیت واقف، ملکیت موقوفه به چه کسـی می رسـد نیز بیشتر فقیهان شـیعه معتقدنـد که ملکیت به موقوف علیهم منتقل می شود که فقیهانی چون شیخ طوسی(۶) و محقّق حلی(۷) تنها گفته اند به موقوف علیهم

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۱۰؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۰۱؛ الاشباهوالنظایر، ص ۳۴۸.

۲- الفروق، قرافی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ منح الجلیل، ج ۴، ص ۳۴؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۰۱-۶۰۲.

۴- ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۱۳۲.

۵- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۴۰۵.

۶- المبسوط، ج ۳، ص ۲۸۷.

۷- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۸.

می رسد و مرحوم صاحب جواهر تصریح کرده است که فرق میان وقف بر معین

یا غیر معین یا وقف بر عناوین عام نیست(۱).

برخی دیگر قایل به تفصیل شده اند به این ترتیب که تنها در وقف بر معین است که موقوفه به ملکیت موقوف علیهم درمی آید ولی در وقف بر غیر معین و جهات عام مثل فقرا، علما، مسجد، مقبره، پل و مدرسه ملکیت موقوفه به خدا می رسد(۲) و مراد از این ملک اللّه این است که از اختصاص به افراد جدا می شود(۳) نه این که مباح شود(۴).

حضرت امام خمینی(ره) زوال ملکیت واقف را در وقف منقطع الآخر محل تأمل دانسته اند و نسبت به ملکیت موقوفه نیز معتقدند بعید نیست که بگوییم ملک کسی نمی شود؛ چون در وقف مراد استفاده موقوف علیهم از منفعت موقوفه است(۵).

مرحوم صاحب عروه پس از اشاره به نظرات مطرح در این باب که ما تفصیل آن ها را پیش از این گفتیم، در ابتدا نظری شبیه نظر حضرت امام را بیان کرده است ولی بعد گفته است، انصاف این است که هیچ دلیلی بر این اقوال حتی آنچه که ما گفتیم وجود ندارد؛ زیرا مانعی ندارد که عین وقف بر ملکیت مالک آن باقی بماند هر چند که منفعت آن تا ابد برایش نباشد، مثل کسی که حیوانی را به مدتی بیشتر از مدت عمرش اجاره می دهد.

ایشان همچنین معتقد است که در وقف به اعتبار بعضی منافع مثل وقف عبد برای خدمت خانه موقوفه در ملکیت واقف باقی می ماند. بعد تصریح کرده است

۱- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۴۰۵.

۲- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۶۲؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۶۲؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۷۷.

۳- مسالک الأفهام، ج ۵، ص ۳۷۸.

۴- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۶۵.

۵- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۴، مسأله ۱۷ و ص ۷۴، مسأله ۶۷.

که نزاع در انتقال ملکیت موقوفه در صورتی است که وقف مطلق باشد، ولی اگرواقف قصدش این باشد که موقوفه را به عنوان وقفیت به ملکیت موقوف علیه درآورد ظاهرا مانعی ندارد و در این صورت برخی از آثار ملکیت بر آن بار می شود. و حتی ظاهر این است که اگر واقف قصد کند که موقوفه با وجود وقفیت در ملکیت خودش باقی بماند، این کار نیز اشکالی ندارد و آثار ملکیت او بر موقوفه مترتب می شود(۱).

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۴، مسأله ۱ و ۲.

مناقله

تعریف

«مناقله»، بر وزن مفاعله است ازمادّه «نقل» به معنای انتقال دادن شی ء از جایی به جای دیگر(۱).

مناقله در اصطلاح همان مقایضه است [که در ادامه تعریف آن ذکر می شود].

مناقله و استبدال در معنا نزدیک به هم هستند و هرگاه یکی از آنها اطلاق شود دیگری نیز داخل در آن می باشد. چنانچه در یک کلام با هم بیایند: مراد از مناقله، مقایضه است، یعنی موقوفه به طور مستقیم به ملك حر دیگری فروخته شده، ملك دوم به جای اولی وقف می شود و موقوفه فروخته شده آزاد می باشد؛ و مراد از استبدال این است که موقوفه به پول فروخته شود بعد با آن پولها ملك دیگری خریده می شود که به جای اولی وقف می باشد.

مناقله در کلام برخی از فقها در غیر باب وقف نیز ذکر شده است مثل باب شفعه کتاب الشرح الکبیر دردیر که چنین آمده است: مناقله فروختن عقار است به مثل آن(۲).

ص:۳۳۵

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «نقل».

۲- المناقله و الاستبدال بالاوقاف، ابن قاضی الجبل الخبلی - رساله اول ضمن «مجموع فی المناقله والاستبدال بالاوقاف»، ص ۴۷.

خلاصه حکم فقهی

مرداوی حنبلی احکام مناقله را در کتابش الانصاف آورده و چنین گفته است:

بدان که موقوفه یا این که منافعش قطع شده است یا این که هنوز قطع نشده است. در صورت عدم قطع منافع فروش و مناقله آن به هیچ وجه جایز نمی باشد. در روایت علی بن سعید بر این مطلب تصریح شده است که نه تبدیل می شود و نه فروخته می شود مگر این که به گونه ای شود که نتوان از آن استفاده کرد.

ابو طالب چنین نقل کرده است: نه حالتش تغییر داده می شود نه فروخته می شود. مگر این که نتوان از آن هیچ گونه استفاده ای کرد. اصحاب بر این امر متفقند.

شیخ تقی الدین [ابن تیمیه]، در صورت داشتن مصلحت، این کار را جایز دانسته و گفته است: این، قیاس بجایی است. و آن را به عنوان یکی از وجوه مطرح در مناقله ذکر کرده است.

احمد بن حنبل نیز بر این مطلب اشاره کرده است. صالح [به نقل از او] گفته است: به خاطر مصلحت مردم نقل مسجد جایز می باشد. و این از نظرات مفرد [و غیر متفق] است.

صاحب الفائق نیز همین رأی را انتخاب کرده به نیابت از قاضی جمال الدین مسلاتی به آن حکم کرده است که قاضی جمال مرداوی با او مخالفت کرده و گفته است، حکم او طبق قواعد مذهب باطل است.

ولی در صورتی که منافع موقوفه تعطیل شود نظر درست این است که در این حالت فروخته می شود(1).

امامیه

«ابدال» و استبدال»، «بیع».

۱- الانصاف، ج ۷، ص ۱۰۱.

منفعت

تعریف

در لغت: «نَفَعه نفعا» یعنی به او خیر و فایده رساند. «منفعت» نیز هر چیزی است که از آن استفاده می شود، جمع آن «منافع» است.

منافع خانه، سرویسهای آن است. [مانند آشپزخانه و دستشویی، چاه آب و غیره]. منافع عمومی چیزهایی را می گویند که فوایدشان مشترک میان همه مردم است. «انتفع به»، یعنی از آن منفعتی به دست آورد(۱).

معنای اصطلاحی «منفعت» خارج از معنای لغوی آن نیست(۲).

«منفعت» حقی است که هر کس آن را داشته باشد خودش می تواند به طور مستقیم از آن استفاده کند و می تواند به دیگران نیز امکان استفاده از آن را بدهد. بر عکس «انتفاع» که هر کس مالك آن باشد تنها خودش می تواند از آن استفاده کند و نمی تواند به کس دیگری امکان استفاده از آن را بدهد(۳). بیان این مطلب

ذیل اصطلاح «انتفاع» گذشت.

خلاصه حکم فقهی

منفعت موقوفه

اگر موقوف علیه جهتی عمومی مثل فقرا یا مساجد یا پلها یا مقابر یا علما

۱- لسان العرب؛ المعجم الوسیط؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۲- المغنی، ج ۵، ص ۶۳۹.

۳- الفروق، قرافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

باشـد، ملکیت موقـوف علیهم در این صورت ملکیت انتفـاع است نه ملکیت منفعت؛ زیرا متولی این موقوفـات نـاظری است که واقف یـا قاضـی او را معین می کنـد. نـاظر است که این موقوفـات را اداره می کنـد، درآمـدهای آنها را جمع کرده، در جهت موقوف علیه خرج می کند(۱).

ولی چنانچه موقوف علیه معین باشـد از نظر بیشتر فقیهان - حنفی ها، شافعی ها و حنبلی ها - موقوف علیه مالک منفعت اسـت به این معنا که هم خودش می توانـد از آن اسـتفاده کنـد و هم می توانـد به غیر خودش امکان اسـتفاده از آن را بدهد. اینها در صورتی است که واقف شرطی مخالف آن نکرده باشد.

از نظر مـالکی هـا این امر منوط به لفـظ واقف است که موقوف علیه را مالـک منفعت کرده باشـد یـا مالـک انتفـاع، چنـان که القرافی گفته است. ولی الدسوقی می گوید: موقوف علیه مالک انتفاع است نه منفعت.

وقف منفعت

شـافعی هـا و حنبلی ها تصـریح کرده انـد که در موقوفه شـرط است عینی باشـد که بتوان با بقایش از آن اسـتفاده نمود. بر این اسـاس وقـف منفعت صـحیح نمی باشـد و هر کس که مالـک منفعت باشـد نه عین، نمی توانـد این منفعت را وقـف کنـد مثل مستأجری که مالک منفعت عین مورد اجاره می باشد و مثل کسی که منفعت برای او وصیت شده است.

این مطلب از کلام حنفی ها فهمیـده می شود(۲) ولی در دیـدگاه مالکی ها وقف منفعت جایز می باشـد. الـدردیر می گویـد: وقف مملوک درست است هر چند که این مملوک منفعت باشد مثل خانه ای که کسی آن را برای مدت معلومی اجاره

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۰؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۵-۵۰۶؛ الفروق، قرافی، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲- حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۹۹؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۳-۲۰۴.

کرده است که می توانـد آن را برای این مـدت وقف کنـد و بـا خـاتمه مـدت اجاره وقف نیز منقضـی می شود؛ چون در وقف تأبید شرط نمی باشد(۱).

امامیه

وقـف به اعتبـار موقوف علیه بر دو قسم است: ۱- وقف خاص، مثل وقف بر شـخص یا اشـخاص معین ماننـد وقف بر اولاد و یا وقف بر زیـد و فرزنـدان او؛ ۲- وقف عـام که یـا وقف بر جهات و مصالـح عمومی است، ماننـد مساجـد، مکانهای استراحت و مدارس و امور مشابه دیگر یا وقف بر عناوین کلی مثل فقرا و ایتام و بیماران و کسانی که در راه مانده اند(۲).

از آنچه ذیل اصـطلاح اجاره و استحقاق گفته شده است به دست می آید که در فقه شیعه واقف می تواند عین موقوفه را به دو صورت وقف انتفاع یا منفعت وقف کنـد. وقف انتفاع مثل وقف خانه برای سـکونت موقوف علیه که تنها خود او می توانـد در خانه سکونت داشته باشد یا وقف مسجد و مدرسه.

وقف منفعت مثل وقف خانه برای صـرف منفعت آن برای موقوف علیه که در این صورت می توانـد به اجاره دهد و از منفعت آن بهره ببرد.

بنابراین اگر واقف خانه ای را به فرزنـدانش وقف کنـد، چنانچه آن را مطلق گـذارد وقف منفعت است و فرزنـدان مالک منافع آن می باشـند و می تواننـد به مثل اجاره و غیر آن از موقوفه اسـتفاده کرده درآمد حاصـله را میانشان طبق شـرط واقف تقسـیم کننـد. ولی اگر واقف خانه را برای سـکونت فرزنـدانش وقف کرده باشد این وقف انتفاع است و می بایست تنها در آن ساکن شوند(۳).

همچنین فقهای شیعه با توجه به این که عین بودن را شرط در موقوفه

۱- شرح الدردیر بر حاشیه القلیوبی، ج ۴، ص ۷۶.
۲- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۸؛ مسأله ۳۴؛ رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۵۰۴، سؤال ۲۰۴۴.
۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۳، مسأله ۶۴.

دانسته اند(۱)، معتقدند که وقف منفعت صحیح نمی باشد(۲)؛ لذا مستأجری که خانه ای را اجاره کرده است نمی تواند آن را وقف کند(۳).

همچنین

اجاره، استحقاق، موقوفه.

ص:۳۴۰

۱- از جمله: المبسوط، ج ۳، ص ۲۸۷؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۲؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۴.
۲- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۱۹؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۷، مسأله ۳۱.
۳- جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۷؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵.

منقول

تعریف

«منقول»، در لغت، اسم مفعول از «نقل» است، و نقل یعنی بردن چیزی از جایی به جای دیگر. «تنقل» نیز یعنی جابه جا شدن.

«منقول» چیزی است که می توان آن را از جایی به جای دیگر منتقل ساخت(۱).

منقول در اصطلاح چیزی است که انتقال آن از جایی به جای دیگر ممکن است. بنابراین، پول، کالاـ حیوان، موزونها و مکیالها را شامل می شود(۲).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان در حکم «وقف» اختلاف نظر دارند:

مالکی ها، شافعی ها و حنبلی ها معتقدند وقف منقولی که تمام شرایط موقوفه را دارد، جایز می باشد.

مالکی ها می گویند: وقفِ هر چه که مملوک انسان است جایز می باشد، منقول باشد یا غیر منقول یا منفعت. همچنین وقف درهم و دینار و غذا و لباس و کتاب جایز است.

شیرازی می گوید: وقف حیوان و اثاث جایز است؛ چون می توان به طور دائم

۱- لسان العرب، مادّه «نقل».

۲- مجله الاحکام العدلیه، مادّه ۱۲۸.

از آنها استفاده کرد(۱).

حنفی ها معتقدند که وقف منقول تنها در سه صورت صحیح می باشد: ۱. تابع غیر منقول باشد؛ ۲. عرف بر وقف آن جاری باشد؛ ۳. روایاتی در تأیید آن وجود داشته باشد.

تابع غیر منقول آن است که به طور ثابت متصل به آن باشد به گونه ای که بدون نیاز به اشاره به آن (منقول) داخل در وقف غیر منقول باشد، مثلاً در وقف زمین ساختمان موجود در آن نیز به تبعش داخل در وقف می باشد لذا ساختمان نیز وقف می شود. همچنین است درخت.

وقف کردن آنچه که به کار در غیر منقول اختصاص دارد نیز با نام بردن آنها جایز می باشد. مثل آلات کشاورزی و گاوهای مشغول به کار در آن.

وقف منقولی که روایت در مورد جواز وقف آن وجود دارد، صحیح می باشد، مثل اسلحه و اسب و شتر.

همچنین وقف منقولی که در عرف وقف می شوند، جایز می باشد مثل قرآن، کتاب، وسایل برافروختن آتش و وسایل اقامه نماز در مسجد؛ زیرا آنچه که با عرف ثابت شود مثل چیزی است که با نص ثابت می شود(۲).

امامیه

«عقار»، «موقوفه».

۱- حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۷۵ و بعد از آن؛ المهذب، ج ۱، ص ۴۴۷؛ کشاف القناع، ج ۳،ص ۲۴۳.
۲- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۲۹-۴۳۱؛ ردالمختار، ج ۳، ص ۳۷۲ و بعد از آن.

موقوفه

تعریف

«موقوف»، در لغت، اسم مفعول است از «وقف، یقف، وقفا». از جمله معانی وقف است:

۱. منع کردن: گفته می شود: «وقفت الدابّه» و «وقفت فلانا عن الشی ء»؛ یعنی حیوان و فلان شخص را از فلان شی ء منع کردم.

۲. حبس کردن: گفته می شود: «وقفت الدار و نحوها»؛ یعنی خانه و مانند آن را در راه خداوند متعال حبس کردم(۱).

موقوفه در اصطلاح مالی است که به قصد تقرب به خدا حبس شده است و مردم از تصرف مالکانه در آن مثل خرید، فروش، هدیه و مانند آنها و از رهن کردن آن منع می شوند؛ لذا موقوفه مالی است که در راه خدا حبس شده، بعضی تصرفات در آن ممنوع می باشد (ر.ک: وقف).

خلاصه حکم فقهی

در موقوفه شرط است مالی باشد که در شرع قیمت داشته باشد و با بقای عینش بتوان از آن استفاده شرعی نمود. همچنین شرط است که مملوکِ واقف باشد و کس دیگری در آن حقی نداشته باشد؛ لذا وقف آلات لهو و لعب [که در شرع قیمت ندارد] و مال غیر و آنچه در رهن است جایز نمی باشد.

۱- المصباح المنیر؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «وقف».

فقیهان آنچه را که وقفش صحیح می باشد یا صحیح نمی باشد به تفصیل بیان کرده و گفته اند:

وقف غیر منقول و هر چه که اصل دارد مثل زمین و خانه جایز می باشد. در وقف زمین، درخت و ساختمان موجود در آن نیز داخل در وقف می باشد. چنان که راه و حق شرب نیز در آن داخل است. این مطلب مورد اتفاق فقیهان می باشد.

علی رغم اختلاف نظری که فقیهان در صحت وقف اموال منقول دارند، بیشتر ایشان آن را جایز دانسته اند. دلیلشان ورود روایات مشهور در صحت وقف مثل اسب و سلاح و کالا در راه خداوند متعال می باشد که گفته اند بر این موارد قیاس می شود اموال منقول دیگری که منافع مباح مقصود دارند.

محمد بن حسن از فقهای حنفی می گوید هر منقولی که در مورد وقف آن تعامل (عرف) وجود دارد وقفش جایز است و چنان که ابن عابدین گفته است نظر درست و مختار همین می باشد؛ زیرا قیاس گاهی اوقات به خاطر تعامل (عرف) ترک می شود. سپس می گوید: مکیل و موزون (هر چه با کیل و وزن فروخته می شود) نیز جزو منقول محسوب می شود. همچنین است قرآن و کتاب و مانند اینها هر چه که در آن تعامل است. به خلاف چیزی که در آن تعامل (عرف) نیست مثل لباس و کالا.

فقیهان در موقوفه شرط کرده اند که با بقای عینش در عرف بتوان به طور دائم از آن استفاده کرد. استفاده هایی مثل اجاره دادن و بهره بردن از ثمره؛ چون مراد از وقف این است که به طور دائم صدقه جاریه باشد و این مسأله در چیزی که عینش باقی نمی ماند پیدا نمی شود. بر این اساس وقف چیزهای خوردنی و نوشیدنی که استفاده از آنها مستلزم استهلاکشان است صحیح نمی باشد. فقیهان وقف آب را چنانچه دائمی باشد استثنا کرده و گفته اند وقف آن جایز می باشد.

بیشتر فقیهان وقف درهم و دینار را به قیاس بر جواز اجاره دادنشان، اجازه داده اند، که شافعی ها معتقدند وقف می شوند تا از کرایه آنها استفاده شود و

آن طور که حنفی ها گفته انـد درهم و دینار به مضاربه داده می شونـد و عوایـد آنها در وجهی که وقف شـده انـد صدقه داده می شود.

ولی حنبلی ها بر عـدم جواز درهم و دینار جهت استفاده از قرض دادن آنها تأکیـد کرده و گفته انـد: چون وقف حبس کردن اصل و رها ساختن منفعت و ثمره است و چیزی که تنها با تلف شدن قابل استفاده می باشد [مثل درهم و دینار] وقفش صحیح نمی باشد.

بعضـی از فقیهان - حنبلی ها و شافعی ها - وقف زیورآلات را برای پوشیدن جایز دانسته اند(۱). آرای فقیهان نسبت به وقف مشاع را در اصطلاح «مشاع» ببینید.

امامیه

فقیهـان شیعه عموما چهار شـرط برای عین موقوفه ذکر کرده انـد: عین باشـد؛ ملک واقف باشـد؛ انتفاع از آن با بقایش ممکن باشد؛ قبض و اقباضش صحیح باشد(۲). برخی سه شرط دیگر اضافه کرده اند: مدت قابل توجهی باقی بماند؛ منفعت مورد نظر از وقف آن حلال باشد؛ متعلق به حق غیر که مانع از تصرف در آن است نباشد(۳).

بر اساس همین شرط فقیهان امامیه وقف دین، منفعت، خوک، ملک دیگری، غذا، میوه، پرنده در هوا، ماهی در آب، گل برای بوییدن، چهارپا برای حمل

۱- برای تمـام این مسائـل بنگریـد به: ردالمختار با حاشـیه الـدر المختار، ج ۳، ص ۳۷۰-۳۷۵؛ فتـح القدیر، ج ۵، ص ۳۵-۳۷؛ حاشـیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۵-۷۷؛ مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۲۱-۲۲؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ مغنی المحتـاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ کشـاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ الانصاف، ص ۷-۱۱؛ شـرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲.

۲- المبسوط، ج ۳، ص ۲۸۷؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۲؛ قواعـد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۴؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۰.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۷، مسأله ۳۱.

شراب، عین مرهونه را جایز ندانسته اند(۱). ولی معتقدند که وقف زمین، خانه،

لباس، آلات مباحه و... صحیح می باشد.

نسبت به وقف درهم و دینار آرای فقهای شیعه مختلف است:

بیشتر متقدمین مثل شیخ طوسی(۲)، محقق حلی(۳) و علامه حلی(۴) معتقد به عدم

صحت وقف درهم و دینار می باشند به این حجت که استفاده از آنها مستلزم عدم بقای عینشان است.

ولی فقهای متأخر معتقدنـد که اقوی جواز وقف درهم و دینار می باشـد؛ چون در عرف منافعی غیر از خرج کردن دارند مانند: آراستن، تزیین کردن و حفظ اعتبار(۵).

همچنین

«عقار»، «بطلان»، «بناء».

۱- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۷، مسأله ۳۱.
۲- المبسوط، ج ۳، ص ۲۸۷.
۳- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳.
۴- قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۸.
۵- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۱؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۵۸؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۶، مسأله ۵؛ معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۳۹۵.

موقوف علیه

تعریف

«موقوف علیه» در اصطلاح کسی است که مستحق درآمد وقف می باشد.

موقوف علیه یکی از ارکان چهارگانه وقف است که عبارتند از: صیغه، واقف، موقوفه و موقوف علیه(۱).

خلاصه حکم فقهی

در موقوف علیه چهار چیز شرط است:

الف - موقوف علیه جهت خیر باشد.

تفصیل نظر فقیهان را درباره این شرط ذیل اصطلاح «برّ» ببینید.

ب - موقوف علیه جهتی غیر منقطع باشد.

تفصیل آرای فقیهان را درباره این شرط ذیل اصطلاح «انقطاع» ببینید.

ج - موقوف علیه خود واقف نباشد.

از این شرط فقیهان به «وقف بر نفس» تعبیر کرده و در حکم آن آرای مختلفی ارائه کرده اند.

بیشتر فقیهان - مالکی ها، شافعی ها، بیشتر حنبلی ها و محمّد بن حسن حنفی - معتقدند که وقف بر نفس باطل است. دلیلشان فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۰.

وقف عمر است که «اصل آن را حبس کن و ثمره اش را رها بگذار»(۱)؛ چون رها

کردن ثمره مانع از این است که واقف در آن حقّی داشته باشد؛ دلیل دیگر این که وقف عقدی است مقتضی زوال ملك، لذا مثل بیع و هبه است و همان طور که شخص نمی تواند با خودش خرید و فروش کند یا به خودش چیزی را هدیه کند، وقف بر خویش نیز صحیح نمی باشد؛ چون تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل محال می باشد(۲).

حنفی ها و بعضی از حنبلی ها معتقدند که وقف بر نفس صحیح می باشد؛ زیرا در وقف بر نفس نیز تقرب وجود دارد، لذا می تواند خودش را بر دیگران مقدم بدارد. به دلیل این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «نفقه انسان به خودش صدقه است»(۳).

بهوتی حنبلی [در تأیید این مطلب] چنین گفته است: در زمان ما به این حکم عمل می شود. پیش از این نیز سالیان متمادی حاکمان چنین نظری داشته اند که کاملاً آشکار است. در الانصاف نیز آمده است که این، نظری صحیح می باشد، در آن مصلحتی بزرگ بوده، موجب ترغیب به کار خیر می شود(۴).

د - موقوف علیه جهتی باشد که ملکیت و تملکش صحیح باشد.

چون هدف از وقف این است که عوایدش خرج شود و منافعش به ملکیت موقوف علیه درآید؛ لذا عواید وقف مملوك است و تنها در حق کسی درست می باشد که ملکیتش امکان داشته باشد(۵).

۱- فتح الباری، ج ۵، ص ۳۵۵، چاپ سلفیه؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۵، چاپ حلبی.

۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۰؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۰؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۴.

۳- ابن ماجه این روایت را در [باب] «التجارات» [سننش]، ج ۲، ص ۷۲۳ چنین نقل کرده است: «پاك ترین کسب انسان آن است که از دسترنج خودش باشد و هر چه را انسان بر خودش و اهلش و فرزندانش و خدمه اش نفقه می دهد، برای او صدقه محسوب می شود.» تمام این روایت را در باب «نصب الرایه»، ج ۳، ص ۴۷۹ آورده است.

۴- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۸۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۴.

۵- الشرح الکبیر، دردیر، ج ۴، ص ۷۷؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۱۷.

بر اساس این شرط بیشتر فقیهان – حنفی ها، شافعی ها و حنبلی ها – گفته اند که

وقف بر جنین به نحو استفاده کردن صحیح نمی باشد، مثل این که بگوید خانه ام را بر جنین این زن یا بر فرزندم که بعدا به دنیا خواهد آمد، وقف کردم؛ زیرا جنین اهلیت تملک ندارد و کسی هم نمی تواند به جای او تملک کند(۱).

مالکیه وقف بر جنین را جایز دانسته اند به لحاظ این که او بعد از تولد اهلیت تملک دارد. بنابراین درآمد وقف را نگه می دارند تا متولد شود، سپس به او بدهند(۲). و بعضی از فقها قائل به تفصیل دیگری شده اند و آن این که اگر وقف بر جنین به تبع موجود باشد مثل این که بگوید زمینم را وقف بر اولاد موجود و آنان که بعدا متولد شوند نمودم بعد بر فقرا در این صورت وقف صحیح است در عین حال شافعیه و حنابله قائلند که جنین و آنانکه بعدا بوجود خواهند آمد مستحق چیزی از وقف نیستند مگر بعد از ولادت و اگر موجودین از اولاد را نام ببرد جنین و آنانکه بعدا موجود می آیند مستحق وقف نخواهند بود(۳).

امامیه

دو شرط ب و ج مذکور در قبل در فقه امامیه از شرایط صحت وقف می باشند که چگونگی آنها را در اصطلاح «انتفاع» و «تأبید» به تفصیل بیان نموده ایم.

اصحاب امامیه چهار شرط ذیل را برای موقوف علیه ذکر کرده اند:

۱. وجود؛ ۲. تعیین؛ ۳. صحت تملک؛ ۴. جواز وقف بر آن(۴).

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید ذیل اصطلاح «انقطاع» و «تعیین».

نسبت به وقف بر جنین یا فرزندی که بعدا متولد می شود بیشتر فقیهان شیعه

۱- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۱۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۵.
۲- الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۷۷.
۳- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۹؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۵۰.
۴- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۸؛ مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۸۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۶؛ العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۱۴.

آن را جایز ندانسته و حکم به بطلان آن کرده اند(۱). البته در یک صورت آن را جایز

دانسته اند و آن این که به تبعیت از کسی باشد که بر او صحیح است. (انقطاع).

در این میـان صاحب عروه وقف بر جنین و کسـی که بعـدا به دنیا می آیـد را به صورت اسـتقلالی - به مثل وقف تبعی - جایز دانسته و به تفصیل پنج دلیل در نقض نظر معتقدین به بطلان و ابرام نظر خودش آورده است(۲).

۱- پیشین به غیر از عروه؛ المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۲؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۲۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۸، مسأله ۳۵.
۲- ر.ک: العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۱۰.

نظارت

تعریف

«نظارت»، در لغت، از «نظر» به معنای فکر و تدبّر اخذ شده است. «نظر فی الأمر» یعنی در آن امر تدبّر و تفکر نمود.

اصل «نظر»، طلب ادراک چیزی است. «نظر فی الشـی ء»: در آن تأمل کرد؛ چشم و بصیرتش را متوجه آن کرد تا آن را ببیند و درک کند. به چنین شخصی «ناظر» می گویند.

نظر به معنای حفظ کردن نیز به کار می رود. «نظر الشی ء»، یعنی آن را حفظ کرد. «ناظر» نیز کسی است که متولی اداره کاری می باشد(۱).

در اصـطلاح، فقیهان کلمه نظر و نظارت را در وقف به کار می برند و مرادشان ولایت تصـرف در مال وقف است. ابن عابدین از الفتاوی الهندیه نقل کرده است

که قیم، متولی و ناظر در کلام فقها یک معنا دارد. همچنین گفته است: تصـرف در مال وقف به متولی واگـذار شده است. این در صـورتی است که واقف تنهـا یکی از این الفـاظ را ذکر کرده باشـد، ولی چنـانچه واقف در وقفش هم نـاظر و هم متولی را انتخاب کرده باشد، مراد از ناظر مشرف است(۲).

خلاصه حکم فقهی

بیشتر فقیهان معتقدند که واقف می تواند نظارت را برای خودش یا فرد

۱- متن اللغه؛ المصباح المنیر؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «نظر».

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۴۳۱.

دیگری شرط کند. این دیگر می تواند کسی از فرزندانش یا نزدیکانش یا فرد بیگانه ای باشد. در این مسأله از شرط واقف تبعیت می شود.

در الدرالمختار چنین آمده است: ولایت و اختیار نصب قیم (ناظر [یا متولی]) با واقف است و بعد از واقف با وصی او می باشد؛ چون قائم مقام اوست. اگر واقف نظارت را برای کسی قرار دهد بعد فرد دیگری را وصی قرار دهد، تا زمانی که واقف مشخص نکند هر دو ناظر هستند. چنانچه ناظر شروط قبل از وفات واقف بمیرد از نظر حنفی ها ولایت نصب ناظر دیگر با واقف است و اگر ناظر مشروط بعد از وفات واقف بمیرد و به کس دیگری وصیت نکرده باشد، ولایت نصب با قاضی است(۱).

در الاسعاف آمده است: تا زمانی که در میان خانواده واقف فرد شایسته ای برای نظارت وجود دارد، قاضی، نمی تواند فرد بیگانه ای را ناظر وقف قرار دهد؛ یا به خاطر این که این کار شفقت است یا این که واقف هدفش این است که وقف منتسب به او باشد(۲).

آنچه که مالکی ها گفته اند قریب به همین نظر است؛ چه تأکید کرده اند که اگر واقف شرط کند که فلان شخص ناظر وقفش باشد، تبعیت از شرط او واجب می باشد؛ عدول از او به فرد دیگری جایز نمی باشد؛ ناظر مشروط هم نمی تواند نظارت را برای فرد دیگری وصیت کند، مگر این که واقف این حق را به او داده باشد. اگر ناظر بمیرد واقف زنده باشد، نظارت را برای هر کس که بخواهد قرار می دهد و اگر واقف هم مرده باشد چنانچه وصیّی داشته باشد او ناظر را تعیین می کند و در غیر این صورت حاکم ناظر را مشخص می کند(۳).

شافعی ها در این مسأله آرای متعددی دارند، ولی نووی در الروضه گفته است:

۱- الدرالمختار، ج ۳، ص ۴۰۹-۴۱۰.

۲- الاسعاف، ص ۵۴.

۳- حاشیه الدسوقی به همراه الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۸۸.

آنچه که کلام بخش اعظم از اصحاب فتوا مقتضی آن است این است که گفته شود: اگر وقف بر جهت عام باشد تولیت با حاکم است، مثل این که بر مسجد یا استراحتگاه چیزی وقف کرده باشد و اگر وقف بر معین باشد نیز همین طور است چنانچه قائل باشیم که ملکیت به خدا منتقل می شود و اگر ملکیت را برای واقف یا موقوف علیه بدانیم تولیت نیز به آنها خواهد رسید(۱).

شروط نظارت

بیشتر فقیهان شروط ذیل را برای ناظر ذکر کرده اند:

۱. عقل؛ لذا نظارت مجنون صحیح نمی باشد؛ چون اهلیت آن را ندارد.

۲. عدالت؛ چون نظارت ولایت است، مثل وصی و قیم.

۳. کفایت؛ یعنی قوه و قدرت لازم را برای تصرف در آنچه که ناظر آن است داشته باشد.

۴. امانت؛ چون لازمه ولایت است و تولیت شخص خائن نظارت محسوب نمی شود. بعضی از فقها بلوغ و اسلام را نیز در نظارت شرط کرده اند(۲).

وظایف ناظر

وظایف ناظر حصر نشده است. بعضی از فقیهان در این مسأله ضابطه ای ذکر کرده و گفته اند: ناظر در تصرفاتش می بایست مصلحت و سود وقف را در نظر بگیرد؛ چون ولایت به آن مقید است.

همچنین گفته اند: ناظر می تواند هر چه را که مصلحت وقف بداند انجام دهد.

برخی از فقیهان مثالهایی برای وظایف واقف ذکر کرده اند. شربینی می گوید:

۱- روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۶-۳۴۷.

۲- الاسعاف، ص ۵۳؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۸۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۴؛ الاقناع، حجاوی، ص ۳، ص ۱۵.

وظیفه واقف در صورت مطلق بودن یـا تفویض همه امور به او عبـارت است از: عمـارت، اجاره، جمع آوری محصول و تقسـیم آن بر موقوف علیهم، حفظ اصل وقف و عواید آن با رعایت احتیاط؛ چه اینها معمول در این حالت می باشـند. ولی اگر بعضی از این کارهـا به نـاظر واگـذار شـده باشـد به تبعیت از شـرط واقف عمـل می شود و نـاظر نمی توانـد از آن تعـدی کنـد مـانند وکیل(۱).

حنبلی هـا شبیه همین مطلب را ذکر کرده و وظایف دیگری را به آن اضافه کرده انـد. حجاوی می گویـد: وظایف ناظر عبارت است از: حفظ موقوفه؛ آبادانی آن؛ اجاره دادن آن؛ کشت و زرع در آن؛ رفع دعاوی مطرح درباره آن؛ تحصیل عواید وقف از اجرت یا زراعت یا میوه؛ تلاش در جهت رشد عواید موقوفه؛ صـرف درآمد موقوفه در جهت مشخص شده برای آن از تعمیر و اصلاح و دادن سهم موقوف علیهم؛ دست گذاشتن بر آن؛ نصب کسانی که در موقوفه مشغول به کارند مثل امام، مؤذن، قیم و غیر ایشان؛ ناظر همچنین می تواند کسی را منصوب سازد تا کارهای موقوفه را انجام دهد(۲).

امامیه

چنانچه واقف تولیت را برای خودش قرار دهـد، عـدالت در او شـرط نمی باشـد. نسـبت به شـرط بودن عـدالت در صورتی که متولی کسـی غیر از واقف باشد قدما بیشتر آن را شرط دانسته اند ولی متأخرین قول اقوی را عدم اشتراط عدالت در غیر دانسته اند(۳). مگر این که واقف آن را شرط کرده باشد(۴).

آن طور که حضرت امام(ره) فرمودند امانت و کفایت در متولی شرط است؛

ص:۳۵۴

۱- مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۳۹۴.

۲- الاقناع، ج ۳، ص ۱۴-۱۵.

۳- ر.ک: العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۸؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۲؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۸، مسأله ۸۰.

۴- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۹، مسأله ۸.

لـذا نمی توان در وقف بویژه وقف بر جهات و مصالح عمومی تولیت را به شـخص خائن غیر موثق یا کسـی که کفایت لازم را نـدارد، واگذار کرد. همچنین نمی توان تولیت را به مجنون و طفل هر چند ممیز باشد، داد. البته اگر تولیت برای طفل قرار داده شود به این صورت که تا زمان بزرگ شـدن او قیمش عهـده دار آن باشد، مانعی ندارد. همچنین جواز تولیت مجنونی که امید است خوب شود به این صورت که ولیش جای او باشد تا به هوش بیاید، بعید نمی باشد(۱).

طبق نظر صریح آیت اللّه خامنه ای تولیت وقف مسلمانان توسط غیر مسلمان جایز نیست(۲).

وظایف واقف اجاره

همچنین

اشراف، تفویض، شغور، عزل.

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۸، مسأله ۸۰.

۲- رساله أجوبه الاستفتاءات، ص ۴۹۶، سؤال ۲۰۱۷.

نفقه

تعریف

«نفقه» چیزی است که انسان برای خود و خانواده اش خرج می کند.

در شرع عبارت است از: خوراک و پوشاک و مسکن(۱).

خلاصه حکم فقهی

فقیهان نسبت به نفقه ای که موقوفه به آن نیاز دارد آرای مختلفی دارند که تفصیل آن به شرح ذیل است:

شافعی ها و حنبلی ها معتقدند برای پرداخت هزینه های موقوفه به شرط واقف رجوع می شود که اگر واقف هزینه های تجهیز و تعمیر موقوفه را از مال خودش یا درآمد موقوفه معین کرده باشد به این شرط او عمل می شود، مثل این که بگوید از فلان جهت خرج موقوفه شود و با آن تعمیر شود.

ولی اگر واقف چیزی شرط نکرده باشد، هزینه ها از درآمد وقف برداشت می شود؛ چون وقف مقتضی حبس کردن اصل و رها ساختن منفعت است و این امر تنها با خرج کردن برای موقوفه محقق می شود و این از ضروریات موقوفه است. در صورتی که موقوفه منافعی نداشته باشد و وقف بر غیر معین باشد مثل مساکین، هزینه آن از بیت المال برداشت می شود(۲).

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «نفق»؛ حاشیه ابن عابدین، ج ۲، ص ۶۴۳-۶۴۴.

۲- أسنی المطالب، ج ۲، ص ۴۷۳؛ حاشیه الشبراملسی در حاشیه نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۹۷؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۵؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۴۸.

حنفی ها معتقدند برای تعمیر موقوفه و اصلاح آنچه از بنایش فرسوده شده است و دیگر هزینه هایی که چاره ای از آنها نیست از درآمد موقوفه برداشت می شود؛ چه واقف آن را شرط کرده باشد و چه شرط نکرده باشد؛ چون وقف صدقه جاریه در راه خداست و جاری بودنش تنها به این طریق ممکن است.

حنفی ها همچنین گفته اند: چنانچه واقف خانه اش را برای سکونت فرزندانش وقف کند، تعمیر آن بر عهده کسی است که در آن ساکن است؛ چون منفعت مال اوست؛ لذا هزینه ها هم بر عهده او می باشد و اگر از این کار سر باز زند یا به خاطر فقر قادر بر این کار نباشد، قاضی آن را اجاره داده، با کرایه دریافتی آن را تعمیر می کند(۱).

مالکی ها معتقدند اصلاح و تعمیر موقوفه از درآمد آن می باشد و اگر واقف غیر از این شرط کند، شرطش باطل است. اسبی که برای جنگ وقف شده است. هزینه هایش از بیت المال تأمین می شود؛ نه بر عهده واقف است و نه موقوف علیه و اگر بیت المال هم نباشد، فروخته شده با پولش سلاح و چیزی که نیاز به هزینه ندارد، خریده می شود(۲).

امامیه

«اجرت»، «استدانه»، «عمارت».

ص:۳۵۷

۱- بدائع الصنایع، ج ۶، ص ۲۲۱؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۳۴.

۲- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۹؛ أسهل المدارك، ج ۳، ص ۱۰۹.

نیت

تعریف

«نیت»، در لغت، به معنای قصد کردن است. «نویته» و «أنویته» یعنی: قصد آن را نمودم. نیت در استعمال غالب عزم کاری کردن قلب است. [در تعریف دیگر] نیت، امر وجهتی است که انسان آهنگ آن را می کند(۱).

در اصطلاح - چنان که ماوردی گفته - عبارت است از قصد کردن چیزی همزمان با انجام آن. ولی اگر قصد آن را بکند بعد در انجام دادن آن تأخیر داشته باشد، عزم است [نه نیت].

غزالی می گوید: نیت قصد انجام دادن فعل است(۲).

خلاصه حکم فقهی

«نیت» برای این است که با انجام دادن کار، تقرب به خداوند متعال حاصل شود. و این در عبادات است که در آنها نیت تقرب به خدا لازم است. گاهی اوقات نیت برای مشخص ساختن چیزی از غیر آن است، مثلاً وقتی کسی چیزی را به دیگری می دهد، چند احتمال دارد: هدیه باشد؛ یا قرض باشد؛ یا امانت باشد؛ یا ادای دین به آن شخص باشد؛ در این جا نیت مشخص می کند که آنچه را شخص داده است هدیه است یا امانت یا ادای دین؟!

مباحاتی که انسان انجام می دهد، مثل خوردن و آشامیدن و پوشیدن، نیاز به

۱- المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «نوی».

۲- المنثور فی القواعد، زرکشی، ج ۳، ص ۲۸۴.

نیت نـدارد، مگر این که انسـان بخواهـد ثـواب ببرد که در این صـورت نیـاز به نیت تقرب دارد، مثـل این که نیتش از خوردن قدرت یافتن بر عبادت باشد یا این که در لباس پوشیدن ستر عورت را نیت کند(1).

وقف از عقودی است که صیغه یکی از ارکان آن می باشـد. صیغه اگر از الفاظ صریح باشد، به طور مستقیم بر وقف دلالت می کنـد، مثل این که بگویـد: «وقفت داری هذه علی الفقراء»؛ ولی چنانچه صیغه از الفاظ کنایی باشد می بایست چیزی به آن منضم شود که بر وقف دلالت کند.

ابن قدامه می گوید: الفاظ کنایی وقف عبارتند از: «تصدّقت» و «حرّمت» و «أبّدت» که صریح در اراده وقف نیستند؛ چون لفظ صـدقه در زکـات و هـدیه هم به کـار می رود؛ لفـظ تحریم در ظهـار و یمین هم به کار می رود؛ لفظ تأبیـد هم احتمال تحریم ابدی را دارد و هم احتمال وقف ابدی. همچنین برای این الفاظ عرف استعمال ثابت نشده است؛ لذا با صِرف این الفاظ وقف محقق نمی شود و می بایست قرائنی به آنها اضافه شود که آنها را دال بر وقف کنـد. از جمله این قرائن نیت است؛ لـذا چنانچه واقف با این الفاظ کنایی نیت وقف کند، وقف می شود. البته نیت تنها آن را در باطن وقف می کند نه ظاهر؛ چون به آنچه در ضمیر است نمی توان اطلاع یافت ولی اگر واقف به نیتش اعتراف کند حکم به وقفیت آن می شود؛ چون ظاهر شده است.

این فی الجمله نظر حنفی ها، شافعی ها و حنبلی ها می باشد(2).

امامیه

«صریح».

ص:359

1- المنثور فی القواعد، زرکشی، ج 3، ص 285.

2- فتح القدیر، ج 6، ص 202؛ مغنی المحتاج، ج 2، ص 382؛ المغنی، ابن قدامه، ج 5، ص 602.

هبه

تعریف

«هبه»، در لغت، عطیه بدون عوض و غرض است(۱).

تعریف اصطلاحی هبه هماهنگ با تعریف لغوی آن می باشد. در التعریفات چنین آمده است: هبه عبارت است از تملیک عینی بدون دریافت عوض(۲).

خلاصه حکم فقهی

مشروعیت هبه

«هبه» فی الجمله از عقود مشروع است. شربینی خطیب می گوید: اصل در این مسأله قبل از اجماع این آیه شریفه است: «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِئًا مَرِيئًا»(۳). اجماع نیز بر استحباب انواع هبه وجود دارد.

هبه کار خیر است و موجب ایجاد محبت و مودت می شود. ولی گاهی اوقات مسائلی پیش می آید که آن را از این حالت خارج می کند، مثل هدیه دادن به رؤسا و کارمندان که نپذیرفتن هدیه از ارباب رجوع بر آنها حرام می باشد، گرفتن هدایای کسانی که قبل از ریاست معمولاً چنین کاری نمی کردند. یا مثل حالتی که

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «وهب».

۲- التعریفات، جرجانی، ص ۲۸۸.

۳- نساء / ۴. «اگر زنانتان خودشان از طیب نفس چیزی از مهرشان را به شما بخشیدند آن را شیرین و گوارا بخورید».

شخص هدیه گیرنده از هدیه برای انجام معصیت استفاده کند(۱).

هدیه دادن موقوف علیه سهمش را از موقوفه

فقیهان در مسأله بخشیدن موقوف علیه سهمش را از موقوفه اختلاف نظر دارند مبنی بر این که آیا موقوف علیه می تواند آنچه را که از محصول وقف مالک می شود به فرد دیگری ببخشد یا خیر؟

بیشتر فقیهان - حنفی، شافعی، حنبلی - معتقدند موقوف علیه نمی تواند سهمش را از موقوفه ببخشد یا از گرفتن آن [به نفع دیگری] صرف نظر کند مگر این که بعد از رسیدن حق به دستش این کار را انجام دهد.

مالکی ها در این مسأله قائل به تفصیل شده اند. در حاشیه الدسوقی چنین آمده است: کسی که در حجره مدارس و رباطها به وصف مجاور (کسی که در مدرسه درس می خواند) یا مرابط سکونت دارد و با توجه به این که حجره مدارس بر مجاورین آنها و حجره رباطها بر مرابطان وقف شده اند تنها مستحق انتفاع از این حجره می باشد؛ لذا نمی تواند آن را بفروشد یا کرایه دهد یا ببخشد و یا امانت دهد. البته می تواند حقش را به نفع دیگری از آن ساقط کند و آن غیر، مستحق انتفاع از حجره می شود البته اگر اهلیت آن را داشته باشد. همچنین بنا بر نظر صحیح می توان حق انتفاع از حجره مدرسه و رباطها را مجانی یا در مقابل دریافت پول اسقاط کرد(۲).

امامیه: «اسقاط» .

۱- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲- حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۴۳۴.

واقف

تعریف

«واقف»، در اصـطلاح، کسـی است که عقد وقف، یعنی ایجاب، از او صادر شده است. به این معنا که ملتزم به وقف شده است به هر صیغه ای که بر وقف دلالت داشته باشد.

خلاصه حکم فقهی

در واقف اهلیت تبرع شرط است؛ چون وقف از تبرعات است.

همچنین شـرط است که واقف حُرّ باشد؛ لذا وقف عبد صـحیح نمی باشد؛ چون عبد، به جهت این که مولایش مالک او و همه چیزش است مالک چیزی نمی شود.

از دیگر شروط واقف بلوغ است؛ لذا وقف کودک صحیح نمی باشد؛ چون وقف تبرع است و تبرع صغیر درست نیست.

واقف باید رشید باشد؛ لذا وقف سفیه، چنان که در اصطلاح «رشد» گفتیم، صحیح نمی باشد.

عاقل بودن نیز در واقف شرط است؛ لذا وقف مجنون صحیح نمی باشد.

همچنین شرط است که واقف مختار باشد؛ لذا وقف مُکرَه، به خاطر عدم اراده وقف، صحیح نمی باشد(۱).

ص:۳۶۲

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۰؛ الشرح الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۰.

اسلام در واقف شرط نیست؛ لذا وقف کافر ذمی جایز است ولی در غیر عبادات دینی مثل مسجد و رباط و تنها در کارهای خیر دنیایی مثل ساختن پل، جاری ساختن آب و کمک به فقرای مسلمان یا کافر صحیح می باشد(۱).

امامیه

بیشتر فقیهان شیعه سه شرط بلوغ، کمال عقل و جواز تصرف را برای واقف ذکر کرده اند(۲). مرحوم صاحب عروه اختیار، حُرّیت و عدم حجر را به این شروط اضافه کرده است(۳).

برای توضیح بیشتر «حجر»، «سفه».

ص:۳۶۳

۱- فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۰؛ الشرح الصغیر، ج ۲، ص ۲۰۴؛ حاشیه الدسوقی، ج ۴، ص ۷۸-۷۹؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۰؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲- از جمله: شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۳۶؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۰. همچنین نگاه کنید به: مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۷۴.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۰۷.

وصیت

تعریف

«وصیتُ الشی ء بالشی ء» یعنی: فلان شی ء را به فلان شی ء متصل کردم. «أوصیت الید بمال» یعنی: فلان مال را برای او قرار دادم. «تواصی القوم» یعنی بعضی به بعض دیگر وصیت کردند. اسم این فعل «وصیت» و «وصایت» - به فتح واو و کسر آن - است. «أوصی الیه» یعنی: او را وصی خودش قرار داد(۱).

وصیت در استعمال فقیهان بر دو معنا اطلاق می شود.

اول: اسم است برای آنچه که شخص وصیت کننده از مالش برای بعد از مرگش واجب می کند.

دوم: وصیت کننده از کسی بخواهد که بعد از مرگش کاری برای او انجام دهد، مثل پرداخت دیونش یا عروس کردن دخترانش(۲).

هر یک از این دو معنا نشان می دهد که وصیت گاهی بخشیدن مال بعد از مرگ است و گاهی این است که شخص وصیت کننده کسی را به جای خودش برای انجام بعضی از کارها پس از مرگش قرار می دهد که به این شخص وصی گفته می شود.

ص:۳۶۴

۱- المصباح المنیر؛ مختار الصحاح، ذیل مادّه «وصی».

۲- البدائع، ج ۷، ص ۳۳۳؛ منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۴۳؛ حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۵۶؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۳۸.

خلاصه حکم فقهی

وصیت عملی شرعی است و اگر به عبادتی غیر واجب وصیت شده باشد مستحب است. اصل در مشروعیت وصیت این دو آیه شریفه است: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرًا اَلْوَصِیَّهُ»(۱). و «مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصی بِهَا اَوْ دَیْنٍ»(۲).

دلیل روایی نیز دو روایت ذیل است:

سعد بن ابی وقاص گفت: در حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله، به واسطه بیماری که نزدیک بود در اثر آن بمیرم، به عیادتم آمدند؛ به ایشان گفتم: ای رسول خدا! بیماری ای که بر من عارض شده است را می بینی؛ من فرد ثروتمندی هستم و تنها ورثه ام تک دخترم می باشد؛ آیا نصف مالم را صدقه بدهم؟؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، ثلث آن را صدقه بده که این هم مقدار زیادی است؛ چنانچه ورثه ات را بی نیاز کنی بهتر است از این که آنها را بعد از خودت محتاج مردم بگذاری(۳).

از عبد اللّه بن عمر روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: برای انسان مؤمنی که چیزی دارد و می خواهد آن را وصیت کند شایسته نیست دو شب بخوابد مگر این که وصیتش را به صورت مکتوب در کنار خودش داشته باشد(۴).

وصیت بر کسی که دِینی بر عهده دارد یا امانتی از کسی در دستش است یا واجبی بر ذمّه اش است که آن را ادا نکرده است، مثل حج و زکات و کفاره، واجب است؛ چون خداوند متعال ادای امانت را واجب کرده است.

ولی چنانچه کسی چیزی از این حقوق بر ذمه اش نباشد وصیت بر او

ص:۳۶۵

۱- بقره / ۱۸۰. «بر شما مقرر شده که چون مرگ کسی از شما فرا رسد چنانچه مالی به جا نهد وصیت کند».

۲- نساء / ۱۱. «آنچه که درباره نحوه تقسیم مال میان ورثه گفته شد. بعد از انجام وصیت میّت یا (پرداخت) دِین (او) می باشد.».

۳- این حدیث متفق علیه است. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۶۷، ج ۵، ص ۱۲۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۱]. راوی در این منابع عامر بن سعد است.

۴- این حدیث متفق علیه است. [صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۸۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۰].

مستحب است. وصیت گاهی نیز حرام است مثل این که کسی به انجام معصیتی وصیت کند.

بهترین کار این است که وصیت برای نزدیکانی شود که در صورت فقیر بودن ارث نمی برند(۱).

وقف در دو حالت حکم وصیت دارد:

حالت اول: هرگاه واقف وقف را به مرگش معلق سازد، مثل این که بگوید: «هو وقف بعد موتی» این وقف صحیح می باشد؛ چون تبرع مشروط به موت است. وقفی که مشروط به موت است از ثلث مال واقف محسوب می شود؛ چون در حکم وصیت است.

حالت دوم: در مرض موت وقف کند که به جهت معتبر بودن در ثلث مال حکم وصیت را دارد(۲). تفصیل این بحث را در اصطلاح «مرض موت» ببینید.

امّا وصیت به این معنا که انسان از کسی بخواهد کاری را برای او بعد از مرگش انجام دهد، حنفی ها [نسبت به جریان این مسأله] در وقف گفته اند: کسی که چیزی را وقف کند و برای آن متولی قرار ندهد تا مرگش برسد بعد بر شخصی وصیت کند از نظر ابو یوسف آن شخص، هم وصی است و هم متولی موقوفه. ولی چنانچه ابتدا متولی وقف را مشخص کند بعد لحظه مرگش فرا رسد و وصیت کند، این وصی متولی موقوفه نمی باشد(۳).

امامیه

«وصیت به وقف» «تعلیق». «عدم تعیین متولی» «شغور».

ص:۳۶۶

۱- البدائع، ج ۷، ص ۳۳۰-۳۳۱؛ منح الجلیل، ج ۴، ص ۶۴۳؛ المغنی، ج ۶، ص ۳۰۱.
۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۸۵؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۶۹.
۳- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۷؛ فتح القدیر، ج ۶، ص ۲۰۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۷.

وقف

تعریف

«وقف»، در لغت، چند معنا دارد: از جمله سکون و بی حرکت شدن. «وقفت الدابه» یعنی چهارپا متوقف شد. مصدرش «وقف» و «وقوف» است.

معنای دیگر وقف: حبس کردن است «حبست الدار وقفا» یعنی خانه ام را در راه خدا حبس کردم.

وقف، از باب تسمیه به مصدر، بر موقوفه نیز اطلاق می شود که جمع آن اوقاف است(۱).

فقیهان برای معنای اصطلاحی وقف تعریفهای مختلفی ارائه کرده اند. تعریف شافعی ها و حنبلی ها الفاظی نزدیک به هم دارد:

از نظر شافعی ها وقف عبارت است از حبس کردن مالی که با بقای عینش می توان از آن استفاده کرد، با قطع تصرف در رقبه آن و برای مصرفی مباح(۲).

حنبلی ها گفته اند: وقف عبارت است از این که مالکی که حق تصرف مطلق در مالی را دارد آن مال را که با بقای عینش می توان از آن استفاده کرد با قطع کردن تصرف خودش و دیگران در رقبه آن حبس کند تا برای تقرب به خدا عوایدش صرف کار خیری شود(۳). نزدیک بودن این دو تعریف روشن است.

۱- المصباح المنیر، ذیل مادّه «وقف».

۲- نهایه المحتاج، ج ۵، ص ۳۵۸؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۳۷۶؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۰۴ و بعد از آن.

۳- کشاف القناع، ج ۴، ص ۴۰؛ شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۸۹. مراد از رقبه مال، عین آن است و مقابل آن منفعت و عواید است.

فقیهان حنفی در تعریف وقف متفق نیستند:

ابوحنیفه وقف را چنین تعریف کرده است: وقف عبارت است از حبس کردن عینی بر ملکیت واقف و صدقه دادن منفعت آن هر چند که فی الجمله باشد(۱). بر این اساس از نظر ابو حنیفه وقف عاریه دادن است که منفعت آن مال در جهت مشخص شده برای وقف صرف می شود ولی عینش در ملکیت واقف باقی می ماند.

تعریف مالکی ها نزدیک به تعریف ابوحنیفه است که گفته اند: وقف بخشیدن منفعت شیئی است تا زمانی که وجود دارد به این شرط که در ملکیت شخص بخشنده باقی بماند هر چند که این بقاء تقدیری باشد(۲).

ابو یوسف و محمّد بن حسن، از دیگر فقیهان حنفی، وقف را چنین تعریف کرده اند: وقف حبس کردن عین است به حکم ملکیت خداوند متعال و رها گذاشتن منفعت آن برای هر کس که واقف بخواهد(۳).

خلاصه حکم فقهی

بر این تعریفهای مختلف آثار و احکام متفاوتی نیز مترتب می شود که فقیهان در کتابهای وقف به آنها اشاره کرده اند. به طور مثال عبارت «فی الجمله» در تعریف ابو حنیفه که پیش از این ذکر شد - نشان می دهد که اگر واقف ابتدا بر خودش و بعد بر فقرا وقف کند این وقف صحیح می باشد. همچنین است وقف بر افراد بی نیاز. قید «بر ملک واقف باقی بماند» بیانگر این است که واقف می تواند تا زمانی که موقوفه از ملکیتش خارج نشده است از وقفش رجوع کند. ولی بنابر تعریف کسی که می گوید «بر ملک خدا درآید» رجوع از وقف

ص:۳۶۸

۱- فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۰؛ ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۲- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۵.

۳- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۵۸.

صحیح

نمی باشد؛ چون با وقف موقوفه از ملکیت واقف خارج شده، در حکم ملک خدا می شود. این نظر که رجوع از وقف صحیح نمی باشد نظر بیشتر فقیهان است.

در دیدگاه کسی که در تعریفش «عبادت بودن» را آورده است وقف در غیر جهت عبادت صحیح نمی باشد بر خلاف کسی که این قید را ذکر نکرده است، مثل مالکی ها که از نظر ایشان وقفی که عبادت بودنش هم ظاهر نباشد، صحیح می باشد. چنان که وقف بر ذمی اگر بی نیاز و بیگانه هم باشد و وقف بر ذمی خویشاوند را نیز جایز دانسته، معتقدند عبادت است(۱).

با وجود این اختلافات، فقیهان همه معتقدند که وقف بر معصیت صحیح نمی باشد، چنان که در اصطلاح «موقوف علیه» تفصیل آن آمده است. فقیهان بر مشروع بودن وقف نیز اتفاق نظر دارند، همچنین فی الجمله بر این متفقند که وقف از عبادات مستحب می باشد. بهوتی می گوید: وقف مستحب است؛ به دلیل عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان(۲).

اصل در این مسأله حدیث ذیل از عبد اللّه بن عمر است:

زمینی از غنایم خیبر به عمر رسید؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید تا درباره آن از ایشان سؤال کند؛ گفت: ای رسول خدا مالی از خیبر به من رسیده است که تاکنون مالی ارزشمندتر از آن نصیبم نشده است، نسبت به آن مرا چه دستوری می فرمایید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چنانچه بخواهی می توانی اصلش را حبس کنی و صدقه اش بدهی جز این که اصل آن فروخته نمی شود، خریده نمی شود؛ هدیه داده نمی شود؛ به ارث برده نمی شود(۳).

ص:۳۶۹

۱- ردالمختار، ج ۳، ص ۳۵۸، ۳۶۱؛ جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۱؛ المغنی، ج ۵، ص ۵۹۷.

۳- فتح الباری، ج ۵، ص ۳۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۵.

امامیه

محقق حلّی و علامه حلّی در تعریف وقف گفته اند: عقدی است که نتیجه آن حبس کردن اصل و رها گذاشتن منفعت است(۱).

برخی از معاصرین این تعریف را به اکثر فقهای شیعه نسبت داده اند(۲).

برخی از فقیهان در تعریف فوق الذکر لفظ عقد را ذکر نکرده اند(۳). که صاحب مفتاح الکرامه تعریف نخست را بهتر دانسته است(۴).

شهید اول در دروس گفته است: وقف صدقه جاریه ای است که نتیجه آن حبس کردن اصل و رها کردن منفعت می باشد(۵). مرحوم صاحب عروه نیز این چنین تعریف کرده است(۶).

همان طور که شهید ثانی گفته است این تعریف، تعریف حقیقی وقف نیست؛ چون با مواردی مثل سکنی نقض می شود(۷).

اختلاف در ذکر یا عدم ذکر لفظ عقد در تعریف وقف یا به جهت اختلاف در شرط دانستن یا ندانستن قبول در وقف می باشد یا به جهت اختلاف در این مسأله که آیا تعریف اسم است برای عقد یا برای معنای حاصل از آن(۸).

۱- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۱؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۷.
۲- مُصطلحات الفقه، ص ۵۶۶.
۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۱؛ همچنین بنگرید به: مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۳.
۴- مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۳.
۵- الدروس الشرعیه، ج ۲، ص ۲۶۳.
۶- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۴.
۷- مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۰۹.
۸- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳.

وقف اهلی

تعریف

«وقف اهلی» از دو کلمه «وقف» و «اهلی» ترکیب شده است.

تعریف وقف را در اصطلاح «وقف» ببینید.

«اهلی» منسوب به کلمه «اهل» است. اهل نیز در لغت بر زوجه، خویشاوندان و عشیره اطلاق می شود. اصل در آن قرابت و نزدیکی است. گاهی اوقات بر پیروان هم اطلاق می شود. «اهل شی ء» صاحبان آن و «اهل خانه» ساکنین در آن هستند(۱).

در اصطلاح اهل مرد و اهل بیت او از نظر حنفی ها هر زن و مرد و بچه ای است که در نسب با او تا دورترین پدر مسلمان شریک می باشد. از نظر شافعی ها اهل مرد کسی است که نفقه اش بر او واجب می باشد. حنبلی ها می گویند: آل فرد، اهل بیت، قوم، خویشان و نزدیکان او همه یکی است(۲).

مراد از «وقف اهلی» در این جا وقفی است که ابتدا بر فرد یا افرادی معین قرار داده شده است؛ خواه این معین یکی باشد یا متعدد؛ معین بالذات باشد مثل احمد و محمود یا به وصف معین باشد مثل فرزندان زید یا فرزندان احمد؛ موقوف علیه از خویشان واقف باشد یا نباشد.

۱- المصباح المنیر؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «اهل».

۲- ردالمختار، ج ۳، ص ۴۳۹؛ نهایه المحتاج، ج ۶، ص ۸۲؛ حاشیه القلیوبی، ج ۳، ص ۱۷۱؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۴۲.

به وقف اهلی «وقف ذرّی» نیز گفته می شود، مقابل آن «وقف خیری» است و آن وقفی است که از همان ابتدا بر جهتی از جهات خیر مثل فقرا یا مساجد قرار داده شده باشد.

تقسیم و نامگذاری وقف به اهلی و خیری، چنان که در حال حاضر وجود دارد، در صدر اسلام نبوده است؛ بلکه خود وقف را صدقه می نامیدند. البته مصداق این دو نوع وقف در صدر اسلام وجود داشته است هر چند که وقف اهلی یا خیری نامیده نمی شده است.

زیلعی، به سند خودش از بیهقی چنین نقل کرده است: ابوبکر خانه اش در مکّه را بر فرزندانش وقف کرد که تا امروز [زمان بیهقی] موجود است؛ عمر خانه اش در مروه و خانه اش در تنیّه(۱) را بر فرزندانش وقف کرد که هم اکنون هم موجود است؛ علی علیه السلام زمین و خانه اش در مصر و اموالش در مدینه را بر فرزندانش وقف کرد که امروزه نیز وجود دارد(۲).

در کتاب الاسعاف از وقف بزرگان صحابه بر فرزندانشان بسیار یاد شده است(۳).

اینها همه ثابت می کند که وقف اهلی در صدر اسلام وجود داشته است.

نسبت به وقف خیری نیز اختلافی وجود ندارد و مثالهای زیادی برای آن وجود دارد.

امامیه

«اقسام وقف» «منفعت».

۱- تنیه محلی است در مکّه.

۲- نصب الرایه، ج ۴، ص ۴۸۷؛ المغنی، ج ۵، ص ۴۴۵؛ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۱.

۳- الاسعاف، ص ۵ به بعد.

وقف خیری

وقف، به حسب وضعیتش در شرع، تمامش خیری می باشد؛ چون عبارت است از حبس کردن اصل و صدقه دادن منفعت آن.

این تصرف در منفعت هم می تواند در ابتدا بر جهات خیر و نیک مثل مساجد و فقرا باشد و هم می تواند در ابتدا بر خود واقف و بعد از او بر فرزندانش باشد یا ابتدا بر شخص معین و بعد از او بر فرزندانش قرار بگیرد.

فقیهان در عصر حاضر وقف را به سه دسته تقسیم می کنند:

۱. وقف اهلی: وقفی است که درآمدش در ابتدا برای واقف یا فرزندان او یا غیر ایشان از مواردی که جهت خالص خیر محسوب نمی شود، قرار داده شده است.

۲. وقف خیری: وقفی است که درآمدش در ابتدا بر جهتی از جهات خالص خیر مثل فقرا، مساکین و مساجد قرار داده شده است.

۳. وقف مشترک: وقفی است که جامع بین وقف اهلی و وقف خیری می باشد(۱).

فقیهان میان وقف خیری و غیرخیری فرق گذاشته اند. این فرق در مسأله کسی که صلاحیت فروش موقوفه را در موارد مجاز آن دارد، دیده می شود. به این بیان که اگر وقف خیری باشد در مواردی که فروش آن جایز است کسی جز حاکم (قاضی) نمی تواند آن را بفروشد. ولی وقف غیرخیری را در موارد مجاز ناظر

۱- احکام المیراث والوصیه والوقف فی الفقه الاسلامی، عبدالغفار ابراهیم صالح، ص ۲۲۶.

آن می تواند بفروشد و برای صحت فروش شرط نیست که به حاکم مراجعه شود هر چند احتیاط این است که از حاکم اجازه گرفته شود(۱).

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۱۵.

وقف مشترک

تعریف وقف پیش از این در اصطلاح «وقف» گفته شد.

وقف، با توجه به جهت موقوف علیه، انواعی دارد: وقف خیری، تعریف آن پیش از این گذشت؛ وقف اهلی که این نیز پیش از این بیان شد؛ و وقف مشترک که در این جا بحث می شود و آن وقفی است که در آن واقف میان وقف خیری و اهلی جمع می کند.

فقیهان مثالهایی را برای این نوع وقف ذکر کرده اند که معنای وقف مشترک بیشتر روشن می شود و در ادامه می آید.

حنابله

در شرح منتهی الارادات آمده است، اگر واقف بر تعدادی معین مثل دو نفر و بیشتر و سپس بر مساکین وقف کند، بعد بعضی از آنها بمیرند، سهمش (مرده) به بقیه [از طبقه اول] می رسد؛ چون وقف در ابتدا بر آنها وقف شده است و استحقاق مساکین [طبقه دوم] مشروط به انقراض ایشان است؛ چه واقف با «سپس» آنها را رتبه بندی کرده است. و در صورتی که همه [طبقه اول] بمیرند موقوفه به مساکین می رسد(۱).

مالکیه

در جواهر الاکلیل چنین آمده است: در وقف بر دو فرد معین مثل زید و عمرو

۱- شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۰۷؛ همچنین بنگرید به: المغنی، ج ۵، ص ۶۱۹.

و بعد از آن دو بر فقرا، پس از مردن یکی از دو نفر سهم مرده به فقرا می رسد نه به فرد دیگر همراه او(۱).

شافعیه

در المهذب آمده است: اگر واقف بر زید، عمرو و بکر و سپس بر فقرا وقف کند، بعد زید بمیرد سهمش به بقیه اهل وقف [بکر و عمرو] می رسد و پس از آن که آنها هم منقرض شوند صرف فقرا می شود(۲).

ابو علی طبری می گوید: هر کس از موقوف علیه که بمیرد سهمش به فقرا می رسد؛ چون [بعد از آنها] بر فقرا قرار داده شده است و هر گاه منقرض شوند واجب است سهم هر یک از آنها که بمیرد به فقرا برسد.

در کتاب «حرمله» بر نظر اول تأکید شده است؛ چون قبل از انقراض طبقه اول شرط انتقال به فقرا محقق نشده است و امکان انتقال به فقرا وجود ندارد. همچنین نمی توان سهم میت را به واقف داد؛ چون ملکیتش از موقوفه زایل شده است و اهل وقف (موقوفه علیهم) مستحق تر به آن می باشند.

۱- جواهر الاکلیل، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- المهذب، ج ۱، ص ۴۵۲.

وکالت

تعریف

«وکـالت» اسم است از «وکله علی الأمر» هرگاه کسـی کارهایش را به فرد دیگری به جهت اعتماد به کفایت او یا عجز خودش از انجام دادن آنها واگذار کند گفته می شود: «وکل فلان فلانا». «وکل الیه الامر» یعنی کار را به او واگذار کرد.

«وکله الی رأیه» یعنی او را به خودش وا گذاشت. وکیل فرد کسی است که کارهای او را انجام می دهد.

وکیل از اسمای حسنای خداست به معنای کسی که متکفل رزق بندگان است(۱). در اصطلاح وکالت عبارت است از این که فرد جائز التصرف مثل خودش را در مواردی که نیابت قبول می کند، نائب بگیرد. وکالت عملی مشروع است که بر مشروعیت آن اجماع است(۲).

خلاصه حکم فقهی

وکالت در وقف

فقیهـان به نـاظر وقف اجازه داده انـد که برای انجام دادن بعض یا تمام تصـرفاتی را که مالک است غیر خودش را وکیل کنـد. خواه این ناظر واقف باشد یا کسی که او شرط کرده است؛ موقوف علیه باشد یا قاضی.

۱- لسان العرب، ذیل مادّه «وکل».
۲- مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۲۱۷؛ کشاف القناع، ج ۳، ص ۴۶۱.

ابن قدامه گفته است: در حواله، رهن... وقف، صدقه، فسخ، برائت گرفتن وکیل جایز است؛ چون در نیاز به گرفتن وکیل مثل بیع هستند؛ لذا حکم آن در این جا نیز ثابت می شود. در این مسأله خلافی وجود ندارد(۱).

وکالت - همان طور که معلوم است - عقدی جایز است که برای هیچ یک از طرفین لزوم ندارد؛ لذا ناظر وقف می تواند هر زمان که بخواهد وکیلش را عزل کند، چنان که وکیل نیز می تواند هرگاه بخواهد خودش را عزل کند.

فقیهان ناظر وقف را وکیل و نائب از دیگران محسوب می کنند که به مثل وکیل که در آنچه که وکیل شده تصرف می کند، او نیز در اراده موقوفه تصرف می کند. و تصرفش مثل کسی که اصالتا مالک است نمی باشد؛ زیرا ناظر تنها برای حفظ مال وقف، اداره آن، جمع آوری عواید موقوفه و تقسیم آن بر مستحقین منصوب شده است. در حالی که مالک اصیل - اضافه بر موارد پیشگفته - می تواند در ملکش با بیع و هبه و دیگر تصرفات، تصرف کند، تصرفاتی که ناظر وقف مالک آنها نمی باشد(۲).

امّا فقیهان نسبت به کسی که ناظر وکیل او محسوب می شود، اختلاف نظر دارند:

مالکی ها، شافعی ها و ابویوسف از فقیهان حنفی معتقدند که ناظر وقف (متولی) وکیل از طرف واقف در زمان حیات وی است و تصرفاتش برگرفته از او می باشد و واقف به طور مطلق؛ با دلیل یا بی دلیل، می تواند او را عزل کند. در این حالت تمام احکام وکیل بر ناظر بار می شود؛ لذا با مرگ واقف، عزل می شود یا هر وقت واقف بخواهد عزلش می کند.

اینها در صورتی است که واقف او را تنها برای زمان حیاتش ولایت داده

ص:۳۷۸

۱- المغنی، ج ۵، ص ۸۹؛ همچنین بنگرید به: فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۵۴؛ حاشیه الدسوقی، ج ۳، ص ۳۷۸.

۲- الاسعاف فی احکام الاوقاف، ص ۴۹؛ روضه الطالبین، ج ۵، ص ۳۴۹.

باشـد ولی اگر واقف ناظر را برای زمان حیات و بعـد از وفاتش یا تنها برای پس از وفاتش در نظر گرفته باشـد، با مردن واقف، نـاظر عزل نمی شـود؛ چون ولاـیتش بعـد از وفـات واقف هم ادامه می یابـد و حکم تصـرفات نـاظر بعـد از وفـات واقف حکم تصرفات وصی را دارد.

محمّـد بن حسن از فقیهـان حنفی معتقـد است که ناظر وقف وکیل از طرف موقوف علیهم است - این مطلب از مـذهب حنابله هم فهمیده می شود - چون ناظر برای نظارت بر مصالح آنها نصب شده است. در این مسأله فرقی نمی کند که ناظر منصوب از طرف واقف باشد یا از طرف قاضی، خواه در زمان حیات واقف باشد یا بعد از وفات او.

بنابر این نظر، واقف نمی تواند کسـی را که متولی موقوفه قرار داده است عزل کند مگر این که آن را برای خودش شرط کرده باشـد؛ چون متولی وکیـل واقف نیست بلکه وکیل موقوف علیهم است. و چنانچه عزل او را برای خودش شـرط کرده باشـد، به مقتضای شرطش او را عزل می کند نه به این اعتبار که وکیل واقف است(۱).

امامیه

تفویض، عزل.

ص:۳۷۹

۱- الاسعاف، ص ۴۹؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۲۶۸.

ولد

تعریف

«ولـد»، در لغت، هر چیزی است که شیئی آن را زاییـده باشـد. اصـل این ماده به معنای نشأت گرفتن است. «تولـد الشـی ء عن غیره»؛ یعنی فلان چیز از دیگری نشأت گرفت.

ولد بر مذکر و مؤنث، مثنی و جمع اطلاق می شود. لفظ «ولد» مذکر است، جمع آن أولاد و وُلْد می باشد(۱).

در اصـطلاح، فقیهان لفظ ولـد برای معنایی به کار می رود که مـذکر و مؤنث هر دو را شامل می شود. برخلاف لفظ «ابن» که مخصوص مذکر و لفظ «بنت» که مخصوص مؤنث می باشد. چنانچه فردی فرزند صـلبی نداشـته باشد بر نوه اش نیز لفظ «ولد» اطلاق می شود.

در الفتاوی الهندیه می گوید، اگر واقف بگوید: «وقفت علی اولادی» مذکر و مؤنث و خنثی در آن داخل می باشند(۲).

خلاصه حکم فقهی

ولد احکام مختلفی در ابواب مختلف فقه دارد.

[از جمله] فقیهان معتقدند: ولد تابع بهترینِ پدر و مادر از حیث اسلام (هر

۱- المصباح المنیر؛ الصحاح؛ المعجم الوسیط، ذیل مادّه «ولد».

۲- الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۳۷۱.

کدام مسلمان باشد به او ملحق می شود)؛ شهادتش به نفع پدر و مادرش پذیرفته نمی شود؛ از نظر بیشتر فقیهان به خاطر پدر از او قصاص می شود ولی از پـدر به خاطر او قصاص نمی شود، برخلاف نظر مالکی ها در موردی که پـدر فرزندش را سـر ببرد، [قصاص می شود]. مثل این احکام زیاد است.

نسبت به احکام مربوط به ولـد در وقف، فقیهان ذکر کرده انـد که چنانچه واقف زمینش را بر فرزندش و بعد از او بر مساکین وقف کنـد، تمـام فرزنـدان موجود در زمـان محصول داخل در وقف می باشـند، چه در زمان وقف هم موجود بوده است و چه بعد از وقف به دنیا آمده باشد.

در وقف بر اولاد شـروط واقف از تقلید و توصیف و مانند آنها معتبر می باشد؛ لذا اگر واقف بگوید: «زمینم بر فرزندان نابینایم وقف است» تنها به آنها تعلق خواهد داشت؛ و اگر بگوید: «بر فرزندان کوچکم» تنها به اولاد صغیر می رسد؛ و اگر بگوید: «بر فرزندان ذکورم» دخترها در آن داخل نمی باشند.

همچنین گفته اند که اگر واقف بگوید: «زمینم را بر فرزندانم وقف کردم» عواید وقف به فرزندان صلبی او می رسد و مذکر و مؤنث در آن مساوی هسـتند. تا زمانی که یکی از فرزندان موجود باشد محصول وقف به او می رسد و اگر ولد صـلبی نداشـته باشد، نوه پسری، فرزند صلبی به شمار می آید.

اگر واقف بگوید: «بر اولاد و ذریه ام وقف کردم»، فرزندان و نوه ها همه در آن سهیم می باشند(۱).

امامیه

در مشهور امامیه وقف بر اولاد به فرزندان صلبی انصراف دارد و نوه ها داخل

۱- الفتاوی الهندیه، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۳؛ الإسعاف فی احکام الوقف، ص ۱۷-۱۸؛ ردالمختار، ج ۳، ص ۳۶۰، ۴۱۴-۴۳۸ و بعد از آن؛ جواهر الاکلیل، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ج ۲، ص ۲۱۱.

در آن نمی باشند(۱). مگر این که قرینه ای حالیه یا مقالیه دال بر دخول آنها وجود

داشته باشد؛ قرینه حالیه مثل وقف بر اولاد هاشم؛ قرینه مقالیه مثل این که واقف در صیغه وقف بگوید: «الاعلی فالأعلی» یا «بطنا بعد بطن». یا با علم به این که کسی اولاد صلبی ندارد بگوید بر اولاد او وقف کردم(۲).

در مقابل، صاحب عروه(۳) و برخی دیگر(۴) معتقدند که لفظ ولد، نوه ها را نیز شامل می شود(۵).

برخی تصریح کرده اند که در این مسأله فرقی نیست که نوه را فرزند حقیقی بدانیم(۶) یا ندانیم(۷).

۱- از جمله: المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۶؛ شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ قواعد الاحکام به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۰؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۱؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۹۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۵؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۰، مسأله ۴۷.

۲- قواعد الاحکام، به همراه جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۰؛ مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۹۴؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۵.

۳- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴- بنگرید به: جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۵، که قائلین به این نظر را نام برده اند.

۵- ادله هر دو نظر را در مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۹۲؛ جامع المقاصد، ج ۹، ص ۹۱ ببینید.

۶- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۰۶.

۷- العروه الوثقی، ج ۲، ص ۲۲۰.

منابع تحقیق مترجم

۱-

قرآن کریم؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۲-

مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الأطهار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم: ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

۳-

حلّی، علامه، تحریر الأحکام الشرعیه، تحقیق: ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام الصادق علیه السلام، چاپ اول: ۱۴۲۱ق.

۴-

خمینی، روح اللّه، تحریر الوسیله، دمشق، منشورات المستشاریه الثقافیه للجمهوریه الاسلامیه الایرانیه، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م.

۵-

محقق ثانی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث،

چاپ اول: رجب ۱۴۱۰ق.

۶-

نجفی، محمّد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم: ۱۳۹۷ق.

۷-

شهید اول، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین، چاپ اول: شوال ۱۴۱۲ق.

۸-

خامنه ای، آیت اللّه سیّد علی، رساله أجوبه الاستفتاءات (ترجمه فارسی)، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ هفتم: زمستان ۱۳۸۲ش.

۹-

شهید ثانی، الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

-۱۰

مروارید، علی اصغر، سلسله الینابیع الفقیه، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه والدار الاسلامیه، چاپ اول: ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.

-۱۱

محقق حلّی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تحقیق: عبدالحسین محمّد علی، بیروت، دارالأضواء، چاپ دوم: ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

-۱۲

طباطبایی یزدی، سیّد محمّد کاظم، العروه الوثقی، تهران، مطبعه الحیدری، ۱۳۷۷ق.

-۱۳

فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، زیر نظر: آیت اللّه سیّد محمود هاشمی شاهرودی، مؤلف، چاپ اول: تابستان ۱۳۸۲ش.

۱۴- مغنیه، محمّد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسه، چاپ هفتم: ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.

ص:۳۸۳

-۱۵

احمـد بن حنبل، الکافی فی فقه الامام، ابن قـدامه مقدسـی، تحقیق: سـلیم یوسف و سـعید محمّد لحّام، بیروت، دارالفکر، چاپ اول: ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م.

-۱۶

خمینی، روح اللّه، کتاب البیع، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

-۱۷

ابن منظور، لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دارالفکر، چاپ اول: ۱۹۹۷م.

-۱۸

صدر، سیّد محمّد، ماوراء الفقه، بیروت، دارالأضواء، چاپ اول: ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵م.

-۱۹

شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، تصحیح: محمّد باقر بهبودی، المکتبه المرتضویه لإحیاء آثار الجعفریه.

-۲۰

شهید ثانی، مسالک الافهام إلی تنقیح شرایع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول: ۱۴۱۴ق.

-۲۱

نوری طبرسـی، میرزا حسـین، مسـتدرک الوسائل و مسـتنبط المسائل، مؤسـسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، چاپ اول: ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۷م.

-۲۲

مشکینی، آیت اللّه علی، مصطلحات الفقه، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول: ۱۴۱۹ق / ۱۳۷۷ش.

-۲۳

معجم فقه الجواهر، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، چاپ دوم: ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م.

-۲۴

البکری الاندلسی، عبدالعزیز، معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، تحقیق: مصطفی

اسقاء، بیروت، عالم الکتب، چاپ سوم: ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

۲۵-

حسینی عاملی، سیّد محمّد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، زیر نظر: علی اصغر مروارید، بیروت، دارالتراث، چاپ اول: ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۸م.

۲۶-

شیخ مفید، المقنعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین، چاپ سوم: ۱۴۱۰ق.

۲۷-

موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب أهل البیت علیهم السلام، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، چاپ اول: ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م.

۲۸-

عبدالناصر، حمال، موسوعه الفقه الاسلامی المعروفه بموسوعه، قاهره، وزارت اوقاف مصر، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م.

۲۹-

انصاری، محمّد علی، الموسوعه الفقه المیسره ویلیها الملحق الاصولی، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۵ق.

۳۰-

حائری، محمّد حسین، وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصادی اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول: ۱۳۸۰ش.

۳۱- نرم افزار المعجم الفقهی.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹